بسم الله الرحمن الرحیم

قُلِ الحَقَّ وَلَو عَلَی نَفْسِکَ

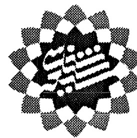
حق را بگو گرچه به ضرر خودت باشد

آنگاه شیعه شدم

مجمع جهانی شیعه شناسی

مرتضی صلواتی

صلواتی، مرتضی
آنگاه شیعه شدم / مؤلف مرتضی صلواتی؛ محقق خلیل بخشی زاده؛ ویراستاری علمی سید علی سجادی بهسودی؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی. - قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۰ .
شابک ISBN 978-600-6164-14-4
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: به صورت زیرنویس.
کتابنامه: ص [۲۷۳] _ ۲۹۶؛ همچنین به صورت زیر نویس
۱. شیعه _ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۲. اهل سنت _ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. الف. بخشی زاده، خلیل، محقق ب. سجادی بهسودی، علی، ویراستار. ج. مجمع جهانی شیعه شناسی. ج. عنوان.
۸آ ۸ ص / ۵ / ۲۱۲ BP ۲۹۷ / ۴۱۷



مجمع جهانی شیعه‌شناسی
قم-۴۵ متری عمار یاسر-پلاک ۹۰-ص‌پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸-تلفن: ۷۷۱۳۷۷۳-۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	آنگاه شیعه شدم
مؤلف:	مرتضی صلواتی
محقق:	حجة الاسلام والمسلمین خلیل بخشی‌زاده
ویراستاری علمی:	حجة الاسلام والمسلمین سید علی سجادی بهسودی
صفحه‌آرایی:	علی‌اکبر احسانی تیرگر
حروفچینی:	مهدی لطفی‌مرام
تنظیم و نظارت فنی:	قاسم نوراحمدی
ناشر:	آشیانه مهر
نوبت چاپ:	اول/۱۳۹۰
چاپ:	گلها
شمارگان:	۳۰۰۰ جلد
قیمت (سلفون، گالینگور):	۱۲۰۰۰ تومان
قیمت (شومیز):	۹۰۰۰ تومان
شابک:	٩٧٨-٦٠٠-٦١٦٤-١٤-٤



مجمع جهانی شیعه شناسی

THE WORLD CENTER FOR SHIITE STUDIES

المجمع العالمي لمعرفة الشيعة والتشيع

www.shiastudies.com
info@shiastudies.com
قم۴۵- متری عمار یاسر-پلاک -۹۰ص پ ۴۴۴- ۳۷۱۵۸
تلفن: ۷۷۵۶۰۹۲-۷۷۱۳۷۷۳ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴

فهرست مطالب

فصل اول

پیدایش شیعه

از صفحه ۳۵ تا صفحه ۱۱۹

فصل دوم

خلفاء و ائمهٔ دوازده‌گانه ازدیدگاه بزرگان و محدثین

از صفحه ۱۲۱ تا صفحه ۲۵۵

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

قال رسول الله ﷺ: «کأني قَد دُعيتُ فأجبت إنّي تارك فيكُم الثّقلين... كتابَ الله وعترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانّهما لن يفترقا حتّى يردا على الحوض.»(۱)

«حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: من از سوی خدا دعوت شده‌ام و اجابت نمودم، من در میان شما دو امانت گرانبها، باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم، ببینید چگونه پس از من با آنها رفتار می‌کنید، آن دو، هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض بر من وارد شوند... .»

---

(۱) صحیح مسلم، ج ٤، ص ۱۸۷٤ ح ۳۷؛ داراحیاء التراث العربی اززید بن ارقم و ازطریق دیگرهم نقل کرده که هردوصحیح است وذهبی درعبرج۱، ص ۲۰۵ برصحت آن تصریح دارد، خود مسلم هم آن را صحیح می‌داند، حاکم درمستدرک درکتاب معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۰۹ ذکرکرده وحکم به صحت آن به شرط بخاری ومسلم کرده است؛ احمد حنبل هم ج ۳، ص ١٤ و۱۷ و٢٦ و٥۹، انتشارات دارصادربیروت وترمذی، ج ٥، ص ٦٦٢ و٦٦۳، دار الاحیاء التراث العربی ومتقی هندی جزء اول باب دوم فی الاعتصام بالکتاب والسنه، ص ۱۷۲ مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ پنجم، ۱۹۸٥، ح ۸۷۰ و۸۷۱ و۸۷۲ و۸۷۳ آورده‌اند، همچنین طبرانی درمعجم صغیرمحب الدین طبری درذخائرالعقبی حموینی در فرائدالسمطین ابن سعد درطبقات هیثمی درمجمع الزوائد سیوطی دراحیاء المیت وجمع زیاد دیگرنقل کرده‌اند.

اهمیت و ضرورت تقریب و اتحاد مسلمانان، حقیقتی غیرقابل انکار و بر احدی پوشیده نیست. با عنایت به موضوع سرسختی و لجاجت دشمنان قسم خورده اسلام، منافع مشترک مسلمین و رضایت خدا و رسول ﷺ، در همبستگی و وحدت مسلمانان است. درمقابل، تفرقه و پراکندگی رضایت دشمنان و مخالفان اسلام را در پی خواهد داشت. مسلّم آن است که یکی از محوری‌ترین و ماندگارترین راه کارهای وحدت آفرین، بیان حقایق و تمسّک و اعتصام به آیات قرآن و سیره و سنّت صحیح رسول الله ﷺ است. از این روی برهمه دانشمندان و نخبه‌گان مکتب اسلام واجب است تا در سایهٔ اتحاد و احترام متقابل، با ارائه دلایل و مستندات علمی و منطقی، در شناخت حقیقت و معرفی فرقهٔ ناجیه به امت اسلام تلاش نماییم.[1] ان شاء الله

دین مبین اسلام سرشار از معارف حیات‌بخش الاهی و دارای اصول و فروع انسان‌ساز، سعادت‌آور و جاودان است. شاکلهٔ اصلی این دینِ افتخارآفرین و اصول و ارکان اساسی آن را، توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت تشکیل داده است. عظمت و اصالت این اسلام عزیز، از زمانی که نسبت به اصل اصیل و رکن رکین امامت و ولایت غفلت ورزیده شد، خدشه‌دار گردید. در حالی که صراحت آیات قرآن و سیره و سنّت پیامبر اعظم ﷺ، موضوع امامت را مورد تأکید قرار داده بودند، امّا این اصل اساسی و کارساز بعد از رحلت شهادت‌گونه پیامبر اسلام ﷺ نادیده گرفته شد.

---

(۱) پیامبر اسلام ﷺ فرمود: بعد از من امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد و تنها یک فرقه از آنها اهل نجات خواهد بود. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۲۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲٦؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۲؛ سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، ج ۲، حدیث ۳۹۹۳.

برخی ازمدّعیان، ازدرک این حقیقت که، عامل محدثه اسلام قرآن و پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و عامل مبقیّهٔ آن اهل‌بیت علیهم السلام وامامت وولایت است، عاجزمانده‌اند. چرا که ازآیات ولایت درقرآن وشناخت صحیح ائمهٔ معصوم علیهم السلام غفلت ورزیده‌اند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ مَنَّ الله علیه بمعرفةِ اهل بیتي علیهم السلام وولایتهم فقد جمع الله له الخیرکُلَّه.»[1]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که خداوند بر او منّت گذاشته، معرفت و ولایت اهل‌بیت علیهم السلام مرا به اوعنایت کند، تمام خوبی‌ها را برای اوجمع نموده است.»

حاکم در مستدرک نقل می‌کند، که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: به تحقیق که مثل اهل‌بیتم در میان شما، مانند کشتی نوح علیه السلام است، هر کس بر آن سوار شود، رستگار شده، هرکس ازآن دوری جوید، غرق وهلاک خواهد شد.[2]

منابع روایی و حدیثی فریقین، مملوّ از مستندات مستدل و موثقی است که حقانیت ولایت وخلافت بعد ازرسول الله صلی الله علیه و آله را به اثبات می‌رساند.

به عنوان نمونه به این حدیث در مورد خلافت بلافصل امام علی علیه السلام، که بیش از هفتاد منبع معتبراهل تسنّن آن را نقل کرده‌اند، توجه ودقت بفرمایید:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إنّ علیاً مِني وَأنَا منهُ وهُوَ وليّ کلّ مؤمن بعدي.»[3]

---

(۱) بشارة المصطفی، ص ۱۷٦.

(۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱.

(۳) علامه ابن حجرعسقلانی، الاصابة، ج ۲، ص ۵۰۳؛ علامه ابن عساکر، تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۱۰۸؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۵؛ مسند طیالسی، ص ۸۲۹؛ علامه ابن اثیر، جامع الأصول، ج ۹، ص ٤۷۰؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۱؛ حاکم مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۰؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، حدیث ۲۲۰۳؛ علامه کشفی، مناقب مرتضویه، ص ۲۱۷٤؛

⟸

«به درستی که علی ازمن است ومن هم ازاوهستم وامام وسرپرست تمام مؤمنان بعد ازمن است.»

پیامبرعظیم الشأن اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به صراحت وقاطعیت، سرپرستی وامامت مسلمین بعد از خویش را بیان فرموده است. دهها مورد دیگر احادیث معتبر و موثّق از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دررابطه با وصایت وخلافت بلافصل اهل‌بیت علیهم‌السلام به ویژه امام علی علیه‌السلام وجود دارد که اگربا دیدهٔ انصاف وبدون تعصّب به آنها نگریسته شود، حجّت را برهمه تمام خواهد نمود.

امام شافعی رهبرفرقهٔ شافعیّه ازاهل‌تسنّن می‌گوید:

اگرمرتضی علی علیه‌السلام حقیقت حال وباطن امرخویش را ظاهرسازد، مردم کافرمی‌شوند، زیرا همه به شبه خدایی نزد اوبه سجده می‌افتند، ازفضل ومنقبت اوهمین بس که دربارهٔ اوبعضی شک کرده‌اند که آیا ازخداست یا ازخلق؟[1]

همان‌گونه که ملاحظه شد؛ پیروان مکتب خلفا (اهل تسنّن) درکتب تفسیری، صحاح ستّه ودیگرمنابع معتبرخود، اعم ازکتب قدماء، متأخرین ومعاصرین مطالب واحادیث فراوانی درلزوم تبعیت ازاهل‌بیت علیهم‌السلام وخلافت بلافصل علی علیه‌السلام آورده‌اند، که مخالفت عملی آنان با این همه دلایل عقلی ونقلی ومستندات خودشان بهت‌آور وحیرت‌انگیزاست.

⇒

علامه بیهقی، سنن الکبری، ج ٨ ، ص ٥ ؛ احمد بن حنبل، مناقب، ج ١ ، ص ٢١٥ و... .

(١) سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه‌السلام خورشید بی غروب، ص ٢٧٠ .

در این میان هستند، آزادمردانی که شجاعانه آستین همّت بالا زده با تحقیق و تفحّص و کوشش و مجاهدت، معرفت واقعی به حقیقت و صراط مستقیم را به دست آورده و با تمسّک به آیات فراوان قرآن و احادیث متعدد و متواتر پیامبر اکرم ﷺ به تقویت باورها و اعتقادات خویش پرداخته‌اند.(*)

(*) به دلیل حقانیت مکتب تشیع، دانشمندان و علمای فراوانی ازاهل‌تسنّن به حقیقت شیعه پی برده و عدهٔ فراوانی ازآنها، تألیفات ارزنده‌ای درعلّت تحول، بصیرت و شیعه شدن خودشان به صورت مستقل نوشته‌اند که به برخی ازآنها اشاره می‌شود:
۱. ابتلاءات الأمم، سعید ایّوب، مصر، سنّی؛ ۲. صلاح الدّین الحسینی، فلسطین، سُنّی؛ ۳. ابن تیمیّه فی صورته الحقیقیة، صائب عبدالحمید، عراق، حنفی؛ ٤. اختلافات الفقهاء فی ترکة سیّد الأنبیاء، محمّد الصّغیرالطّیّب السّندی، تونس، مالکی؛ ٥. أخیراً أشرقت الرّوح، لمیاء حمّادة، سوریا، حنفی؛ ٦. أزمة الخلافة والإمامة وآثارها المعاصرة، اسعد القاسم، فلسطین، شافعی؛ ۷. اساس نظام الحکم فی الاسلام بین الواقع والتّشریع رؤیة في التّراث الفکري (۲)، صائب عبد الحمید، عراق، حنفی؛ ۸. الإسلام في اندونیسیا المعاصرة، حسین محمّد الکاف، اندونیسیا، شافعی؛ ۹. الاسلام ورسوله في التّوراة والإنجیل، محمّد جان وهبی ابوجودة، لبنان، مسیحی؛ ۱۰. افادات من ملفّات التّاریخ، محمّد سلیم عرفه، سوریا، حنفی؛ ۱۱. الإمامة في القرآن والسّنّة، امتثال الحبش، سوریا، شافعی؛ ۱۲. الإمامة وأهل البیت علیهم السلام، ۳ جلد، محمّد بیّومی، مصر، سنّی؛ ۱۳. الإمامة وألقیادة، احمد عزّالدّین، مصر، شافعی؛ ١٤. إنتصارالحقّ، عصام العماد، الیمن، وهّابيّ؛ ۱۵. الإنحرافات ألکبری، سعید ایّوب، مصر، سنّی؛ ۱٦. این سنّة الرّسول وماذا فعلوا بها؟ احمد حسین یعقوب، اردن، شافعی؛ ۱۷. بلون الغار... بلون الغدیر، معروف عبدالمجید، مصر، شافعی؛ ۱۸. بنورفاطمة علیها السلام اهتدیت، یحیی طالب مشاری الشّریف، الیمن، زیدی وچند اثردیگر؛ ۱۹. بیّنات من الهدی، محمّد الرّضافی المقداد، تونس، مالکی؛ ۲۰. تاریخ السنّة النّبویة، صائب عبدالمجید، عراق، حنفی؛ ۲۱. تاریخ الشّیعة بین المؤرخ والحقیقة، نورالدّین الهاشمی، المغرب، مالکی؛ ۲۲. التّبرك بالصّالحین والأخیار والمشاهد المقدّسة، صباح البیّانی، عراق، شافعی؛ ۲۳. التّجدید الکلامی عند الشّهید

⇐

⇐
الصّدر، الأسعد بن علي، تونس، مالکی؛ ٢٤. التّعرّف علی زيدية اليمن، يحيی طالب مشاری، اليمن، زيدی؛ ٢٥. ثُمَّ اهتديت، محمّد التيجاني السّماوی، تونس، مالکی؛ ٢٦. حقيقة الاعتقاد بالإمام المهديّ المنتظر، احمد حسين يعقوب، اردن، شافعی؛ ٢٧. حقيقة التّشيع ونشأته، صباح البيّانی، عراق، شافعی؛ ٢٨. حقيقة الاثنی عشرية، اسعد وحيد القاسم، فلسطين، شافعی؛ ٢٩. الحقيقة الضّائعة، معتصم سيّد احمد، السّودان، شافعی وچند اثر ديگر؛ ٣٠. حوارٌ مع صديقی الشّيعی، الهاشمی بن علي، تونس، مالکی؛ ٣١. الخطط السّياسيّة لتوحيد الأمّة الاسلاميّة، احمد حسين يعقوب، اردن، شافعی؛ ٣٢. الخلافة المغتصبة أزمة تاريخ أم ازمة مؤرخ؟؛ ادريس الحسينی، مغرب، مالکی؛ ٣٣. دعوة إلی سبيل المؤمنين، طارق زين العابدين، سودان، سنّی؛ ٣٤. دفاعٌ عن الرّسول، صالح الوردانی، مصر، شافعی؛ ٣٥. دور القدوة، حسينة، حسن، اليمن، زيدی؛ ٣٦. سعيد ايوب، مصر، سنّی؛ ٣٧. سبيل المستبصرين إلی الصّراط المستقيم وسفينة النّاجين، صلاح الدّين الحسينی، فلسطين، سنّی؛ ٣٨. السّلفيّة بين أهل السّنّة والاماميّة، محمّد الکثيری، مغرب، مالکی؛ ٣٩. السّيف والسّياسة، صالح الوردانی، مصر، شافعی وچند اثر ديگر؛ ٤٠. شاطئ الحقّ، محمّد جان وهبی ابو جودة، لبنان، مسيحی؛ ٤١. الصّحابة في حجمهم الحقيقی، الهاشمی بن علي، تونس، مالکی؛ ٤٢. صلح الإمام الحسن من منظور آخر، الأسعد بن علي، تونس، مالکی؛ ٤٣. الصّحوة، صباح علی البيّانی، العراق، شافعی؛ ٤٤. الطّريق إلی مذهب أهل البيت، احمد راسم النّفيس، مصر، شافعی؛ ٤٥. الطّريق إلی المهديّ المنتظر، سعيد ايوب، مصر، سنّی؛ ٤٦. طريق الوصول إلی الحقّ، سعيد گوزل الآمدی، مصر، شافعی؛ ٤٧. العبادات بين المذاهب والحکّام، صالح الوردانی، مصر، شافعی؛ ٤٨. علی خطی الحسين، احمد راسم النفيس، مصر، شافعی؛ ٤٩. عليّ ميزان الحقّ (للتحميل فقط) سعيد گوزل الآمدی، مصر، شافعی؛ ٥٠. فقهيات بين السّنة والشّيعة، عاطف سلام، مصر، شافعی؛ ٥١. قرائة في المسار الأمويّ، مروان خليفات، سوريا، سنّی؛ ٥٢. القطوف الدّانية (الکتاب الأول والثّاني)، عبدالمحسن السّراوی، سوريا، سنّی؛ ٥٣. لا تخونوا الله والرّسول، صباح علی البيّاني، عراق، شافعی؛ ٥٤. لقد شيّعنی الحسين، الانتقال الصّعب في المذهب والمعتقد، ادريس الحسينی، مغرب، مالکی؛ ٥٥. لماذا اخترت مذهب الشّيعة أهل البيت؟، محمّد مرعی الأمين الأنطاکی، سوريا، شافعی؛ ٥٦. لماذا أهل البيت وليس
⇐

جناب آقای مرتضی صلواتی مستبصر روشن ضمیر و متحول وارسته‌ای است که به اقتضای عقل و منطق و با استعانت از خداوند متعال، با تکیه بر منابع اصیل اسلامی، به تکمیل مبانی اعتقادی خود مبادرت ورزید. ایشان به دور از احساسات و تعصبات و



غیرهم؟، یحیی صباح، یمن، زیدی؛ ٥٧. محاضرات عقائدیة، الدّامراش العقالی، مصر، حنفی؛ ٥٨. محورحدیث الثقلین في العقیدة والأحکام، صلاح الدّین الحسینی، فلسطین، سنّی؛ ٥٩. المرئة والحرّیة، حسینه حسن الدّریب، الیمن، زیدی؛ ٦٠. المراجعات، سلیم البشری، مصر، مالکی؛ ٦١. مساحة للحوارمن اجل الوفاق ومعرفة الحقیقة، احمد حسین یعقوب، اردن، شافعی؛ ٦٢. معالم الفتن، ج ١ و٢، سعید أیّوب، مصر، سنّی؛ ٦٣. معالمٌ في الفکرالتّربوی للمجتمع الإسلامی، (للتحمیل فقط)، الدّکتورحسن احمد الحباری، اردن، شافعی؛ ٦٤. معراج الهدایة، الدّکتورسعید یعقوب، فلسطین، شافعی؛ ٦٥. المعرفة والمعرف، حسام الدّین ابوالمجد، مصر، سنّی؛ ٦٦. من حقی أن أکون شیعة، أم محمّد علی المعتصم، السودان، سنّی؛ ٦٧. المنهج الجدید والصحیح في الحوارمع الوهّابیین، عصام العماد، یمن، وهّابی؛ ٦٨. منهج في الانتماء المذهبی، عصام صائب عبدالحمید، عراق، حنفی؛ ٦٩. المواجهة مع رسول الله وآله (القصّة الکاملة) احمد حسین یعقوب، اردن، شافعی؛ ٧٠. نظریة عدالة الصّحابة، احمد یعقوب حسین، اردن، شافعی؛ ٧١. نکاح المتعة أوالنکاح المؤقت، ابو عبادة الحسینی، سوریا، سنّی؛ ٧٢. الهجرة إلی الثّقلین، محمّد گوزل الآمدی، ترکیا، شافعی؛ ٧٣. واستقربی النّوی، محمّد بن حمود العمدی، یمن، زیدی؛ ٧٤. وانقضت أوهام العمر، جمال محمّد صالح، عراق، حنفی؛ ٧٥. وجاء الحقّ، سعید ایوب، مصر، سنّی؛ ٧٦. الوجیزفي الإمامة والولایة، احمد یعقوب حسین، اردن، شافعی؛ ٧٧. ورکبت السفینة، مروان خلفیات، اردن، شافعی؛ ٧٨. الوضّاعون واحادیثهم الموضوعة، رامی یوزبکی، العراق، حنفی؛ ٧٩. وعرفت من هم اهمّ أهل البیت علیهم السلام، حسینه حسن الدّریب، الیمن، زیدی؛ ٨٠. ولایة آل محمّد بالعقل والنقل، حسینه حسن الدّریب، الیمن، زیدی؛ ٨١. ومن الحواراکتشفت الحقیقة، هشام آل قطیط، سوریا، سنّی؛ ٨٢. ومن النّهایة کانت البدایة، باسل محمّد بن خضراء، فلسطین، حنفی و... .

گرایش‌های جاهلانه، تلاش نمود تا دارای بصیرت واقعی گردد.

عشق پاک و ارادت قلبی ایشان به اهل‌بیت اطهر پیامبر اسلام ﷺ، وی را متحوّل و دگرگون ساخت، سرانجام ایشان با فروتنی درمقابل حق و معرفت حقیقی و شجاعت در مقابل تعصّبات جاهلی، با همّتی والا و عظمی راسخ، رسماً به اسلام ناب محمدی ﷺ و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام رهنمون گردیدند. صد البته این تصمیم بزرگ نتیجهٔ تحقیقات وسیع و گسترده وی بود که با دلایل روشن و براهین مستند و مستدل همراه بوده است.

در این راستا، این کتاب ارزشمند و گران‌سنگ «آنگاه شیعه شدم»، نتیجه تلاش مجاهدانه و تجربیات به دست آورده ایشان در زمان تحقیق و جستجوی حقیقت طی سالیان متمادی است که با قلم شیوا و زیبای ایشان، تدوین و تألیف گردیده است.

به یقین مطالعهٔ کتاب وزین «آنگاه شیعه شدم» برای جویندگان راه حقّ و حقیقت مفید و تأثیرگذار خواهد بود. إن شاء الله.

کثر الله أمثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، أدام الله ظلّه ودامت افاضاته
والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایة عليّ بن أبي‌طالب (علیه السلام) في أقطار العالم ورحمة الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه‌شناسی، انصاری بویراحمدی

پیشگفتار

پیشگفتار

نوشتهٔ خود را به نام خدایی آغاز می‌کنم که آغازی ندارد، و سپاس بی‌پایان خویش را به درگاه ایزدی به ارمغان می‌فرستم که پایانی ندارد. آری تنها اوست که در عالم هستی بی آغاز و بی پایان است، اوست که اندیشه‌ها از ستایش گوهرش ناتوانند و خردها از دریافت گوهرش سرگردانند.

سپاس و ستایش آفریدگاری که توفیق مودت و دوستی و پیروی از عترت و اهل بیت علیهم السلام - که رفیق و قرین «کتاب الله» هستند - را به من حقیر عطا فرمود.

حمد و ثنای نامتناهی به درگاه ذات أقدس الاهی که ما را به تاج کرامت و شرافت آراست و بر تمامی مخلوقات و کائنات برتری بخشید و آیه:

﴿لقد کرمنا بني آدم...﴾[1]

را در شأن انسان نازل فرمود و او را با زیور عقل زینت داد که نیك و بد سود و ضرر را تشخیص دهد.

---

(۱) اسراء؛ ۷۰.(محقق)

اینک به خواست پرودگار بزرگ بـر انجـام یـک أمـر دینـی و ادای یکـی از وظایف وجدانی توفیق یافته‌ام.

مردان هوشمند و افراد پاکدل جهان متوجه اند که دین، آفتاب درخشان عالم است و همه به خوبی میدانیم و مکرر دیده و شنیده‌ایم که ابرهای تیـره هـر چنـد در مقابل خورشید تابنده جهانی خود نمایی کنند اما از تأثیر واقعی آن نمی‌کاهند، و بالاخره آن ابرهای تیره، ضعف و ناتوانی خود را بر جهانیان نشـان مـی‌دهنـد و با تمام شرمندگی پراکنده می‌شوند و باز جلوه ظـاهری و فـروغ بـاطنی و واقعـی خورشید عالم تاب متجلّی می‌شود.

در این کتاب جواب پرسش‌ها و شبهاتی را آورده‌ام که مخالفین اسلام و اهل بیت ﷺ به وجود آورده‌اند تا دل برادران اهل سنت را نسبت به تشیع کدر وتیـره سازند، و حقیقت‌ها را پنهان نمایند و تعصب کور کورانه و تخم جهالت و کینه را در دل ساده لوحان جایگزین حقیقت کنند.

در این کتاب سوالات مهمی که در بحث امامت و خلافت برای انسان پـیش می‌آید مطرح و پاسخ داده خواهد شد تا پژوهشگران راه حقیقـت، بـه راحتـی در راه تحقیق و بررسی گام بردارند.

خداوند ما را عقل و شعور داده، پـس بایـد آن را در مهمتـرین کـار (هـدف زندگی) به کار گیریم و نگوئیم به من چه که گذشتگان چه کرده‌انـد، نگـوئیم بـه من چه که در تاریخ چه گذشت. مگر ما جزئی از این امـت و وابسـته بـه همـین

تاریخ نیستیم؟ پس باید از گذشته آگاهی یابیم و با دیدی باز حق را از باطل تشخیص بدهیم و این امر جز با تلاش میسر نمی‌شود، تلاشی همراه با عمل؛ عملی همراه با ایمان؛ ایمانی همراه با علم؛ علمی همراه با شناخت و شناختی همراه با یقین پس بخوانیم تا به یقین برسیم و بیاندیشیم تا حق را در آغوش بگیریم.

پس درجا نزنیم! در لجنزار طبیعت نمانیم! در کژ راه‌ها نرویم، که ما برای مردن آفریده نشده‌ایم، ما باید زنده و جاوید بمانیم و از نیکان پیروی کنیم و راه را از راهنمایان بپرسیم تا به شجره طوبی ما را راهنمایی کنند. نگوئیم باید از نیکانمان پیروی کنیم و نگوئیم باید بی دلیل و بی مرشد و بی هدف و بی مقصود به راهی که آنان رفته‌اند برویم. آیا احتمال نمی‌دهیم که راه خطا رفته باشند؟ نمی‌پنداریم که یکی از آن ۷۲ راه انحرافی را پیموده باشند؛

«هذه الامة ستفترق علي ثلاث و سبعين، اثنان و سبعون في النار و واحدة في الجنة»(۱)

پس ما چرا؟ ما که در دوران پیشرفت زندگی می‌کنیم! ما که می‌خواهیم جاودانه بمانیم؛ ما که خود را لایق حمل امانت الاهی می‌دانیم؛ سزاوار است سعی

---

(۱) سنن دارمي، ج ۲، ص ۲۴۱، باب في افتراق هذه الامة؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۲، باب افتراق الامم؛ سنن ترمذي، ج ٤، ص ۱۳۵، باب افتراق هذه الامة، ح ۲۷۷۹ و... البته ابن روایت با تعابیر مختلف درمتون حدیثی شیعه واهل تسنن ذکرشده است.(محقق)

و تلاش خود را برای یافتن حق متمرکز کنیم، ما کـه در «**أحسـن تقـویم**» آفریـده شده‌ایم چرا بگذاریم دیگران ما را به «**اسفل السافلین**» ببرند!

پیام کتاب

تو ای مسافر درمانده در این سرای پر خطـر و در ایـن وادی بـلا، خـواه نـاخواه آمده‌ای، نه به دل خواه خود بلکـه تـو را آورده‌انـد. و اکنـون تیرهـایی بـلا از ٧٢ طرف به سوی تو نشانه رفته‌اند، و به هر طرف گام بـرداری، گـام در راه هلاکـت گذارده‌ای چون فقط یک راه و یک صراط پیش پای تو باز شده است که تو را به سلامت به آن سوی مرزها به مقام أمن، به فردوس برین، به رضـوان آفریـدگارت می‌رساند. و راهنمایت با دلسوزی و رأفت، تو را به این راه دعوت کرده است.

«مثل اهل بیتي مثل سفینه نـوح، مَـن رکبـها نجـا و مَـن تخلف عنها غرق»[1]

هر چند راهی طولانی در پیش داری ولی آرام و مطمئن بـاش کـه در مسیر خویش دوازده چراغ تابان و دوازده ستاره درخشـان ، نـور خـدا را بـر تـو و بـر مسیرت می‌تابند؛

«مثل نوره کمشکاة فیهـا مصـباح، المصـباح في زجاجـه، الزجاجة کانها کوکـب دري یوقـد مـن شـجرة مبارکـة

---

(۱) حاکم نیشابوري، المستدرک، ج ۲، ص ٣٤٣، مثل اهل بیتي ...؛ وج ٣، ص ١٥١، باب مناقب اهل بیت علیهم السلام. این روایت با تعابیر و اسناد مختلف درمتون حدیثی شیعه و اهل تسنن ذکر شده است.(محقق)

زیتونة لاشرقیة و لاغربیة»[۱]

به سوی شرق و به سوی غرب قدم بر ندار بلکه در أفق ولایت و به سوی خدا و به سوی نور مطلق قدم بردار که در این صراط مستقیم هر چه می‌بینی نور است و روشنایی؛ فروغ است و هدایت.

پس چه جای درنگ است. بیا بشتاب! نهراس! مگذار خناسان با وسوسه‌هایشان فریبت دهند؛ مگذار شیاطین با مکر و حیله خود فریبت دهند. تو به طرف شجره مبارکه روانه شده‌ای و لطف الاهی با تو و رضوان الاهی در انتظار توست.

مگر تو از روز «**ألست**» با خدای عزوجل پیمان نبستی؟ پس پیمان شکن مباش. مگر تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نکرده ای؟ پس بر بیعتت پابرجا باش. مگر تو به قرآن قول ندادی که از تقلید کورکورانه و تعصب جاهلانه دست برداری و برای خودت شخصیت قائل باشی مگر تو خواستار هم نشینی با اولیای خدا در کشتی نجات نیستی، پس خود را در دریای غفلت و نادانی غرق مساز.

سپاس خدایی را که مرا از ملت های باطله نجات داد و مرا از لغزشهای فکری مصون داشت و به فرقه ناجیه هدایت فرمود، پیشوایان معصوم و مقامات رفیعه آن را به من شناساند و محبت آنان را در قلبم افکند.

---

(۱) نور:۳۵.

عزیزان من این کتاب برای وقت گذراندن نیست، بلکه برای اندیشیدن و داوری کردن است؛ برای آن است که هر خواننده با دقت بخواند و به داوری خرد بسپارد. من در این کتاب تنها مظلومیت و حقانیت طریق الحق (تشیع) را ثابت کرده‌ام و به هیچ مذهب و مسلک دیگری اهانت ننموده‌ام و سعی کرده‌ام افتراها و بهتان‌هایی که به تشیع نسبت داده شده است را با ادله تکذیب نمایم و هر کس که دارای منطق صادق باشد، هیچ سخنی را بدون دلیل نمی‌پذیرد و هرکس که دلیل و برهان در او اثر نکند، به طور قطع ناقص و دارای اشکال روحی و روانی است؛ پس هیچ عقیده‌ای بدون دلیل به وجود نمی‌آید مگر خللی در وسیله ادراک باشد، یا تعصب کورکورانه و جهل مرکب بر قوای روحی غلبه کند تا یک عقیده فاسد در عقل انسان به وجود آید و بدیهی است که اثبات هر گونه مطلبی برای کسانی که وسیله ادارک یا دارای عصبیت و جهل مرکب باشند بسیار سخت، بلکه از چهار چوب امکان خارج است و ما را با چنین کسانی گفتگویی نیست، و روی سخن ما با کسانی است که ادراک صحیح دارند و با منطق و دلیل و برهان سر و کار دارند.

علت تألیف کتاب

آفریدگارا! در برابر آن همه بخشش هایت از سپاس گذاری ناتوانم و امیدوارم همین ناتوانیم در درگاه تو سپاسگذاری به شمار آید.

پرودگارا! تو خود میدانی که من جز تو به کسی نگرائیده‌ام و از کسی امید پشتیبانی نداشته‌ام و اکنون نیز جز تو پشتیبانی ندارم؛ زیرا هنگامی که چشم دلم را گشودی غیر از تو کسی را ندیدم

هدف حقیر از تألیف این کتاب آن است که مهم ترین جنبه اساسی اعتقادی را مورد کنکاش و بررسی قرار دهم؛ جنبه‌ای که همواره در میان مسلمین موجب بر انگیختن بحث‌ها و جدلها بوده است، مباحث این کتاب، تلاش ناچیزی است برای شناخت حقیقت در میدان مناقشه های مذهبی، و در نهایت رسیدن به رهبران برگزیده‌ای است که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت تا ما را با معارف الاهی آشنا سازند؛ تا در زندگی با دیدگاهی مکتبی و نوین دست به کارهایی بزنیم که مورد پسند خدا باشد، و این امرجز با هدایت رسول خدا صلى الله عليه وآله و اهل بیت طاهرینش عليهم السلام که خداوند آنان را از هر نوع پلیدی و گناه منزه فرمود میسر نمی‌شود.

حقیر در این کتاب نخست نظریه‌های مختلف علمای اسلامی و اقوال و استدلال‌های آنها را با امانت و درستی نقل کرده، سپس به استدلال‌های عقلی که در عرصه فکر و معرفت به ذهن آدمی خطور می‌کند پرداخته ام، و در این میان نقشی اساسی برای عقل و وجدانم قائل شده‌ام تا حکم نهایی را صادر کند و در این میان هر مسلمان منصفی را به تأمل در این حقایق و موضوعات دعوت

کرده‌ام تا بدور از تعصبات جاهلی، خود به داوری بنشیند و به این وسیله ندای پروردگار رحمان را اجابت کند.

﴿قل انما أعظكم بواحدةً انی تقوموا لله مثني و فرادا ثم تتفكروا ما بصاحبكم مِن جِنّه ان هو الا نذير لكم بين يدي عذاب شديد﴾(۱)

من حقیر هر چه بیشتر در زمینه تشیع مطالعه می‌کردم حقیقت برایم روشن تر می‌شد. تا این که در پایان مطالعات و بررسی‌ها، گوهر حقایق مانند آفتاب خود نمایی کرد و جای هیچ تردیدی را باقی نگذاشت. ولی سوالی که همواره ذهنم را مشغول کرده بود این بود که چرا بسیاری از حوادث و رویدادهای تاریخی و احادیث پیامبرﷺ از ما دور نگه داشته می‌شود؟

روایاتی که در منابع مورد اطمینان اهل سنت آمده و صحت آن تأیید شده است، وانگهی همین مسائل اگر روشن شود و مردم به این مطلع شوند بسیاری از پرده های اختلاف و تفرقه میان اهل تسنن و شیعیان کنارزده می‌شود و گره اختلافات بازگشایی می‌شود. آیا پوشاندن حقایق و پنهان کردن واقعیت‌ها همان گونه که ادعا می‌کنند می‌تواند وسیله دفع فتنه باشد، آیا فتنه در پوشاندن این حقایق وارونه جلوه دادن آنها نیست؟!

---

(۱) سباء؛ ٤٦.

بنابراین من هنگامی که بحث و جستجوی خود را پیرامون این موضوع آغاز کردم بالاترین انگیزه‌ام این بود که بدانم شیعیان مسلمان هستند یا نه؟ و پس از کنکاش، و تفکر و اندیشه در این أمر مهم نتیجه‌ای که به آن دست یافتم با انگیزه‌ام تفاوت و فرق زیادی داشت ولی به هر حال لحظه‌ای در پذیرش حقیقت تردید ننمودم.

یکی دیگر از اهدافم در تألیف این کتاب این بود که مسلمانان را به سوی کلمه‌ای که میان تمام آنها یکسان است دعوت کنم تا برای دینشان باشند نه برای روش خاصشان، و به اصول اهتمام ورزند نه به فروع، و دشمنی‌ها را فراموش کنند و از تعصبات بکاهند و دریابند که جهان در انتظارشان به سر نمی‌برد و خداوند عذر آنها را از این تخلف نمی‌پذیرد و همگی پیرامون اصول مورد اتفاق، متحد شوند و نگذارند مسائل غیر اساسی که رکن اساسی اسلام نیست و انکار آن انکار ضروریات دین محسوب نمی‌شود موجب ایجاد تفرقه میان آنان گردد. و هدف من توجه دادن افراد منصفی است که فکر خود را به دلیلی که در آن ایراد نباشد و به برهانی که در آن شک و تردید نیست معطوف می‌سازند پس اگر این کتاب به دست افراد با انصافی برسد این همان چیزی است که آرزویش را داشته‌ام.

پس این کتاب را به صاحبدلان و اندیشمندان، به هر محقق و پژوهشگری که دنبال شناخت حق است به هر جوان طلبه و دانشجو و فرهنگی که قیود

کورکورانه تقلید و غل و زنجیر تعصب را از هم گسیخته، همان جوانانی که به دنبال خوشبختی می‌گردند اهدا می‌کنم آری حقیر این کتاب را به همه این ارجمندان اهداء می‌کنم و اگر آن را قبول کنند و این کتاب موجب ارتقای سطح بینش دینی آنان گردد، برای من موجب خیر و سعادت خواهد بود.

از خداوند مسئلت دارم این عمل را قبول کند و از لغزش‌ها و خطاهایم درگذرد، و أجر و مزد مرا بر آن، بهره مومنان و هدایتشان قرار دهد. (آمین)

من با استمداد از خداوند (ذوالجلال) بحث و بررسی خود را در مسأله تشیع و تسنن آغاز نموده و خدای خود و وجدانم را شاهد می‌گیرم که جز واقعیت و واقع گرایی هدف دیگری ندارم.

فصل اول

پیدایش شیعه

مبدأ تشیع و تسنن

تشیع خود اسلام راستین است و کلمه شیعه به معنی پیرو، می‌باشد و بـه پیـروان حضرت علی‌علیه‌السلام شیعه می گویند. پیـامبر اکـرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بعـد از نـزول آیـه: ﴿و انـذر عشیرتک الاقربین﴾[1] در یوم الانذار در جلسه‌ای به همین منظور در میـان اقـوام خود ترتیب داده بودند. بعد از عرضه اسلام به آنان بحث جانشینی خود را مطرح کرده و حضرت علی‌علیه‌السلام را به عنوان جانشین خـود معرفـی فرمودنـد، و از آنجـا مسئله تشیع مصداق پیدا کرده و تعیین شد.

متأسفانه بعد از وفات رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم دچار اخـتلاف شـدند، البتـه بـا عمل بعضی از کسانی که هنگام وفات مانع وصـیت آن حضـرت شـدند ، زمینـه مساعدتری برای این مسئله مهیا شد.

انصار خلافت را حق خودشان می‌دانستند و برای تأیید عقیـده شـان دلیـل و برهان می‌تراشیدند. عده‌ای از مهاجرین خودشان را برای خلافـت از دیگـران بـه

---

(۱) شعرا؛ ۲۱٤.

جهت انتسابی که به پیامبرﷺ داشته و از یک قبیله بودند لایق‌تر دانسته و بالاخره آنان غالب شده و با ابی بکر ابن ابی قحافه بیعت نمودند اما دسته سوم بنی هاشم و گروهی از مهاجرین و انصار و اصحاب سرشناس پیامبر بودند که بر عقیده خود در اینکه پیامبرﷺ علیؑ را جانشین خود معرفی نموده است پا برجا ماندند و خلافت را حق علیؑ می‌دانستند. آن گروه از اصحاب عبارتند از: سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد و عمار و براء بن عازب و جمعی دیگر که پیامبر اکرمﷺ در فضیلت آنان روایات فراوانی بیان فرموده‌اند. و اینها با ابی بکر بن ابی قحافه بیعت نکردند و از علی بن ابی طالبؑ پشتیبانی و طرفداری نمودند یعقوبی می‌نویسد که: گروهی از مهاجران و انصار از بیعت کردن با ابوبکر بن ابی قحافه تخلف نموده و به علی بن ابیطالبؑ متمایل شدند.[1]

عباس بن عبدالله المطلب و فضل بن عباس و زبیر بن عوام و خالد بن سعید و مقداد و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عماربن یاسر و براء بن عازب از جمله آنها بودند. و اینها اولین اشخاصی بودند که بعد از وفات پیامبر اکرمﷺ، تشیع و پیروی خود را نسبت به حضرت علیؑ نشان دادند و نام شیعه بر آنها نهاده شد اما در واقع اسم شیعه در زمان پیامبرﷺ مطرح شد و پیامبرﷺ کلمه شیعه را به پیروان پاک و راستین امام علیؑ اطلاق نمود.

---

(۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱٤؛(ج ۲، ص ۱۲۳، جزسقیفه بنی ساعده، دارصادربیروت).

وسعد بن عبدالله اشعری در کتاب خود چنین می‌نویسد[۱]: «بعد از وفات پیامبر خداﷺ مسلمانان سه دسته شدند: گروهی از علی بن ابی طالب طرفداری می‌کردند و به نام شیعه نامیده شدند. و دسته دیگر به خلافت سعد بن عباده متمایل بودند، و مهاجرین از ابوبکر بن ابی قحافه حمایت نمودند.» پس باید اقرار کرد که در زمان رسول خداﷺ همه مسلمانان در زیر یک پرچم بودند و تحزب و فرقه، وجود نداشته است. أما بعد از وفات رسول خداﷺ عده‌ای به علت بی توجهی به وصایای آن رسول گرامیﷺ حق را پایمال کردند و وصیت آن حضرتﷺ را به جای نیاوردند. عده‌ای از صحابه باتقوا به طرفداری از حق پرداخته و به طرفداری و پشتیبانی از علی بن ابی طالبؑ گرویدند و پیرو حق و حقیقت شدند. و شیعه نام گرفتند. و در مقابل عده‌ای که از سنت رسول خداﷺ دم می‌زدند که عده کثیری از آنها سنت را زیرپا گذاشته بودند قرار گرفتند. اما با این حال اگر هم اختلافی بین اهل سنت و شیعه باشد باید خودمان با استفاده از تقریب مذاهب و اجلاسها آن را رفع نمائیم و خدای نکرده نگذاریم اختلاف ما را یهود و ادیان دیگر حل کنند و یا اینکه به مسلمانها بخندند و ریش‌خند کنند. پس به امید رب العالمین سعی کنیم با هم أخوت و اتحاد داشته باشیم و از همدیگر در اجلاس‌ها و نشست‌ها دعوت نمائیم و به مذهب یکدیگر

---

(۱) المقالات والفرق، ص ۳.

توهین نکنیم تا اینکه انشاءالله بتوانیم با برادری و اتحاد ، اسلام را در تمام دنیا گسترش دهیم و دین جهانی قرار دهیم.

علل به وجود آمدن فرقه‌های دینی

مردم در واقع به دو طبقه تقسیم می‌شوند:

الف: افراد پیشرو (امام)

ب: افراد پیرو

رهبران نیز چنان که خداوند می‌فرماید: به دو نوع و دو دسته تقسیم می‌شوند:

﴿أئمه یهدون بأمرنا﴾[1] رهبرانی که به امر ما هدایت می‌کنند.

﴿أئمه یدعون الي النار﴾[2] رهبرانی که مردم را به سوی آتش دعوت می‌کنند.

و افراد پیرو هم به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- کسانی که با بینش صحیح دنبال رهبرانی می‌روند که آنان را برای رسیدن به کمال انسانیت رهبری می‌کنند، که همان رهبران نوع اول می‌باشند.

۲- کسانی که مولای متقیان علی علیه السلام درباره آنان در نهج البلاغه می‌فرماید: **«همج رعاع أتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح»**[1]

---

(۱) سوره انبیاء آیه ۷۳.

(۲) سوره قصص آیه ۴۱.

« بی‌خردانی بی اراده، پیروان هر صدا بر آورنده (دعوت کنند) که با وزش هر بادی به سمتی می‌روند. » رشد دانش و بینش صحیح در جوامع بشری از یک سو و بی فرهنگی و نادانی افرادی از بشر از سوی دیگر در به وجود آمدن فرقه‌ها تأثیر به سزائی دارد.

و در این میان افرادی هستند که حب ریاست دارند و جهت رسیدن به جاه و منصب از عدم رشد فکری دیگران سوء استفاده می‌کنند و با اختراع یک فرقه و مذهب سعی می‌کنند با فریب دیگران به هوای نفس خود برسند و در این میان افرادی دیگر نیز که حب ریاست دارند، به آنها می‌گرایند. و به این ترتیب فرقه‌ای ایجاد می‌شود و پس از آن دوام آن فرقه و عدم دوام آن به وجود عوامل داخلی و خارجی مربوط می‌شود.

به عنوان مثال:

در فرقه وهابیت، محمد بن عبدالوهاب در آغاز از پشتیبانی حکومت استعماری انگلیس استفاده برد و اکنون بازماندگان این فرقه از پشتیبانی استعمارگران بهره می‌برند. یعنی در هر زمان، رهبر این فرقه جهت بقای فرقه خود به حکومت استعماری نیرومند پناه می‌برده است چون اگر سازش آنها با این قدرت های استعماری نبود، این فرقه تا به حال باقی نمی‌ماند.



(۱) نهج البلاغه ؛خطبه ؛ ۱۴۷(محقق).

تحقیق و شناخت فرقه ناجیه

در گفتگو با اهل تشیع و تحقیق و بررسی درباره شیعه که آیا آنها مسلمان‌اند یا نه؟ دنیای جدیدی برای من کشف شد و یا بهتر بگویم خداوند آن را به رویم گشود، و با اینکه مخالف و متنفر از آنها بودم، اما این جهان تازه کشف شده برایم اندیشه‌های نوینی را در بر داشت و در من عشق کنجکاوی و پژوهشگری و تحقیق را برانگیخت تا واقعیتی را که هنگام خواندنِ روایت منقول از پیامبر صلى الله عليه وآله پیوسته مرا به خود مشغول می‌ساخت درک نمایم؛ آنجا که فرموده:

«بنی اسرائیل به هفتاد و یک گروه و نصارا به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، و أمت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که همه آنها به جز یک فرقه در آتش دوزخ خواهند بود.»[1]

حال ما با مذاهب گوناگون که هر کدام خود را بر حق و دیگری را باطل می‌دانند، گفتگویی نداریم، ولی هنگامی که این روایت را می‌خوانم در شگفتی و بهت و حیرت فرو می‌روم و این شگفتی و حیرت‌زدگی من، نه به خاطر روایت است؛ بلکه تعجبم از مسلمانان است که این روایت را می‌خوانند و در سخنرانی های خود آن را تکرار می‌کنند و با خاطری آرام و بی دغدغه و بدون تحلیل و بررسی در معنای آن از کنار آن می‌گذرند، بدون اینکه بتوانند گروه بر حق را از گروه‌های گمراه باز شناسند.

---

(۱) سنن دارمي، ج ۲، ص ۲٤۱، باب افتراق هذه الامة؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۲، باب افتراق الامم؛ سنن ترمذي، ج ٤، ص ۱۳۵، باب افتراق هذه الامة، ح ۲۷۷۹.(محقق)

تعجب آور است که هر گروه و دسته‌ای، مدعی است که تنها خودش بر حق است، در حالی که در ذیل روایت آمده که: صحابه پرسیدند، آنها (أهل نجات) کدامند؟ فرمود: «آن راهی که من و یارانم بر آن هستیم». آیا گروه یا دسته‌ای هست که خود را به کتاب و سنت متمسک نداند؟ و آیا گروهی هست که ادعایی غیر از این داشته باشد؟ اگر این معنا از جنابان (امام ابوحنیفه) یا (امام مالک) یا (امام شافعی) یا (امام احمد حنبل) پرسیده شود، آیا هیچ کدام از آنها ادعایی غیر از ادعای تمسک به قرآن و سنت واقعی پیامبر دارند؟

بنابراین مذاهب أربعه (چهارگانه) أهل تسنن و اگر فرقه شیعه را هم در کنار آنها بگذاریم که (شیعه) مدعی تمسک به قرآن و سنت صحیح پیامبر که از أهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام نقل شده است می‌باشند و به گفته آنان، اهل خانه به آنچه در خانه هست آگاه ترند، پس آیا امکان دارد همه آنها آنطور که ادعا می‌کنند بر حق باشند؟ و این غیر ممکن است؛ زیرا روایت عکس این معنا را می‌رساند، مگر اینکه بگوئیم روایت، جعلی و دروغ است و این درست نیست چون این روایت از طریق شیعه و سنی متواتر است یا اینکه گفته شود این روایت معنی و مفهومی ندارد؟ و این محال است که رسول خدا صلى الله عليه وآله چیزی را بفرمایند و معنی و مفهومی نداشته باشد و طبق آیه:

﴿وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْيٌ يُوحى﴾[1]

---

(۱) نجم؛ ۳ و٤.

او کسی است که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید به جز از طریق وحی، و همه روایات آن حضرت حکمت و اندرز است. بنابراین راهی نداریم جز اینکه بگوئیم و اقرار کنیم که یک فرقه بر حق و دیگر فرقه‌ها باطلند و روایت، همان طور که باعث حیرت و شگفتی انسان می‌شود، همان طور کسی را که طالب هدایت است به بررسی و تحقیق بر می‌انگیزد به همین جهت بود که بعد از ملاقات و دیدار با شیعیان، در من تردید بوجود آمد که چه کسی می‌داند شاید حق با آنها است! چرا من بررسی و تحقیق نکنم؟ با اینکه اسلام در قرآن و سنت مرا موظف نموده که با بررسی و تحقیق و مقایسه، به واقعیت برسم. همان طور که خالق سبحان (جل جلاله) در سوره عنکبوت آیه ٦٩ می‌فرماید:

«کسانی که در راه ما بکوشند، راه خود را به آنان می‌نمایانیم براستی خدا با نیکوکاران است»

و در سوره زمر آیه ١٨ آمده:

«آنان که سخن را می‌شنوند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، آنان هستند که خداوند آنها را راهنمایی کرده و آنان خردمندانند».

پس فرقه ناجیه فرقه‌ای است که پیروان آن تمسک به عترت و دارای ولایت هستند، و از حیث عمل و علم سالک مسلک آنها می‌باشند و اعتقادات دینی و شرعی خود را از اهل بیت علیهم السلام أخذ نموده باشند.

اولین جرقه بحث و بررسی

در یکی از روزهای فصل پائیز بود که سفری به شهر زاهدان داشتم و بـرای نمـاز ظهر به مسجد مکی رفته بودم، بعد از نماز ظهر در مسجد نشسته بودم که یکی از برادران حنفی مذهب که اهل تربت جام - که در آنجـا (مسـجد مکـی) مشـغول تحصیل علوم دینی بود - نزدم آمد، و پرسـید: شـما اهـل کجائیـد؟ گفـتم: اهـل کردستان، پرسید: آیا شما سنی هستید؟ در جواب گفـتم: بلـه پیـرو امـام شـافعی هستیم. سپس هر کدام خود را معرفی نمودیم بعد از آن وی مـرا بـه منـزل خـود دعوت نمود و گفت وی قبلاً برای تبلیغ به کردستان رفته بـود بـه همـین خـاطر جویای حال تعدادی از علمای اهل سنت کردستان شد و گفت: من اکثـر آنهـا را می‌شناختم و به خدمتشان رسیده‌ام . من به این برادر دینی گفتم من مـدتی اسـت که دربـاره مـذهب شـیعه تحقیـق مـی‌کـنم و دوسـت دارم بـا آداب و رسـوم و احکامشان آشنا شوم؛ طلبه حنفی مذهب گفت: چه شـده کـه ایـن همـه ادیـان و مذاهب را رها کرده‌ای و می‌خواهی پیرامـون شـیعه تحقیـق کنـی؟! وقـت انسـان طلاست پس چرا می‌خواهی آن را تلف کنی و به جای این تحقیقـات بیهـوده بـه تحصیل و عبادت بپرداز ؛ زیرا بزرگان خودمان (اهل سنت) همه از شـیعه تنفـر و دوری می‌کردند، پس ما هم باید پیرو بزرگانمان باشیم.

سپس گفت: اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت هستند و چرا اکثر مسـلمانان جهان از مذهب شیعه پیروی کنند. من در جواب به او چیزی نگفتم اما برایم ایـن

سوال پیش آمد: چرا شیعیان که اقلیت هستند ادعای حقانیت می‌کنند؟ اما بعد از سه سال تحقیق، در جواب این برادر طلبه عزیز و بزرگوار و همچنین بزرگوارانی که چنین ایده‌ای دارند و محققانی که با چنین مسئله‌ای رو به رو خواهند شد باید بگویم: شناخت حق و باطل، در گرو کمی پیروان یا فزونی آنها نیست. در جهان امروز نسبت مسلمانان به منکران اسلام، در حدود یک پنجم و یا یک ششم است. و اکثر ساکنان خاور دور بت پرستان و گاو پرستان و ... هستند و خیلی افراد منکر ماوراء طبیعت هستند. اکثریت هرگز نشانه حقانیت نیستند و قرآن مجید غالباً اکثریتها را نکوهش نموده و به ستایش از برخی اقلیتها پرداخته است که در این مورد به عنوان نمونه، به برخی از آیات اشاره می‌نمائیم:

﴿وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ﴾ (١)

اکثر آنان را سپاسگذار نخواهی یافت.

﴿وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ﴾ (٢)

و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

بنابراین، انسان واقع‌گرا، هیچ گاه نباید از اقلیت پیروان آئین خود بهراسد و همچنین نباید به خاطر کثرت آنان مباهات کند. بلکه باید چراغ عقل خویش را روشن سازد و از نور و فروغ آن بهره‌مند گردد. هر فرد مسلمان لازم است این

---

(١) اعراف ؛ ١٧.

(٢) سباء ؛ ١٣.

مسأله را از طریق راه های علمی و منطقی تحلیل نماید.

﴿وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [(١)]

بر چیزی که بر آن علم نداری توقف مکن.

گذشته از این، هر چند شیعه از نظر جمعیت به پایه اهل تسنن نمی‌رسد، اما اگر سرشماری و آمار دقیقی صورت گیرد، معلوم خواهد شد که شیعیان یک چهارم مسلمانان جهان را تشکیل میدهند، و آنان در اکثر مناطق مسلمان نشین دنیا زندگی می‌کنند[(٢)]، و در تمام برهه های تاریخ در میان آنان بسیاری از دانشمندان بزرگ و نویسندگان نام آور و صاحبان تصانیف و آثار می‌زیسته‌اند . وشایسته است روشن گردد که پایه گذاران علوم اسلامی نیز غالباً شیعه بوده‌اندکه در میان آنان :

ابوالاسود دئلی (پایه گذار علم نحو)

خلیل بن احمد (پایه گذار علم عروض)

معاذبن مسلم بن ابی ساره کوفی (پایه گذار علم صرف)

ابو عبدالله محمد بن عمران کاتب خراسانی مرزبانی (یکی از پیشتازان علم بلاغت) به چشم می‌خورند.

---

(١) الاسراء؛ ٣٦.

(٢) باید توجه داشت که جمعیت شیعه نسبت به هریک ازفرقه‌های اهل تسنن یعنی شافعی ومالکی وحنفی و حنبلی کمترنیست وآنچه که باعث شده که درذهن بعضی این مسئله خطورکند که شیعه نسبت به اهل تسنن دراقلیت است ازاین مسئله نشأت گرفته که آنها جمعیت شیعه را نسبت به، مجموع چهارفرقه اهل تسنن مقایسه می‌کنند نه هریک ازآنها به تنهایی، واگرهریک ازفرقه‌های اهل تسنن با کل جمعیت مسلمانان جهان مقایسه شود دراقلیت خواهد بود.(محقق)

برای آگاهی بیشتر بر تألیفات انبوه علما و دانشمندان شیعه، که شمارش همه آنها بسیار دشوار است، می‌توانید به کتاب ارزشمند **«الذریعة الی تصانیف الشیعه»** مراجعه کنید و نیز جهت آشنایی با شخصیت‌های بزرگ شیعه، کتاب (ایمان الشیعه) و برای کسب اطلاع از تاریخچه شیعیان **«تاریخ الشیعه»** را ملاحظه فرمائید.

پس انسان برای شناخت مسائل و حقائق نباید اکثریت را به عنوان یک ملاک در نظر بگیرد، بلکه باید برای حق اولویت قائل شود نه برای اکثریت، چرا که اکثریت هیچ وقت به جز مواقع نادر مطابق حق حرکت نکرده است و قرآن می‌فرماید:

﴿مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ.﴾ (۱)

﴿يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾ (۲)

﴿وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ (۳)

﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ﴾ (٤)

﴿ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴾ (٥)

﴿وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ﴾ (٦)

﴿وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (۷)

---

(۱) آل عمران؛ ۱۱۰.

(۲) مائده؛ ۱۰۳.

(۳) الانعام؛ ۱۱۱.

(٤) نحل؛ ۱۸۳.

(٥) الانبياء؛ ٢٤.

(٦) مؤمنون؛ ۷.

(۷) شعراء؛ ٦٧.

به همین خاطر از هر مسلمان با انصاف می‌خواهم عقل خود را ملاک قرار دهد، و شخصاً برای شناخت حق و عدل تحقیق کند و به انصاف بنگرد و از تقلید در اصول دین و پیروی از پدران و مشایعت با مردم ناآگاه دست بردارد، و خود جوینده عدل و شیفته حق و کاوشگر صواب باشد تا به سعادت برسد، چون حکمت گمشده مومن است و انسان باید از جمله کسانی باشد که به سخن‌ها گوش فرا می‌دهد تا از بهترین آنها پیروی کنند و از ره یافتگان و خردمندان گردد.

خاطرات

ما در ایام مختلف سال پذیرای عده‌ای از مبلغین حنفی مذهب - که اکثر آنها از تابعین سپاه صحابه هستند - بودیم و آنان از جاهای مختلف همچون زاهدان و شهرهای دیگر استان سیستان و بلوچستان به مساجد ما می‌آمدند که شبها تا صبح اکثر جوانان می‌ماندند و آن مبلغین با خود مقداری هدایا می‌آوردند و به عنوان جایزه به کسانی می‌دادند که زودتر بحث‌ها و مطالب آنها را یادگرفته باشند و آن هدایا شامل: مسواک (مسواک چوبی) مشک - عنبر - عود - سرمه و کلاه سفید (مخصوص نماز) بود که با اهداء این وسایل جوانان و نوجوانان را بیشتر به کرسی بحث و گفتگویشان مجذوب می‌کردند. در یکی از این شبها با همه دوستان تصمیم گرفته بودیم شب را در مسجد بمانیم و از محضر همان مبلغها

استفاده کنیم که سوالاتی طرح شد و دوستان پرسیدند: چرا امام ابوحنیفه فلان رأی را داده یا وضو گرفتن حنفی‌ها چرا با شافعی‌ها تفاوت دارد...؟

تا اینکه این حقیر یک سوال پرسیدم که اولین جرقه در رفتن من به سمت تحقیق و بررسی درباره مذهب تشیع شد، و آن سوال این بود که امام زمان کیست؟ و آیا مهدی که شیعه‌ها می‌گویند صحت دارد؟ اما متأسفانه در جوابم هر نوع اهانتی را به ساحت مقدس این بزرگوار شنیدم به جز جواب سوالم و در آخر هم برای جواب سوالم دلایل واهی و پوچی شنیدم که از آن جمله این بود: اگر امام زمانی یا مصلحی در آخر الزمان باشد آنهم عیسی بن مریم علیه السلام است و بس. و شما هم از سوالات بی فایده بپرهیزید و وقت خود و افکار خود را با چنین سوالاتی آلوده نکنید.[(۱)] من که جواب درستی دریافت نکردم از پرسیدن چنین سوالاتی خودداری نمودم تا اینکه بحث و گفتگو خاتمه یافت و همان لحظه یکی از همان مبلغین گفت: برادران بلند شوید بروید وضو تازه کنید و هر کدام گوشه‌ای مشغول عبادت و خواندن قرآن شوید که زمان زیادی تا اذان صبح نمانده است. من هم مشغول خواندن قرآن شدم که پس از تلاوت آیاتی چند از سوره یوسف علیه السلام خستگی مفرطی برمن چیره شد و قرآن را بوسیدم و کنار

---

(۱) ازاین جواب متوجه می‌شویم که مبلغِین آنان کمترین اطلاع ازکتب روائی خود دراین موضوع نداشته‌اند و صرفاً به جهت تعصب وضدیت با حضرت مهدی ارواحنا فداه جواب داده‌اند واگراندک مطالعه‌ای دراین موضوع داشته می‌دانستند که روایات بسیاری درمتون حدیثی اهل تسنن وجود دارد که حضرت مهدی ارواحنا فداه را دوازدهمین خلیفه پیامبروازنسل آن حضرت وازنسل حضرت زهرا علیها السلام معرفی کرده‌اند.(محقق)

گذاشتم و با حالت نشستن سرم را به دیوار تکیه دادم و به خواب رفتم در حالت خواب و بیداری بودم که مسائلی را در رویا دیدم که گفتنش تا به اینجا کافی است و بعد از اینکه هشیار شدم از صدای مؤذن بیدار شده‌ام و موقع نماز صبح است مجدداً رفتم وضو گرفتم و بعد از اقامهٔ نماز صبح به فکر رفتم و با خودم گفتم چون با خیال و در فکر سوال امام زمان خوابیدم حتماً یک تخیل بوده و سپس از دوستان و مهمانان مبلغ خداحافظی کردم و به منزل رفتم و چون شب قبل کم خوابیده بودم خستگی و کم خوابی بر من مستولی شد و به اتاق خودم رفتم و خوابیدم، اما در کمال ناباوری همان خوابی که در مسجد دیده بودم در منزل هم برایم تکرار شد. ولی چون به این مسئله باور ضعیفی داشتم این رویاها را افکار خسته و پریشانی می‌پنداشتم تا اینکه خود بخود به سمت مطالعهٔ کتابهای شیعی رفتم و بعد از مطالعه ، باور من نسبت به این مسئله مقداری بیشتر از قبل شد و با خود فکر کردم و گفتم: آیا خدایی که حضرت خضر و عیسی را زنده نگهدارد، نمی‌تواند فرزند پیغمبر خاتمش را که سرور همهٔ أنبیاء و جن و انس است نگه دارد. پس خدایی که آدمی را از قطره آب خلق کرده مطمئناً این کار برایش سهل و آسان است و شکی در آن نیست. تا اینکه بعد از مدتی یک سفر چند روزه به تهران رفتم و بعد از دو روز اقامت در تهران، به قم رفتم و آنجا به‌حرم حضرت بی بی معصومه رفتم و از دور مردم را نظاره می‌کردم که بعضی‌ها کتاب دعایی را در دستشان گرفته و دعا می‌خواندند و گریه می‌کردند من هم با

دید عجیب و غریبی به آنها نگاه می‌کردم و گاهی در دلم به آنها می‌خندیدم و می‌گفتم اینها چقدر بیکارند. ولی هر چه سعی کردم بروم ضریح را ببوسم، غرور و تعصب‌های بیجا که دلم را کدر کرده بود اجازه چنین عملی را از من سلب می‌کرد . سپس برای دیدن داخل صحن و رواق‌ها و دیدن قبرهایی که آنجا بودند وارد شدم ، قبری را دیدم که مردم بر آن فاتحه می خوانند جلو رفتم دیدم قبری است که چند سانتیمتر از سطح زمین بلندتر است و احساس می‌کردم که من قبلاً به این مکان را رفته بودم تا اینکه نگاه من به عکسی که آنجا بود افتاد در حالیکه چهره‌اش برایم بسیار آشنا و با ابهت بود. پس از اندکی تامل فهمیدم، این همان شخصی بود که با همان جوان – که غرق در نور بود و صورتش معلوم نبود – همراه بود که در آخر آن جوان نورانی به این شخص گفت: «بیا برویم نزد آقای بروجردی» آنجا بود که از خواب غفلت بیدار شدم و فهمیدم که به چه مکانی آمده‌ام.

داخل حرم که آمدم دیدم عده‌ای طلبه مشغول مباحثه با یکدیگر هستند و این صحنه برایم جالب بود، نزدیک‌تر رفتم و با کسب اجازه پیش آنها نشستم و به بحثهای شیرین آنها گوش دادم که بعد از نیم ساعت با ختم یک صلوات بحث خود را پایان دادند آنجا بود که یکی از همان طلاب از من پرسید: شما أهل کجائید. من هم گفتم أهل کردستان، پرسید: آیا شما از برادران أهل تسنن هستید؟ گفتم: بله. بعد دیدم که برخلاف باور، آنها بیشتر مرا تحویل گرفتند و انگار سالهای سال است که با آنها دوست و آشنا هستم. یکی از آنها پرسید شما جزو

کدام فرقه از اهل سنت هستید؟ گفتم شافعی ، دیدم طلبه گفت: بله امام شافعی شخص زیرک و دانشمندی بوده است. من هم گفتم مگر شما به پیشوایان ما فحاشی و لعن نمی‌کنید؟ آنها گفتند: خیر، ما برای کسی که دوستدار و محب أهل بیت علیهم السلام باشد احترام قائلیم و امام شافعی هم محب اهلبیت است. سپس گفتم: مگر شما ۱۸آیه از قرآن که در سورهٔ نور است را آتش نمی‌زنید؟ یکی از آنان در کمال تعجب پرسید برای چه؟ نعوذ بالله! چرا چنین اهانتی به قرآن بکنیم. دیدم سپس قرآنی را از داخل جا قرآنی برداشت و سورهٔ نور را آورد و گفت: لطفاً شما این سوره را بخوانید. من هم قرآن را دیدم صحیح و سالم است. مسئله برایم روشن‌تر شد و باز پرسیدم پس چرا شما خلفا راشدین را لعن می‌کنید؟ در جواب گفتند : ما هر کسی را لعن نمی‌کنیم بلکه ظالمین و کاذبین و غاصبین که خدا در قرآن لعنتشان کرده است را لعن می‌کنیم و خود شما اهل سنت هم لعن می‌کنید. سپس گفتم: در جواب ما گفته‌اند که شما شیعه‌ها دو عدد سوراخ درست می‌کنید و بر روی یکی می‌نویسد علی و بر دیگری عمر، آن سوراخی که بر رویش علی نوشته پر از شیرینی و نقل و نبات می‌کنید و داخل سوراخ دیگری که روی آن عمر نوشته شده، پر از خار و تیغ می‌کنید و بچه‌هایتان را وادار می‌کنید که داخل سوراخها دست کنند و از سوراخی که نوشته‌اید علی شیرینی در می‌آورد و همه صلوات می‌دهید بعد سوراخ بعدی را که پر از خار و تیغ است دست بچه را می‌گیرند و خار در دستش فرو می‌رود و بچه به‌گریه می‌اُفتد و شما هم می‌گوئید

لعن کن عمر را که زود دستت خوب شود و دردش از بین برود. دیدم همگـی از تعجب دهانشان باز شده و خلاصه در جواب گفتند بخدا تمام این‌ها کذب است. ما چگونه کاری می‌کنیم که بچه‌ای معصوم و دوست داشتنی خار در دستش فـرو برود و گریه کند. آیا آدم صحیح‌العقل همچنین عملی را انجام می‌دهـد؟ وانگهـی بچه از کجا بفهمد که کدام مربوط به علی و کدام سوراخ مربوط بـه عمـر اسـت. پس عزیز من بخدا این خرافات را فقط دشمنان اسـلام و منـافقین مـی‌بافنـد کـه اتحاد و همبستگی و اخوت را در بین مسلمین از بین ببرند. در این لحظه یکی از طلاب گفت: ما می‌خواهیم برویم جمکران ، آیا طالـب هسـتی کـه بـا مـا همـراه باشی؟ گفتم جمکران دیگر کجاست؟ گفت: جای مقدسـی اسـت. بعـد از تأمـل کوتاهی (که با خود گفتم: شاید اینها بخواهند مرا بکشند و یا مـرا بزننـد و هـزار فکر دیگر اما باز می‌دیدم که اینها از صورت و سیمایشان نور و محبـت محمـدی پیداست و أهل چنین تعصبات جاهلانه‌ای نیستند) پذیرفتم و با آنها راهی مسـجد جمکران شدم از حرم بیرون آمدیم و سوار بر ماشین شدیم و بعد از چند کیلومتر راه به مسجد رسیدیم همینکه از ماشین پیاده شدم در کمال نا باوری تمام اعضایم و جسم و روحم به لرزه اُفتاد و احساس کردم که این مسجد را من قبلاً آمده‌ام و یک لحظه بیاد آوردم که بله همان شبی که در مسجد در حالت رویا دیـدم همـین جا بود ولی مانند کسی کـه گمشـده‌ای داشـته باشـد سـراغ چیـزی یـا کسـی را می‌گرفتم و حیران و مبهوت بودم که خدایا باز هم دارم خواب می‌بینم یا خیـر در

حالت بیداری هستم؟ و آن طلبه‌ها پرسیدند: چه شده حالت نا خوش است؟ گفتم: خیر حقیقت را یافتم باز آنها پرسیدند: از چه می‌گویی؟ آن وقت گفتم حقیقت از این قرار است که من فلان شب فلان خواب را دیدم و حال همان جایی که در خواب دیدم همین جاست و نشستم تعریف کردم و آنها همه اشک شادی در چشمانشان حلقه بسته بود زیرا آنها راهی را که پیمودند همان صراط مستقیم بود. سپس شروع به پرسیدن یک سری سوالات از من کردند. همین جا بود که تصمیم جدی گرفتم که تحقیق و بررسی‌هایم را راجع به تشیع ادامه بدهم و پس از سه سال تحقیق امروز در کمال ایمان و یقین این مکتب ناجیهٔ أثنی عشری را پذیرفته و بعنوان مذهب خود انتخاب نموده‌ام و خدا را بر آن شاکرم و با تمام اخلاص و یقین و ایمان می‌گویم:

«أشهد أن لا اله الا الله – أشهد أن محمداً رسول الله–
أشهد أن علياً ولي الله»

حدیث ثقلین

حدیث ثقلین همان یادگار گرانبهای رسول اکرمﷺ است. که فرمودند:

« اِنّي قَدْ تَرَكْتُ فِيْكُمْ مَا اِنْ تَمَسَكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوْ بَعْدِيْ
اَبَداً الثَّقَلَيْنِ وَ اَحَدُهُمَا اَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ: كِتَابُ اللهِ حَبْلُ
مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ اِلَيَ الارْض وَعِتْرَتِيْ اَهْلَبَيْتِي، اَلاَ وَ
اِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ »

«من درمیان شما دو یاد گار گرانقدر گذاشته‌ام که اگر به دامن آنها چنگ زنید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد و یکی ارجمندتر از دیگری است کتاب خداست که ارجمندتر است و مانند ریسمانی از آسمان به زمین کشیده شده و دیگری خاندان و اهلبیت من هستند، آگاه باشید که این دو یاد گار گرانقدر از همدیگر جدا نمی‌شوند تا آن وقتی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند.»

با اینکه مسلمانان اعم از شیعه و سنی همهٔ این احادیث را قبول دارند عده‌ای از برادران اهل سنت بر این عقیده‌اند که همان قرآن خود بالاترین امام و پیشواست بعد از رسول اکرمﷺ و دیگر احتیاج به سفارش دوّم نبوده. امّا در جواب باید گفت که: اولاً ما در حدی نیستیم که برای آن رسول بزرگوارﷺ تعیین تکلیف کنیم. ثانیاً: اگر کسی واقعاً به اسلام و پیغمبر اسلامﷺ ایمان و اخلاص داشته باشد چنین فکری را نمی‌کند که (العیاذ بالله) پیغمبرﷺ چرا این کار را کرده و چنین سفارشی نموده. زیرا اینکه کتابهای آسمانی امام مردم و پیشوای فکر و اعتقاد و اخلاق و عمل آنها از وجههٔ نظری هستند یک مسئله مسلم قرآنی می‌باشد که در سورهٔ احقاف آیهٔ ۱۲[۱] بیان شده است. پس با توجه و تکیه بر همین اصل، در کنار قرآن قرار گرفتن اهلبیت‌علیهم‌السلام امامت ایشان را نیز اثبات می‌نماید. به بیانی دیگر اسلام از جنبهٔ نظری در قرآن کریم تصویر و طرح

(۱) ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ﴾.

شده، و در وجهۀ عملی و تجسم خارجی در اهلبیت علیهم السلام خود نمایی می‌کند.بنابراین ما وقتی که امامت قرآن را در وجهۀ نظری پذیرا شدیم، باید امامت اهلبیت علیهم السلام را در وجهه عملی بپذیریم. پس کسی که بین این دو یادگار جدایی بیندازد هرگز در راه هدایت گام بر نمی‌دارد و به همین جهت است که اهلبیت علیهم السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله با تعبیر «سفینة النجاة» و «اَمَانٌ لِأهْلِ الاَرْضِ» کشتی نجات و مایه امنیت از آلودگی‌ها برای انسانها یاد شده‌اند، و اگر کسی از اوامر آنها سر باز زند، درمیان جهالت و گمراهی غرق شده و از هلاکت مصون نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث (ثقلین) اهلبیت علیهم السلام را بعنوان یک مرجع علمی معتبر و یک مقام مسئول رهبری به مسلمانان معرفی نموده، اقوال و اعمالشان را صحه گذاشته است، بنابراین کلیۀ مسلمانان حتی کسانیکه به امامت اهلبیت علیهم السلام قائل نیستند مؤظف به یاد گرفتن احکام و قوانین دین می‌باشند و ناگزیرند که به آنها مراجعه نمایند و از دستوراتشان پیروی کنند.از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن و عترت تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند، خود یک برهان است که هم قرآن و هم عترت (اهل‌بیت علیهم السلام) تا قیامت باقی خواهند ماند.

تواتر حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از جمله احادیث متواتر می‌باشد، ابن حجر در کتاب خود می‌گوید:

«این حدیث از طریق بیست و چند تن صحابی روایت شده است»[(۱)]

و در این مآخذ و مراجع مختلف حدیثی و تفسیری و تاریخی و لغوی از کتب اهل سنت حدیث ثقلین با تعابیر مختلف، نقل و ثبت شده.۱- (صحیح) مسلم جلد۸ صفحه ۱۲۲۲؛ (مستدرک) حاکم نیشابوری ج۳، ص۱۰۹ و ص ۱٤۸ ؛ (کفایة الطالب) گنجی شافعی باب اول، ص ٤، ۱۱- سنن ترمذی ج۲، ص۳۰۷.۵ ؛ مسند احمد حنبل ج۳، ص۱٤ و ۱۷ و ۲٦ و ۵۹ و ج ٤، ص ۳٦٦ – ۳٦۷؛ و ج ۵، ص ۱۸۱ – ۱۸۲ و ص ۱۸۹ - ۱۹۰ ؛ خصائص نسایی، ص۳۰.۷ ؛ حلیه حافظ ابو نعیم اصفهانی ج۱، ص۳۵۵.۸ ؛ اسد الغابه ابن اثیر جزری، ج۲، ص۱۲ و جلد ۳، صفحهٔ ۱٤۷.۹ ؛ عقد الفرید ابن عبد ربه قرطبی جلد۲، ص۳٤٦و ۱۵۸.۱۰ ؛ تذکرهٔ الخواص ابن جوزی صفحه۳۳۲.۱۱ ؛ انسان العیون نورالدین حلبی صفحه ج۲، ص۳۰۸.۱۲ ؛ ذخائر العقبی ص۱٦.۱۳ ؛ فصول المهمة ابن صباغ مالکی ص ۲٤.۱٤؛ تفسر امام فخر رازی ذیل آیهٔ اعتصام جلد ۳، ص۱۸.۱۵ ؛ لسان العرب ابن منظور ج٤.۱٦ ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد۳، ص ۱۳۰.۱۷ ؛ معارج النبوهٔ عبدالحق دهلوی ص۵۲۰.۱۸ ؛ صواعق ابن حجر ص۸۷-۹۰- ۹۹ و منابع بسیار حدیثی و تفسیری و تاریخی و لغوی مشابه دیگر... .[(۲)]

---

(۱) صواعق المحرقة، ج ۲،ص ٤٤۰، مؤسسة الرسالة، بیروت.(محقق)

(۲) این روایت با تعابیر مختلف بیان شده که دربعضی ازآنها با لفظ خلیفتین ذکرشده است:

⇐

⇒

صحيح مسلم - مسلم النيسابوري - ج ٧ - ص ١٢٢ و١٢٣ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ٤ - ص ٣٦٦ -٣٦٧ وص ٣٧١ وج ٥ - ص ١٨١ -١٨٢ وص ١٨٩ -١٩٠ ؛ سنن الترمذي - الترمذي - ج ٥ - ص ٣٢٨ - ٣٢٩ ح٣٨٧٦ ؛ سنن الدارمي - عبد الله بن بهرام الدارمي - ج ٢ - ص ٤٣١ -٤٣٢ ؛ **صحيح ابن خزيمة** - ابن خزيمة - ج ٤ - ص ٦٢ -٦٣ ؛ **مسند ابن الجعد** - علي بن الجعد بن عبيد - ص ٣٩٧ ؛ **مسند أبي يعلى** - أبويعلى الموصلي - ج ٢ - ص ٢٩٧ ح٤٨(١٠٢١) وص ٣٠٣ ح٥٤(١٠٢٧) وص ٣٧٦ ح١٦٦-(١١٤٠) ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ٧ - ص ٤١٨(٤١) ؛ **خصائص أمير المؤمنين(ع)** - النسائي - ص ٩٣ ؛ **فضائل الصحابة** - النسائي - ص ٢٢ ؛ **المناقب** - الموفق الخوارزمي - ص ١٥٤ -١٥٥ ح ١٨٢ ؛ منتخب مسند عبد بن حميد - عبد بن حميد بن نصر الكسي - ص ١٠٧ -١٠٨ ح٢٤٠ ؛ **كتاب السنة** - عمروبن أبي عاصم - ص ٣٣٦ -٣٣٧ ح٧٥٤ ؛ **كتاب السنة** - عمروبن أبي عاصم - ص ٦٢٨ -٦٢٩ ح١٥٤٨وح١٥٤٩وح١٥٥٠ وح١٥٥١ وح ١٥٥٢ وح ١٥٥٣ وح ١٥٥٤ وح١٥٥٥ وح١٥٥٨ ؛ **السنن الكبرى** - النسائي - ج ٥ - ص ٤٥ -٤٦ ح ٨١٤٨ وص ٥١ ح(٨١٧٥) وص ١٣٠- ح٨٤٦٤ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ٥ - ص ١٥٣ -١٥٤ ح٤٩٢١و٤٩٢٢و٤٩٢٣ وج ٣ - ص ٦٥ ح٢٦٧٨ وص ٦٦ ح٢٦٨١ وص ٦٧ و٢٦٨٣ وص ١٨٠ -١٨١ ح٣٠٥٢ وج ٥ - ص ١٦٦ -١٦٧ح ٤٩٦٩ و٤٩٧٠ وص ١٦٩ -١٧٠ و ص ١٨٢ -١٨٤ وص ١٨٦ ؛ المعجم الصغير - الطبراني - ج ١ - ص ١٣١ و١٣٥ ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ٣ - ص ٣٧٤ وج ٤ - ص ٣٣ ؛ **السنن الكبرى** - البيهقي - ج ٢ - ص ١٤٨ - ١٤٩(باب بيان أهل بيته الذين هم آله) وج ٧ - ص ٣٠ -٣١(باب بيان آل محمد صلى الله عليه وسلم الذين تحرم عليهم الصدقة المفروضة) وج ١٠ - ص ١١٣ -١١٤ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ٥٤ - ص ٩٢ ؛ **الكامل** - عبد الله بن عدي - ج ٦ - ص ٦٧ ؛ **الطبقات الكبرى** - محمد بن سعد - ج ٢ - ص ١٩٤ **كنزالعمال** - المتقي الهندي - ج ١ - ص ١٧٢ -١٧٣(الباب الثاني في الاعتصام بالكتاب والسنة) ح٨٧٠ ح٨٧١ و٨٧٢ و٨٧٣ وص ١٨٥ -١٨٧ ح٩٤٣ و٩٤٤ و٩٤٥ و٩٤٦ و ٩٤٧ و٩٤٩ وص ١٨٧ -١٨٩ ح٩٥٠ و٩٥١ و٩٥٢ و٩٥٣ و٩٥٧ و٩٥٨ وص ٣٨١ ح ١٦٥٧ وج١٣- ص١٠٤ ح٣٦٣٤٠ و ج ٥ - ص ٢٨٩ -٢٩٠ ح ١٢٩١١ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ٩ - ص ١٣٣ ؛ **دستورمعالم الحكم** - ابن سلامة - ص ٨٥ - ٨٩(وصيته كرم الله وجهه لما ضربه ابن ملجم) ؛ **إمتاع الأسماع** - المقريزي - ج ٥ - ص ٣٧٧ - ٣٧٨ وج ٦ - ص ١٣ -١٦(فصل في ذكرعترة رسول الله صلى الله عليه وسلم عترة الرجل أسرته وفصيلته ، من قول الله تعالى : وفصيلته التي تؤويه) ؛ **البداية والنهاية** - ابن كثير- ج ٥ - ص ٢٢٨ -٢٢٩ وج ٧ - ص ٣٨٥ -٣٨٦ ؛ **سيرأعلام النبلاء** - الذهبي - ج ٩ - ص ٣٦٥ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** -القندوزي، ج ١، ص ٧٣ -٧٤ ح [٩] وص ٩٤ -٩٥ح [٥] وص ٩٩ -١٠٠ ح [١٣] وص ١٠٠ ح[١٤] وص ١٠٢ ح [١٧] وص ١٠٢-١٠٦ ح [٢٠] و[٢١] و[٢٢] و[٢٣] و[٢٤] و[٢٥] وص ١٠٩ ح [٣١] وص١١٢ -١١٣ ح [٣٣] و[٣٤] و[٣٥] وص ١١٤ -١٢٦ ح[٣٧] و[٣٨] و[٣٩] و[٤٠] و[٤١] و[٤٢] و[٤٣] و[٤٤] و[٤٥] و[٤٦] و[٤٧] و[٤٨] و[٤٩] و[٥٠] و[٥١] و[٥٢] ؛ **السيرة الحلبية** - الحلبي - ج ٣ - ص ٣٣٦ ؛ **سبل الهدى والرشاد** - الصالحي الشامي - ج ١٢ - ص ٢٣٢ ؛ **الفصول**

⇐

مفهوم حدیث ثقلین

از اینکه پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله عترت را در کنار قرآن یاد فرموده، و هر دو را حجت خدا درمیان اُمت توصیف نموداند، می‌توان دو نتیجه گرفت:

۱- گفتار عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بسان خود قرآن حجت است، و در امور دینی، أعم از عقیدتی و فقهی باید به گفتار آنان تمسک جست، و با وجود دلیل از جانب آنان، نباید به دیگری عدول کرد. مسلمانان پس از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، هر چند در مسأله خلافت و ادارۀ امور سیاسی اُمت، به دو گروه تقسیم شدند، و هریک برای خود منطق و دلیل می‌آورند، اگر آنان در أمری اختلاف دارند، دیگر در مرجع علمی بودن أهل بیت علیهم‌السلام نباید اختلاف کنند، زیرا همگان بر صحت حدیث ثقلین و آیه تطهیر و آیه مباهله و حدیث منزلت اتفاق دارند، و حدیث ثقلین مرجع علمی در عقاید و احکام را قرآن و عترت می‌داند، و اگر اُمت اسلامی بر این حدیث عمل کند، اختلافات کمتر شده و وحدت فرا گیر می‌گردد.

⇐

المهمة في معرفة الأئمة - ابن الصباغ - ج ١ - ص ٢٣٦ - ٢٣٩ ؛ **فضل آل البيت** - المقريزي - ص ٦٦ - ٦٧ (دليل العصمة في جميعهم - أعني عليا ، وفاطمة ، وولديهما) ؛ **السيرة النبوية** - ابن كثير - ج ٤ - ص ٤١٦ ؛ **رياض الصالحين** - يحيى بن شرف النووي - ص ٢١١ - ٢١٢ ح٣٤٦ ؛ **الجامع الصغير** - جلال الدين السيوطي - ج ١ - ص ٢٤٤ ح١٦٠٨ ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ١ - ص ١٧٨ ح٨٩٨ وج ١٣ - ص ٦٤١ ح٣٧٦٢١ ؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ١ - ص ١٧٠ وج ٩ - ص ١٦٢ - ١٦٥ (باب في فضل أهل البيت رضي الله عنهم) وج ١٠ - ص ٣٦٣. (محقق)

۲- قرآن به حکم این که کلام خداست مصون از خطا و اشتباه است، چگونه می‌توان در آن احتمال خطا داد در صورتی که خدا آن را چنین توصیف می‌کند:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾[۱]

«هیچگونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید»

چرا که از سوی خداوند حکیم و شایستهٔ ستایش نازل شده است. اگر قرآن مصون از خطا است، طبعاً قرین و عِدل آن نیز باید از خطا مصون باشد؛ زیرا صحیح نیست که فرد یا افراد خطا کار، عِدل و هم سنگ قرآن شوند.و این حدیث گواه بر عصمت آنان از هرگونه لغزش است، البته باید دقت کرد که عصمت تنها لازم با نبوت نیست، چه بسا ممکن است فردی معصوم از گناه باشد ولی در عین حال پیامبر نباشد. مانند حضرت مریم علیها السلام که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ﴾[۲]

---

(۱) فصلت ؛ ۴۲.

(۲) آل عمران ؛ ۴۲.

نظریه شیعه و اهل تسنن دربارهٔ حدیث ثقلین

محدثان، حدیث ثقلین را که دارای معروفیت و شهرت بالایی است، دو گونه نقل نموده و درمجامع حدیثی آورده‌اند، باید دید کدام یک از آن دو، صحیح است:

الف: «کتاب الله و عترتي أهلبيتي»

ب: «کتاب الله و سنتي»

حدیث صحیح و ثابت از پیامبر گرامیﷺ در واقع همان لفظ «و أهلبیتی» است. چون روایتی که در آن بجای «أهلبیتی»، «سنتی» آمده است، از نظر سند باطل و مردود است أما سند حدیث «و أهلبیتی» از صحت کامل برخوردار است.

سند حدیث «و أهلبیتی»

این متن را دو محدث بزرگ نقل کرده‌اند:

۱- مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم با دو سند نقل می‌کند که: «پیامبر خداﷺ روزی در کنار آبی به‌نام (خُم) میان مکه و مدینه خطبه‌ای ایراد فرمود و در آن خطبه خدا را حمد و ثنا گفت و مردم را نصیحت کرد آنگاه چنین فرمود:

«ألاَ أيُّهَا النَّاس، إنَّمَا أنَاَ بَشَرٌ يُوْشَکُ أن يَأتِيْ رَسُول رَبِّيّ فَأجيب، وَ أنا تَارَکَ فِيکُمْ ثَقَلَيْن: أوَلُهُمَا کِتَابَ اللَّهِ فِيْهِ الْهُدَى وَ النُور، فَخُذُوا بِکَتَاب اللَّهِ واستمْسِکُوا بهِ فَحث علي کتاب الله و رَغَّبَ فيه ثمَ قَالَ: وَ أهْلُ بَيْتِي أذکرکم

الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي»[١]

ای مردم من بشری بیش نیستم و نزدیک است مأمور و فرستاده پروردگارم بیاید و من دعوت او را اجابت کنم و من درمیان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم و می‌روم؛ یکی کتاب خداست که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید پیامبر بر عمل به کتاب خدا تأکید نمود آنگاه فرمود:- و أهلبیت من، خدا را دربارهٔ أهلبیت خود به شما متذکر می‌شوم.

این جمله را سه بار تکرار فرمود. این متن در سنن دارمی آمده است.[٢] باید گفت سند هر دو مثل آفتاب تابان و واضح است و کوچکترین خدشه‌ای در آن نیست.

٢- در سنن ترمذی[٣] این متن را با لفظ (و عترتی اهل بیتی) نقل کرده است. که در متن حدیث چنین است:

«اني تارک فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي احد هما اعظم من الاخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء الي الارض و عترتي اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيها»

«من در میان شما دو چیز به ودیعت و امانت می‌گذارم، ما دامیکه به آن تمسک بجوئید، هرگز گمراه نمی‌شوید؛ یکی از

---

(١) صحیح مسلم ج ٤، ص ١٨٠٣ چاپ عبدالباقي؛ وج ٧، ص ١٢٢، چاپ دارالفكر، بيروت.

(٢) سنن دارمي، ج ٢، ص ٤٣٢ و٤٣١، مطبعة الحديثية، دمشق.

(٣) سنن ترمذی، ج ٥، ص ٦٦٣، ح ٣٧٧٨٨؛ ج ٥، ص ٣٢٨ و٣٢٩ ، ح ٣٨٧٦، دارالفكر، بيروت، لبنان.

دیگری بزرگتر است: کتاب خدا که ریسمان رحمت که از آسمان بسوی زمین کشیده شده است، و دیگری عترت و اهلبیت من، و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض به من می‌پیوندند، بنگرید چگونه با امانتهای من رفتار می‌کنید».

مسلم و ترمذی، که از مؤلفان صحاح و سنن می‌باشند، هر دو بر لفظ (اهل بیت) تاکید دارند، و این بر اثبات نظر ما کافی است و سند هر دو در کمال اتقان و از اعتبار خاصی برخوردار است که نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

سند متن (و سنتی)

روایتی که بجای «اهلبيتي» لفظ «سنتي» را آورده حدیثی است که علاوه بر ضعف سند ، عوامل وابسته به امویها آن را ساخته و پرداخته‌اند :١- حاکم نیشابوری در (مستدرک)، متن یاد شده را با اسناد زیر نقل کرده است[١]: (اسماعیل بن ابی اویس)، من (ابن ابی اویس) عن (ثور بن زید الدیلمی) عن (عکرمه) عن (ابن عباس) قال رسول الله صلی الله علیه و آله

«ياَ أيها النَّاس إنّيْ قَدْ تَرَكتُ فِيْكُمْ، ما إنْ اعتصَمْتم بِهِ فَلَنْ تضلُّوا أبَدَا كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّة نَبيهِ!»

ای مردم من درمیان شما دو چیز را ترک کردم، مادامیکه به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نمی‌شوید کتاب خدا و سنت پیامبر!

(١) حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ١، ص ٩٣.

درمیان راویان این متن، پدر و پسری که آفت سندند و آن دو، اسماعیل بن ابی اویس، و ابن ابی اویس هستند، پدر و پسری که نه تنها توثیق نشده‌اند، بلکه متهم به کذب و وضع و جعل هستند. سخن علمای رجال در مورد آن دو:ابن حجر عسقلانی در مقدمهٔ کتاب خود آورده است[۱]: هرگز با حدیث ابن أبی اویس نمی‌توان احتجاج نمود، بخاطر قدحی که نسائی دربارهٔ او انجام داده است.بنابراین، پسر «اسماعیل بن أبی اویس» متهم به جعل حدیث است و ابن معین به او نسبت دروغگویی داده است گذشته از این حدیث او در هیچ یک از صحیحین مسلم و ترمذی و دیگر کتب صحاح نقل نشده است.

حدیث ثقلین بزرگترین دلیل عصمت امامان علیهم السلام

در کتاب مسند احمد از ابو سعید خدری و در کتاب سنن ترمذی از زید بن ارقم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

> «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدى، اَحَدُهُمَا اَكْبَرُ (اعظم) مِنْ الآخر: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ اِلَيَ الاَرْض وَ عِتْرَتِيْ أَهْلُ بَيْتِي، اَلاَ وَ اِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».[۲]

---

(۱) فتح الباري، ص ۳۹۱، چاپ دارالمعرفه.

(۲) مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۵۹، دارصادر، بیروت؛ سنن ترمذي، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۳۸۷۶، باب ⇐

ابوسعید خدری می‌گوید، حضرت رسولﷺ فرمودند: من چیزی را بین شما می‌گذارم، که اگر به آنها تمسک جوئید هر گز گمراه نمی‌شوید. یکی از آنها بزرگتر از دیگری است که کتاب خدا (عزوجل) است و وسیلهٔ ارتباط بین زمین و آسمان است. امانت دوم عترت و اهلبیت من می‌باشد. آگاه باشید که عترت و قرآن تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند.

پس عزیزان اگر حدیث را مورد دقت و تأمل قرار بدهیم چند مطلب را می‌توان بخوبی از آن استفاده نمود: بر طبق این حدیث، عترت پیغمبرﷺ و ائمه اطهار(ع) باید از گناه و اشتباه معصوم باشد. زیرا رسول خداﷺ بطور کلی به مردم می‌فرماید: اگر از عترت من پیروی نمائید و بر طبق گفتار و رفتارشان عمل کنید در گمراهی و خطا واقع نمی‌شوید، پس معلوم است: این مطلب را در صورتی می‌توان گفت که عترت پیغمبرﷺ از گناه و اشتباه معصوم باشند زیرا ممکن است اگر معصوم نباشند بواسطهٔ اعمال و گفتارشان مردم را گمراه نمایند، یا در طریق ارشاد و هدایت، بخطا و اشتباه گرفتار شوند و نتوانند مردم را به راه راست هدایت کنند. در نتیجه مردم از طریق مستقیم منحرف و در ضلالت و سرگردانی قرار می‌گیرند با اینکه رسول خداﷺ هم بطور کلی فرمود: اگر عترتم را پیروی کنید هرگز گمراه نمی‌شوید. دقت در مفاد حدیث ثقلین، به روشنی می‌رساند که عترت پیامبرﷺ از لغزش و خطا، تاچه رسد به معصیت و گناه،



مناقب اهل بیت(ع)، دارالفکر، بیروت (محقق).

مصون می‌باشد. زیرا چیزی که تا روز رستاخیز پیوند ناگسستنی با قرآن دارد، باید بسان آن از خطا و اشتباه مصون باشد.بعبارت دیگر: از اینکه امت اسلامی تا روز رستاخیز که روز ملاقات دو یاد گار با پیامبر اکرمﷺ است، باید به آنها چنگ زنند و متمسک شوند؛ می‌توان فهمید که این دو حجت الاهی و دو یادگار پیامبرﷺ پیوسته از خطا و اشتباه مصون بوده و از هر نوع کجی و نافرمانی به دور می‌باشند، زیرا هرگز نمی‌توان تصور کرد که خداوند (عزوجل) اطاعت بندهٔ عاصی و گناهکار را بر ما واجب کند، یا اینکه میان گروه خطا کار و قرآن، پیوند ناگسستی ایجاد کند ، پس تنها یک گروه می‌تواند شایستگی هم ردیفی با قرآن را داشته باشند، و آن گروه، پاک و پیراسته از لغزش و گناه و خطا و اشتباه است. پس اگر عترت نبوت معصوم نباشند، در این صورت ممکن است سخنی بگوید، و قرآن سخن دیگر، در این صورت، تلازم میان آنها - که حدیث حاکی از آن است - از میان می‌رود. حال نتیجه می‌گیرم که یکی از بزرگترین شرایط امامت و پیشوائی، همان عصمت از گناه و مصونیت از اشتباه می‌باشد و از طریق عقل، لزوم چنین حالتی در پیشوایان آسمانی به اثبات رسیده است. اکنون حدیث ثقلین گواهی می‌دهد که عترت پیامبراکرمﷺ بسان قرآن از هر عیب و نقص و خطایی پیراسته و چون پیروی از آنان واجب است ناچار باید از معصیت و گناه منزه باشند.(١)

---

(١) ازطرفی لازمه با هم بودن این دواین است که اهل بیتﷺ علم کامل به حقایق قرآن داشته ومبین ومفسر قرآن باشند. وبه گواهی تاریخ تنها اهل بیتﷺ بودند که به هیچ کس برای فهم قرآن مراجعه نکرده وبلکه

⇐

واقعه غدیر خم

در سال دهم هجرت رسول خداﷺ برای مناسک حج رهسپار مکه گردیدند، و چون از پیش به مسلمین در مناطق گوناگون ابلاغ شده بود که در این سفر شرکت کنند، جمعی کثیری شرکت نمودند. تعداد این افراد علاوه بر ساکنان مکه و قبائل اطراف بیش از یکصد و بیست هزار نفر بوده است. و در تواریخ اسلامی از این حج بنام حجة الوداع تعبیر شده است، چون حضرت ختمی مرتبﷺ ضمن خطبه‌های خود در طول این سفر از مرگ عاجل خود خبر داده، و با اُمت وداع نموده وصایای خود را به آنها ابلاغ نمود. و پس از انجام مناسک حج در راه بازگشت به‌مدینه در حالیکه انبوه مسلمین به همراه حضرت بودند روز پنجشنبه هیجدهم ذی الحجه به هنگام ظهر به نزدیکی غدیر خم در سر زمین جحفه رسیدند. در آن هنگام پیک الاهی حضرت جبرئیل امین این آیهٔ کریمه را بر پیامبر نازل کرد:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ﴾[۲]



مسلمانان برای بدست آوردن معارف دین وقرآن به آنها مراجعه می‌کردند وتنها علیؑ بود که ازمیان صحابه توانست این سخن را بگوید که: «**سلونی قبل أن تفقدونی**» واحدی درامت اسلام درعلم به قرآن ازآنها آگاهتر نبود.(المصنف، ج ٦، ص ٢٢٧، تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ٤٢، ص ٣٩٩، دارالفکر؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ١، ص ٥٠، فصل چهارم، ح ٢٨ تا ٤٨، مجمع احیاء الثقافة).(محقق)

(١) مائده ؛ ٧٢.

و خداوند (ذولجلال) پیامبر را مأمور نمود تا رسالت الاهی را در باب ولایت و امامت به اُمت ابلاغ کند و از منافقان و جاه طلبان بداندیش نهراسد، زیرا خداوند حافظ و نگهدار اوست.

و پس از نزول وحی رسول خداﷺ دستور داد تا همهٔ جمعیت برای استماع وحی در غدیر خم گرد آیند، و آنهایی که جلوتر رفته بودند باز گردانده شوند و آن دسته که عقب بودند برسند تا بالاخره همهٔ جمعیت در غدیرخم گرد آمدند، نخست حضرت با آنها به‌نماز ایستاد و پس از نماز میان جمعیت رفت و آنجا که برایش از جهاز شتر منبری آماده نمود بودند در حالی که ایستاده بودند و با صدای بلند و رسا خطبه آغاز نمودند: در آغاز خدارا ستایش نموده و سپس به نزدیک بودن وفات خویش اشاره فرمودند. آنگاه به نصیحت و موعظه اُمت پرداخته و تمسک و اقتداء به کتاب خدا و عترت (اهلبیتؑ) را پیش کشید، و در این باب تأکید بلیغ و وافری نمودند و جدا شدن از کتاب خدا و عترت پاکش را هلاکت و ضلالت شمردند آنگاه سیدنا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ را به بالای بلندی خواند و دست علیؑ را در دست گرفته بلند نمود چندانکه همهٔ امت کاملاً مشاهده کردند دستان آن بزرگواران الاهی را و چنین فرمود رسول خداﷺ که:

«یا ایها الناس من اولي الناس بالمؤمنین من انفسهم؟
قالوا لله و رسوله اعلم ... »

ای مردم این کیست که همهٔ مسلمانان باید تحت ولایت و رهبری او باشند؟ گفتند خدا (عزوجل) و رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر می‌دانند. پیامبر فرمود: خدا حاکم من و من ولی و حاکم بر شما و همهٔ مسلمانان و من نسبت به همهٔ ولایت دارم.

بنابراین هر کس من بر او ولایت دارم علی نیز بر او ولایت و حکومت دارد این جمله را سه بار تکرار فرمودند. سپس عرضه داشت پروردگار آن کس که علی را ولی خود ساخته و تحت امر او در آمد تو نیز او را ولی و نگهبان باش و آنکس که با علی دشمنی کرد تو او را خصم و دشمن باش و یاری بده یاران علی را و دشمن کسانی باش که دشمن او هستند. سپس پیامبر خطبه خود را با این جمله پایان داد: «**توجه کنید حاضران این حکم را به غایبان ابلاغ کنید**». هنوز جمعیت متفرق نشده بودند که این آیهٔ کریمه نازل شد:

﴿اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتي وَ رَضیتُ لَکُمُ ألاسْلامَ دینًا﴾ (۱)

امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و این چنین اسلام کامل و تمامی را برای شما اراده کرده و رضایت داده‌ام.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله با نزول این آیه زبان به تکبیر گشود، و خدا را برکمال دین و اتمام دین و اتمام نعمت و رضایتش برسالت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت و امامت علی علیه السلام پس از خود شکر نمود و فرمود:

---

(۱) مائده؛ ۳.

«اللهُ اَكْبَرُ عَلَي اِكْمَالِ الدِيْنِ وَ اِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَرَضِيَ الـرَّبِ بِرَسَالَتِيْ وَبِوِلاَيَة مِنْ بَعْدِيْ»(١)

و این خود بهترین شاهد بر مدعی است که پیامبرﷺ ولایت علی بن ابیطالب؈ را رسالت خویش مطرح ساخت چون این امر معنایی جز رهبری علی بن ابیطالب نمی‌دهد.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علي، مولا نهاد
گفت هرکه را منم مولای او	ابن عم من علي مولاي اوست
کیست مولا آنکه‌آزادت کند	بند رقیت ز پایت برکند

واقعهٔ غدیر از دیدگاه مفسرین و محدثین و دانشمندان اهل‌تسنن

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ﴾(٤)

حال به نمونه‌ای از مراجع و مصادر اهل تسنن که این آیهٔ کریمه را مربوط به نصب امیرالمؤمنین به ولایت و امامت در روز مبارک غدیر خم ذکر کرده‌اند می‌پردازیم:

١- جلال الدین سیوطی شافعی (تفسیر الدر المنثور ج ٢، ص ٢٩٨)

٢- ابن جریر طبری (الولایه في طرق الحدیث الغدیر)

---

(١) حاکم حسکاني، شواهد التنزیل، ج ١، ص ٢٠٢، ح ٢١١، مجمع احیاء الثقافة. (محقق)

(٢) مائده ؛ ٧٣.

۳- ثعلبی (تفسیر الکشف و البیان)

٤- شوکانی (فتح القدیر ج ۲، ص ۵۷)

۵- امام فخر رازی (تفسیر الکبیر جلد ۳، ص ٦۳٦ العاشر)

٦- بدر الدین حنفی(عمده القاری فی شرح صحیح بخاری ج ۸، ص۵۸٤)

۷- ابن صباغ مالکی(الفصول المهمة ص ۲۷)

۸- نظام الدین نیشابوری (تفسیر السائر الدائر ج ٦، ص ۱۷۰)

۹- قندروزی حنفی(ینابیع المودة، ص ۱۲۰)

۱۰- حافظ احمد بن حنبل (المناقب)

۱۱- حافظ علامه ترمذی (صحیح، ج ۱۳، ص ۱٦۵)

۱۲- علامه حافظ نسائی (خصائص، ص ۲۲)

۱۳- علامه ابن الصباغ (الفصول المهمة، ص ۲٤)

۱٤- علامه احمد بن حماد الدولابی (الکنی والاسماء، ج ۲، ص٦۱)

۱۵- علامه حافظ حاکم نیشابوری (المستدرک، ج ۳، ص ۱۰)

۱٦- حافظ ابو نعیم اصفهانی (أخبار الاصفهان، ج ۱، ص ۲۳۵)

۱۷- علامه حافظ سمعانی (فضائل الصحابه)

۱۸- علامه حافظ قاضی یوست حنفی(المختصر ن المعتصر، ص ۳۰)

۱۹- علامه بغوی(مصابیح السنة، ج۲، ص ۱۹٦)

۲۰- حافظ علامه رزین بن معاویة عبدری (مجمع بین الصحاح)

۲۱-علامهٔ ذهبی (تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۰٤)

۲۲- علامه هیثمی (مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰٤)

۲۳- علامه سیوطی شافعی (الحاوی، ص ۷۹ و تاریخ الخلفاء والجامع الصغیر و الدر المنثور)

۲٤- علامه حافظ یوسف بن عبدالبر(الاستیعاب، ج ۲، ص ٤٦۰)

۲۵- علامه ابن اثیر الجزری (مجامع الاصول، ج ۹، ص ٤٦۸)

۲٦- علامه حافظ سبط ابن الجوزی (تذکرة الخواص، ص ۲۳)

۲۷- علامه حافظ أبی عبدالله گنجی شافعی (کفایة الطالب، ص ۱۳)

۲۸- علامه حافظ محب الدین الطبری(ذخائر العقبی، ص ٦۷)

۲۹- علامه حافظ، مورخ اسماعیل بن کثیر(البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۰۸)

۳۰- علامه حافظ شمس الدین محمد الذهبی (تلخیص المستدرک، ج۳ ص ۱۰۹)

۳۱- علامه السید ابراهیم حنفی مشهور به ابن حمزه (البیان و التعریف، ج۲، ص۱۳۷)

۳۲- علامه علی المتقی الهندی (کنزل العمال، ج٦، صص ۱۰۲و۵۲و۱۵٤ و ۳۹۰)

۳۳- علامه شهاب الدین الالوسی(تفسیر روح المعانی، ج ٤، ص ۱۷۲)

۳٤- فاضل معاصر السید محمد رشید رضا (تفسر المنار، ج٦، ص ٤٦٤)

۳۵- علامه کرخی (نفحات اللاهوت، ص ۲۸)

۳٦- علامه سمهودی (وفاء الوفاء ج ۲، ص ۱۷۳)

۳۷- علامه نقشبندی (راموز الحادیث، ص ۱٦۸)

۳۸- علامه ابن جوزی (صفحة الصفوة، ج ۱، ص ۱۲۱)

۳۹- حافظ ابو نعیم (حلیة الاولیاء، ج ٤، ص ٦۳ و ۳٥٦ و ج ۹، ص ٦٤)

٤۰- علامه حافظ ابن بطریق (العمدة، ص ٥۳)

٤۱- علامه ابن حجر عسقلانی (تهذیب التهذیب ج ۷، ص ۳۳۷)

٤۲- علامه ابن ماجة (سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۲۸و ۳۰)

٤۳- علامه ابن حجر (صواعق، ص ۲٥)

٤٤- علامه حافظ محب الدین طبری (ج۲، ص ۱٦۹)

٤٥- ابو فضاله انصاری مقتول در صفین بر نقل از (اسد الغابة، ج۳، ص۳۰۷)

٤٦- براءِ بن عازب انصاری اوسی مقیم کوفه متوفی ۷۳ (بنقل از مسند امام احمد حنبل، ج ٤، ص ۲۸۱)

٤۷- ابو ایوب خالد بن زید انصاری مقتول جنگ روم سال ٥۲ بنقل از (محب الدین طبری در ریاض النظرة، ج ۲، صفحهٔ ۱٦۹)

٤۸- قیس بن ثابت بن شماس انصاری از شهود حدیث غدیر بنقل از (ابن حجر در الاصابة، ج ۱، ص ۲۰٥)

٤۹- ابن طلحهٔ شافعی در (مطالب السئول، ص ۱٦ بنقل از ترمذی)

٥۰- خوارزمی (المناقب ص ۹۳ بنقل از اسناد خود از زید بن ارقم)

۵۱- علامه حافظ سمعانی (کتاب فضائل الصحابه، بنقل از اسناد خود از ابوهریره و او از خلیفه ثانی حدیث غدیر را حدود یکصد نفر از صحابه به بلکه بیشتر، روایت کرده‌اند)

۵۲- علامه حافظ امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی متوفی سنه ۲۰۴ چنانکه در النهایه ابن اثیر) مذکور است.

واقعه غدیر از دید نویسنده اسلامی مردوخ کُردستانی

جناب شیخ محمد مردوخ کردستانی در کتاب رسالهٔ حل اختلافش آورده که: شواهد و آثار دلالت دارند بر اینکه پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از تمام أقارب و أصحاب خود بیشتر دوست داشته و قلباً مایل بوده که او را جانشین خود قرار دهد. و آن عبارت از جوانی و خردسالی علی علیه السلام بوده که در قبایل عرب احترام (کبر سن) سنِ بالا، فوق العاده مهم و واجب الرعایه بوده که هیچ وقت جوانان را بر پیران أمیر نساخته‌اند. اما باز در این کتاب صفحهٔ نهم۹ (رساله حل اختلاف) آورد که: پس از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دید راه خلافت بروی علی مسدود است هنگام مراجعت از (حجة الوداع) بر حسب اقتضا و الهام الاهی در محل «غدیر خم» با حضور هزاران نفر که در رکاب حضرت بودند، فاتحین یمن هم که علی علیه السلام جزو آنها بود به آن جمعیت ملحق شدند. آنگاه مقام (ولایت) را دربارهٔ (علی) به عموم تبلیغ فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ اَحِبَّ مَنْ اَحَبَّهُ وَ اَبْغِضْ مَنْ يَبْغُضُهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَار، اَلاَ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»(۱)

«هر کس که من مولای اویم علی مولای او خواهد بود. این سخن را سه بار به گفته امام احمد حنبل پیشوای حنابله، چهار بار تکرار کرد. سپس دست بدعاء گشود و گفت:

«خدایا دوست بدار آنکه علی را دوست دارد دشمن بدار آنکس که، علی را دشمن بدارد، و یاری فرما یاران او را و خوارگردان خوار کنندگان او را، و حق را با او گردان» سپس فرمود: «آنان که حاضرند این را به غائبین برسانند و ابلاغ نمایند».

شعری از شافعی

إلام آلام و حتی متی	اعاتب في حب هذا الفتی
فهل زوجت غیره فاطمه	وفي غیره هل أتی هل أتی(۲)

در جای دیگر از کتاب شیخ محمد مردوخ کردستانی صفحهٔ ١٤ کتاب (تصویب در تعصیب) آمده است:پیغمبر(بهنگام موت به (علی) فرمود: یا علی پس از من ناگواریها خواهی دید، از آنها دلتنگ مباش، هر کس به راهی می‌رود،

---

(۱) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵، باب قوله ﷺ (من كنت مولاه فعلي مولاه) که هیثمی رجال این روایت را صحیح و ابن خلیفه(که یکی ازراویان این حدیث است) را ثقه دانسته است. البته قسمت بعد روایت(وأدرالحق معه ....) درادامه قسمت اول نیست بلکه به طورمستقل درروایات دیگرذکرشده است.(محقق)

(۲) دیوان شافعی، ص ٦٨.(محقق)

تو همهٔ جا راه حق و طریق آخرت را پیش گیر. (مهاجر و انصار) در امر خلافت اختلاف خواهند کرد.

اشعاری دربارهٔ روز غدیر

شکر لله ز امر بلغ گشت کامل امر دین

جانشین مصطفی آمد امیر المؤمنین

در غدیر خم بأمت گفت آن شاه رُسُل

اینچنین امراست ز درگاه رب العالمین

که علی برکل موجودات امام وپیشواست

او بود فُلک نجات و نور ذات مستعین

در میان جمع امت از صغار و از کبار

دست شه بگرفت وفرمود ای گروه مسلمین

هر که را مولا منم هذا علی مولای اوست

حاضران با غایبان گویند این حکم متین

بر همه خلق جهان از امر حق او پیشواست

حجت حق است و هم مولا به خیل مؤمنین

نور ذات قدرت الله است واسم اعظم است

مصطفی را اوست صهر و ابن عم و جانشین

حب این شه طاعت و حب خدا ومصطفاست

بغض او بغض خدا و مصطفا باشد یقین

او کلام الله ناطق، آیت کبری بود

سوره سبع المثان در وصف آن شاه مبین

سرّ مکنون شیر یزدان شاه لولاکست او

او شه دُلدُل سوار و طاعتش حبل المتین

کل شی هالک الا وجهه درشان اوست

نور ذات مطلق و شاه و أمیر المؤمنین

مظهر اوصاف رب و صاحب الأمر است او

صاحب تاج لعمرک مقتدای متقین

حامل سر ولایت باب سبطین اوست

مالک الملک است و باشد رهنما بر مسلمین

حق تعالی را بود حجت برای خلق خویش

تا که مردم را رهاند او زشرک و کفر دین

إی دل أر چنگ وِلا بر دامن آن شَه زنی

موهبت می‌دان به حق رستی زشیطان لعین

حب شاه و آل اطهارش بخود واجب بدان

تا شوی اندر دو دنیا سر فراز و پاکدین

بار الها در صراط مستقیم ده پناه

تا زنم چنگ ولا بر دامن سلطان دین

در دو دنیا رو سفیدم کن زفصل دِه پناه

حُب حیدر را نما قسمت بحق مرسلین

بگذار از تقصیر سیه رو خالقا

حُرمت انوار خمسه، طیبین الطاهرین

اهل بیت علیهم‌السلام چه کسانی هستند؟

اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شامل عزیزترین کسانیست که حب آنها بالاترین جایگاه را در قلب آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله دارا می‌باشد و آنها هم چون آن رسول بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای مقام عصمت و طهارت هستند، و همان یادگار ثقلین هستند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امتش را به پیروی و اطاعت از آنها سفارش و وصیت نمود. پس اهل بیت محمد علیهم‌السلام کسانی هستند که دارای عصمت و طهارت باشند تا تمسک به آنها باعث مصونیت و حفظ از ضلالت و گمراهی باشد، و علم جمیع کتاب در نزد آنها می‌باشد و این اوصاف تنها بر اهل بیت مصطفی علیهم‌السلام منطبق می‌شود، اهل بیت علیهم‌السلام همان بزرگوارانی هستند که خداوند (ذوالجلال) رجس را از آنها برده و ایشان را طاهر فرموده است به طوری که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها درباره آنها فرموده‌اند :

«اهل بیت من مانند کشتی نوح علی نبینا و آله و علیه السلام هست هر کس که به این کشتی وارد شود از هرگونه طوفان و غرق شدن در امان است.»[(۱)]

پس تمسک به این کشتی نجات نه تنها در دنیا بلکه در آخرت هم مایه برکت و ایمن و رضای پرودگار می‌باشد، زیرا اینان واسطه الاهی و نبوی صلی الله علیه و آله می‌باشند و اینان چراغ هدایت و ستون های کشتی نجات و أجر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند:

«قل لاأسئلكم عليه أجراً إلّا المودّة في القربي»[(۲)]

اهل بیت علیهم السلام آیات محکمات الاهی هستند.

اهل بیت علیهم السلام زنده کنندگان علم و دانش و از بین برندگان جهل و نادانی هستند.

اهل بیت علیهم السلام خاندان نبوت و معادن رحمت و محل فرشتگان و جایگاه رسالتند و پیشوای بندگان و ستون های زمین و درهای ایمان و امانتداری خدایند. اهل بیت علیهم السلام نگهدارندگان راز نهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و خزائن دانش و مرجع حکمت های آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشند و به وسیله اهل بیت علیهم السلام حق به اصل و

---

(۱) قال رسول الله صلی الله علیه و آله : **«مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا و من تخلّف عنها غرق»** المستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳ وج ۳، ص ۱۵۱ ؛ الطبراني، معجم الكبير، ج ۳، ص ٤٥، ٤٦، ح ۲٦۳٦ و ۲٦۳۷ ، ۲٦۳۸، داراحياء التراث العربي، بيروت.(محقق)

(۲) شوری / ۲۳.

موضوع خود باز می‌گردد و باطل و نادرستی از جایگاهش دور و نابود می‌شود.
پس باید به این بزرگواران روی آوریم تا از هلاکت و ضلالت دور بمانیم.

اکنون به روایت‌های بزرگواران و دانشمندان اهل تسنن می‌پردازیم: در صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت علیهم السلام از صفیه دختر شیبه از عایشه آمده است:[1]

> **رسول خدا صلی الله علیه و آله عبای نشانه داری از پشم سیاه بر دوش انداخته بود که حسن بن علی علیه السلام وارد شد، سپس او را زیر عبای خود جای داد، سپس حسین علیه السلام آمد و او هم وارد عبای رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. آن گاه فاطمه علیها السلام وارد شد، پس از او هم علی علیه السلام آمد و علی علیه السلام را هم با فاطمه علیها السلام زیر عبایش جای داد، سپس رسول خدا فرمود: ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾ همانا خداوند می‌خواهد رجس و ناپاکی را از شما اهلبیتم دور سازد و منزه و پاکتان گرداند.**

پس اهل بیت علیهم السلام شامل پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است.

حال در پاسخ سوالی که یکی از برادران اهل تسنن پرسیدند جوابی از خود دانشمندان و محدثین و مفسرین اهل سنت آورده‌ام که از نظر شما می‌گذرد:

---

(۱) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۸۷، ح ٦١، چاپ دارالشعب وج ۷، ص ۱۳۰، دارالفکر، بیروت.

آیا زنان رسول خداﷺ در خانه آن حضرت نبودند؟ آیا آنها برای پیامبر عزیز نبودند؟ آیا آنها نزدیکان رسول خداﷺ نبودند؟ در جواب باید گفت: (در صحیح مسلم، کتاب الفضائل باب فضائل علی؈ از (زید ابن ارقم) روایت می‌کند[1]:

«اهل بیت؈ چه کسانی‌اند؟ آیا زنان پیامبر اهل بیت او هستند؟»

زید گفت: نه به خدا قسم، زن با شوهرش مدتی از زمان می‌باشد، سپس ممکن است طلاقش دهد و به سوی پدرش و قومش بازگردد، ولی اهل بیتش اصل و پایه‌ها و پاره‌های تنش هستند که گرفتن صدقه پس از پیامبرﷺ بر آنها حرام گردید».

در صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابه باب مناقب فاطمه (رضی الله عنه) آمده است[2]:

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: فاطمه پاره تن من است، پس هر کس او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته.

در همین باب آورده[3]:

رسول خداﷺ فرمودند: «فاطمه سرور زنان بهشت است.»

---

(۱) صحیح مسلم، ج ٥، ص ٢٧٤، چاپ دارالشعب؛ ج ٧، ص ١٢٣، دارالفكر، بیروت.

(۲) صحیح بخاري، ج ٥ ص ٧٥، باب مناقب فاطمه؈.

(۳) صحیح بخاري، ج ٥، ص ٧٤.

در جواب ایراد گرفتن اهل سنت از تفسیر آیه تطهیر

﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾[1]

بعضی از برادران اهل تسنن در تفسیر این آیه اشکال گرفته می‌گویند : آیه تطهیر دلیل بر عصمت نیست ؛ زیرا در سیاق آیات زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و آیات قبل آن و بعد از آن درباره زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و آنان مخاطب هستند. و بقرینه سیاق باید گفت: آیه تطهیر نیز اختصاص به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

در جواب: علامه سید عبدالحسین شرف الدین می‌فرماید:[2]

اولاً: اگر آیه تطهیر درباره زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود باید به صورت خطاب مونث ادا شده باشد. یعنی باید بگوید:

انما یرید الله لیذهب عنکنّ الرجس اهل البیت و یطهرکنّ تطهیراً

نه به صورت جمع مذکر

ثانیاً : در بین عربهای فصیح مرسوم است در بین کلامشان جمله های معترضه می‌آورند. در قرآن مجید هم جمله های معترضه استعمال شده است. مثلاً: در آیه سوره یوسف آمده:

---

(۱) احزاب، ۳۳.

(۲) کلمه الغراء في تفضیل الزهراء، ص ۲۱۳.

﴿فلما رءا قمیصه قدّ من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یوسف اعرض عن هذا واستغفري لذنبک انک کنت من الخاطبین﴾(۱)

پس چه مانع دارد که بگوئیم: آیه تطهیر هم به عنوان یک جمله معترضه در بین آیات مربوط به زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است؟ خداوند (عزوجل) آیه تطهیر را در بین آیات قرار داده تا بدین نکته اشاره کند که چون اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از گناه معصوم هستند نباید به آن تعدی شود حتی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله هم باید احترام آنان را مراعات نمایند.

ثالثاً: در عین حال که در قرآن کریم تحریفی واقع نشده و آیات آن کتاب آسمانی اصلاً کم و زیاد نشده است لیکن این مطلب مسلم نیست که آیات و سوره‌ها عیناً به همان ترتیبی که نازل شده جمع و تدوین شده باشد مثلاً چندان بعید نیست که آیه تطهیر تنها و در باره اهل بیت علیهم السلام نازل شده باشد، ولی در موقعی که آیات قرآن جمع و تدوین می‌شد آن را در بین آیات مربوط به زنان پیامبر گنجانیده باشند، علماً یا جهلاً و ضمناً به روایت اهل سنت، قرآن در زمان خلیفه سوم جمع آوری شده است.

ابن جریر، ابن مردویه از ابوالحمراء نقل کرده‌اند که گفت: هشت ماه در مدینه بودم و به خاطر دارم که پیامبر صلی الله علیه و آله چندین بار آنگاه که برای نماز صبح از

---

(۱) یوسف ؛ ۲۸ و ۲۹.

خانه بیرون می‌شد به سرای علی‌ﷺ می‌آمد و دستش را بر چهار چوب در می‌نهاد و آن گاه می‌فرمود:

الصلوة .... الصلوة.﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾(۱)

در این آیه ﴿انما یرید الله.... خداوند بیت را به صیغه مفرد و همراه (ال) آورده و (أهل) را بنا به مدحیت منصوب ذکر کرده است.

زیرا بیت زوجیت به سبب عقد شرعی پدید می‌آید و می‌توان با یک کلمه، (کلمه طلاق) ارکان آن را در هم ریخت که در نتیجه آن زن به شوهر نامحرم می‌شود. اما بیت نبوت همان بیت نسب است که بستگان پیامبرند آیه تطهیر أهل این بیت را تعیین کرده و توضیح داده است که آنها به فضل خدا از هرگونه پلیدی و گناه پاک و مبرا هستند.

حال برای أخذ مطالب و مدارک بیشتر به بحث «مرجعیت أهل بیتﷺ از دیدگاه سنت شریف نبوی» توجه بفرمائید.

---

(۱) مستدرک، حاکم نیشابوری ج ۳، ص ۱٤۷؛ سنن بیهقی ج ۲ ص ۱٤۹؛ تفسیر طبری ج ۲۲، ص ۵ به نقل از(عایشه).

مرجعیت علمی أهل بیت(ع) از نظر قرآن و سنت

منظور از مرجعیت علمی نقطه مشترکی است که مورد اتفاق مسلمانان و پایان دهنده اختلافات آنها مخصوصاً در عرصه های فقهی و اعتقادی می‌باشد. این مرجعیت حقایق قرآن و سنت را به گونه‌ای بازگو می‌کند که مانع از برخورد بین مسلمانان می‌شود. از آنجا که قرآن کریم و سنت شریف نبوی دو منبع مقدس نزد همه مسلمانان هستند اجازه دهیم که آنها خود این مرجعیت را به نام و نشان به ما معرفی کنند.

البته در اینجا وارد مباحث اصولی درباره حجیت أدله نمی‌شویم زیرا بنای ما بر این است که به هیچ وجه از اصول مورد اتفاق به ویژه آنهایی که مربوط به حجیت و دلالت احادیث و برخی از نصوص است خارج نشویم. ما بر استقراء پیرامون مرجعیت علمی در آیات قرآن کریم و سنت نبوی به اینجا رسیده‌ایم که در این نصوص به مرجعیتی غیر از مرجعیت اهل بیت(ع) اشاره نشده است. هر چند برخی احادیث ضعیف دیگر وجود دارد که مورد اختلاف مسلمانان است لذا آنها را رها کرده و به نصوصی روی می‌آوریم که مورد اتفاق همه است. در ابتدا به بررسی آیات قرآن کریم که با احادیث شریف نبوی تفسیر شده‌اند می‌پردازیم:

مرجعیت علمی أهل بیت علیهم السلام در قرآن مجید

۱- آیه ذکر

﴿فاسألوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون﴾[(۱)]

از أهل ذکر سوال کنید اگر نمی‌دانید.

در تفسیر ابن جریر طبری به سندش از جابر جعفی آمده است:

هنگامی که این آیه نازل شد علی علیه السلام فرمود: «نحن أهـل الـذکر»[(۲)] «ما أهـل ذکـر هستیم».

و حارث می گوید:

«سألت علیاً عن هذه الایه «فاسألوا أهـل الـذکر» فقـال «والله انا نحن أهل الذکر، نحن أهل الذکر، نحن أهل العلم و نحن معدن التأویل و التنزیل»[(۳)]

از علی علیه السلام درباره آیه «فاسألوا أهل الذکر» پرسیدم فرمـود: بـه خدا قسم ما أهل ذکر هستیم، و ما معدن تأویل و تنزیل هستیم.

.(۱) النحل؛ ٤٣ وانبیاء؛ ۷.

(۲) . ابن جریرطبري، تفسیرالقرآن، ج ۱۷، ص ۲۰۹؛ مؤسسة الرسالة؛ وج ۱۸، ص ٤١٤.

- ثعلبي، الکشف والبیان، ج ۹، ص ۱۰۷؛ تفسیرابن کثیر، ج ٤، ص ۵۷۳، دارالطیبه؛ تفسیرآلوسي، ج ۱۰، ص ۱۷۱؛ تفسیرقرطبي، ج ۱۱، ص ۲٤۰.(محقق)

(۳) . حاکم نیشابوري، شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ٤۳۲، ح ٤۵۹؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ج ٤، ص۱۷۹.

۲- راسخان در علم

«و ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم» [۱]

«تأویل قرآن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی‌داند.»

علی‌علیه‌السلام در خطبه‌ای می‌فرماید:

«این الذين زعموا انهم الراسخون في العلم دوننا، كذباً و بغياً علينا أن رفعنا الله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم بنا يستطعي الهدي و يستجلي العمي» [۲]

کجایند کسانی که پنداشتند آنان که دانایان علم قرآنند به غیر ما؟ به دروغ و ستمی که بر ما می‌رانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته، به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما را در حوزه عنایت خود در آورد و آنان را از آن برون کرده راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند و روشنی دلهای کور را از ما می‌جویند.

۳- علم کتاب نزد کیست؟

«و يقول الذين كفروا لست مرسلاً قل كفي بالله شهيداً بيني و بينكم و من عنده علم الكتاب» [۳]

آنها که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر نیستی، بگو کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب و آگاهی بر قرآن نزد اوست. میان من و شما گواه باشند.

---

(۱) . آل عمران ؛ ۷.

(۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱٤٤ ؛ والمناقب، ابن شهرآشوب ج ۱، ص ۲۸۵.

(۳) . الرعد ؛ ٤۳.

ابوسعید خدری گوید:

«سألت رسول الله عن هذه الايه قال: ذلک أخي علي ابن ابي طالب»(۱)

از رسول الله ﷺ درباره این آیه سوال کردم فرمود: او برادرم علی بن ابی طالب است.

۴- آیه تطهیر

﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾(۲)

همانا خداوند خواسته است تا پلیدی و گناه را از شما أهل بیت ببرد و شما را کاملاً پاک سازد.

پیامبر اکرم ﷺ در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«أنا و أهل بيتي مطهرون من الذنوب»(۳)

---

(۱) . **شواهد التنزيل**، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۴۲۲؛ **والامالي**، شیخ صدوق، ج ۳ ص ۴۵۳ و....
- درروایات درکتب دیگرنیزاین معنا بیان شده است: تفسیرثعلبي، ج ۵، ص ۳۰۳، داراحياء التراث العربي، بیروت؛ درتفسیراین آیه درکتب اهل تسنن اشخاص دیگری ازاهل کتاب را بعضی مفسرین نقل کرده‌اند که در جواب آن جمله مفسران گفته‌اند که اولاً آنها کسانی بوده‌اند که درمدینه مسلمان شده‌اند درحالی‌که این آیات در مکه نازل شده‌اند وازطرف دیگرآنها غیرمعصوم هستند وشهادت آنها برای رسالت پیامبر ﷺ صحیح نیست. این آیه فقط شامل علی بن ابی طالب می‌شود به شهادت روایات وارده وتفسیرصحیح خاندان عصمت و طهارت واینکه آیه تطهیر درشأن آنان نازل شده وبه عصمت آنها دلالت دارد.(محقق)

(۲) احزاب؛ ۳۳.

(۳) . سیوطی، **الدرالمنثور**، ج ۵، ص ۱۹۹، دارالمعرفة، بیروت؛ **دلائل النبوة**، بیهقي، ج ۱، ص ۱۷۰؛ **والبداية و النهاية**، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۵۷؛ **المعجم الكبير**، طبرانی ج ۱۲ ص ۸۱، حدیث ۱۲۶۰۴؛ و....

من و خانواده‌ام از گناهان پاک هستیم.

و نیز می‌فرماید:

«أنا و علي و الحسن و الحسين و تسعه من ولد الحسين مطهرون معصومين»[۱]

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.

آیه تطهیر بر عنایت ویژه خداوند (عزوجل) به أهل بیت پیامبر و دوری آنان از لغزش و انحراف تأکید می‌کند. تا آنان نمونه‌های بلند انسانیت باشند و در اختلافات در سایر مصادر و منافع دین مورد رجوع مسلمانان باشند.

۵- أجر رسالت

﴿قل لااسئلكم عليه أجرا الاالمودة في القربى﴾[۲]

« بگو در برابر آن رنج بیست و سه سال رسالت ، مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوستی و محبت نزدیکانم »

عبدالله ابن عباس روایت می‌کند: وقتی از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله درباره این آیه پرسیدند که:

---

(۱) . ينابيع المودة، قندوري حنفي، ج ۳، ص ۲۹۱، حديث ۹ ؛ **وفرائد السمطين**، ابراهيم جويني، ج، ۲ ص ۱۳۳، حديث ۴۰۳ ؛ و...

(۲) . الشوري ؛ آیه ۲۳.

«من هم القربي؟» قال: علي و فاطمة وابناها[۱]

خویشان تو کیستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرش».

سعید بن جبیر نیز می‌گوید:

آنها خویشان از آل محمدندﷺ.[۲]

این آیه دلها و خردها را به أهل بیت پیامبر پیوند می‌دهد و تأکید می‌کند که دوستی واقعی با آنان أجر رسالت است. و موالات با آنان مودت واقعی و حقیقی است. آری هنگامی که اهل بیت‌علیهم‌السلام را از زبان قرآن و سنت صحیح نبوی بشناسیم، راه سعادت دنیا و آخرت را به روی خود باز می‌کنیم و راه شقاوت و بدبختی را به روی خود می‌بندیم.

---

(۱) . **فضائل الصحابه**، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ٦٦٩ حديث ١١٤١ ؛ **المعجم الكبير**، الطبراني، ج ۳، ص ٤٧، حديث ٢٦٤١ ؛ وج ١١، ص ٣٥١، داراحياء التراث العربي، بيروت ؛ **الدارالمنثورفي التفسيرالمأثور**، عبدالرحمن سيوطي، ج ٦، ص ٧، دارالمعرفة، بيروت ؛ **الفتح السماوي**، المناوي، ج ٣، ص ٩٨٠، ح ٨٦٩، دارالعاصمة، الرياض ؛ **تفسيرثعلبي**، ج ٨، ص ٣٧، داراحياء التراث العربي ؛ **شواهد التنزيل**، الحاكم الحسكاني، ج ٢، ص ١٩٣ و١٩٤، ج ٨٢٧ و٨٢٦ ؛ **تفسيرالرازي**، ج ٢٧، ص ١٦٦، و...(محقق)

(۲) **صحيح**، بخاري، ج ٤، ص ١٨١٩، حديث ٤٥٤١ ؛ **وسنن ترمذي**، ج ٥، ص، ٣٧٧ حديث، ٣٢٥١ ؛ **ومسند امام احمد ابن حنبل**، ج ١ ص ٦١٤، حديث ٢٥٩٩ ؛ و....

مرجعیت أهل بیت علیهم السلام از دیدگاه سنت شریف نبوی

حدیث کساء

«حدیث کساء» مقصود از أهل بیت علیهم السلام را در آیه تطهیر روشن می‌سازد: ابن عباس روایت می‌کند.

أخذ رسول الله صلی الله علیه و آله ثوبه فوضعه علي علي و فاطمه و حسن و حسين و قال: ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً﴾[1]

---

(۱) . این روایت با الفاظ متفاوت درکتب اهل تسنن آمده است ودلالت دارد به اینکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که مورد شمول این آیه است فقط شامل حضرت علی وفاطمه وامام حسن وامام حسین علیهم السلام هستند واین آیه در شأن ومنزلت ایشان نازل گردیده است:

صحيح مسلم - مسلم النيسابوري - ج ۷ - ص ۱۳۰ ؛ **سنن الترمذي** - الترمذي - ج ٥ - ص ۳۰ -۳۱ ح۳۲٥۸ وص ۳۱ ح۳۲٥۹ وص ۳۲۸ ح۳۸۷٥ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج۱ - ص ۳۳۰ -۳۳۱ وج ۳ - ص ۲٥۹ و ص ۲۸٥ وج ٤ - ص ۱۰۷ وج ٦ - ص ۲۹۲ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ۲ - ص ٤۱٦ وج ۳ - ص ۱۳۲ - ۱۳٤ وص ۱٤٦-۱٤۸(ومن مناقب أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله) وص ۱٥۸ ؛ **السنن الكبرى** - البيهقي - ج ۲ - ص ۱٥۰و۱٥۲ ؛ **مسند أبي داود الطيالسي** - سليمان بن داود الطيالسي - ص ۲۷٤ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ۷ - ص ٥۰۱ ح۳۹ وص ٥۲۷ ح٤ ؛ **مسند ابن راهويه** - إسحاق بن راهويه - ج ۳ - ص ٦۷۸ ح(۷۲۸ - ۱۲۷۱) ؛ **منتخب مسند عبد بن حميد** - عبد بن حميد بن نصرالكسي - ص ۱۷۳ ح٤۷٥ و۳٦۷ -۳٦۸ ح۱۲۲۳ ؛ **الآحاد والمثاني** - الضحاك - ج ٥ - ص ۳٦۰ ح۲۹٥۳ ؛ **خصائص أمير المؤمنين(ع)** - النسائي - ص ٤۸ -٤۹ ؛ **مسند أبي يعلى** - أبو يعلى الموصلي - ج ۷ - ص ٥۹ -٦۰ ح۳۹۷۸و۳۹۷۹ ؛ **صحيح ابن حبان** - ابن حبان - ج ۱٥ - ص ٤۳۲ -٤۳۳ ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ۳ - ص ۱٦٥ -۱٦٦ و۳۸۰ وج ٤ - ص ۱۳٤ وج ۸ - ص ۱۱۱ - ۱۱۲ ؛ **المعجم الصغير** - الطبراني - ج ۱ - ص ۱۳٤ -۱۳٥ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ۳ - ص ٥۲ -٥۳ ح۲٦٦۲ وص ٥۳ ح۲٦٦۳ وص ٥۳ -٥٦ ح۲٦٦٤ و۲٦٦٥ و۲٦٦٦ و۲٦٦۷ و۲٦٦۸ و۲٦٦۹ و۲٦۷۰ و۲٦۷۱ و۲٦۷۲ و ۲٦۷۳ وج ۹ - ص ۲٥ -۲٦ وج ۱۲ - ص ۷۷ -۷۸ وج ۲۲ - ص ٦٦ وص ۲۰۰ و٤۰۲ وج ۲۳ - ۲٤۹ و۲۸٥ -۲۸٦ و۳۲۷ و۳۳۳ و۳۳۷(حبيب بن أبي ثابت عن شهر) وص ۳٥۷(أم حبيبة بنت جلس عن أم سلمة) ؛ **الاستيعاب**

⟸

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عبایش را گرفت و روی علی و فاطمه و حسن وحسین انداخت و فرمود: «همانا خداوند می‌خواهد هرگونه آلودگی گناه را از شما برده و شما را پاک کند»

احمد حنبل در مسند خود جلد۳ صفحه ۲۵۹ و واحدی در کتاب اسباب النزول صفحه ۲٦۷ و ابن جریر و ابن مردودیه و طبرانی و ترمذی و حاکم ابن منذر و بیهقی در کتب وصحاح و سنن خود روایت می‌کنند:

ام المومنین ام سلمه می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد:

﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا﴾

رسول خدا  علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و بر آنان عبایی خیبری انداخت و فرمود:

«اللهم هولاء أهل بیتي، اللهم أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»

⟹

- ابن عبد البر - ج ٣ - ص ١٠٩٩ - ١١٠٠ وج ٤ - ص ١٥٤٢ ح٢٦٩١ وج ٤ - ص ١٦٣٣ ح ٢٩٢٠ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ١٦ - ص ٢٢ ؛ **نظم درر السمطين** - الزرندي الحنفي - ص ٢٣٨ - ٢٣٩ ذكر قوله تعالى : إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ؛ **تخريج الأحاديث والآثار** - الزيلعي - ج ١ - ص ١٨٨ - ١٨٩ ح ١٩٤ ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ١٣ - ص ٦٠٢ - ٦٠٣ ح ٣٧٥٤٣ و ٣٧٥٤٤ وص ٦٤٦ ح ٣٧٦٣٢ (**مسند أنس**) وص ٦٤٦ ح ٣٧٦٣٣ ؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ٧ - ص ٩١ (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس) وج ٩ - ص ١١٩ - ١٢٠ (باب جامع في مناقبه رضي الله عنه) وص ١٦٦ - ١٦٩ و ١٧٢ . (محقق)

خدایا اینان أهل بیت من انند خدایا پلیدی را از آنان ببر و آنـان را پاک و پاکیزه بگردان.

قالت ام سلمه رسول اللهﷺ «ألست منهم؟ قـال أنـک لعلی خیر (الی خیر)

ام سلمه به پیامبرﷺ عرض کرد: آیا من از آنـان (أهـل بیـت) نیستم؟ پیامبرﷺ فرمود تو زن خوبی هستی.[1]

این حدیث را عطاء ابن یسار، ابو سعید خدری، ابوهریره، حکیم ابن سـعید، شهرابن حوشب، عبدالله ابن مغیره عطاءابن ابی ریاح عمره ابن افعی و علـی ابـن الحسین زید العابدینؑ از ام المومنین ام سلمه نقل کرده‌اند. همچنان کـه همـین حدیث را صفیه بنت شیبه، عوام ابن حوشب به واسطه تمیمی و جمیع ابن عمیـر از عایشه نقل شده و این حدیث را به شکل زیر نیز نقل کرده‌اند:

«خرج النبي غداه و علیه مرط مرحل من شعر اسود، فجـاء الحسن بن علي فأدخله ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله ثم قال: ﴿انمـا یریـد الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرًا﴾[2]

روزی پیامبر اکرمﷺ در حالی که لباسی منقوش از پشم سیاه بر تـن داشـت بیرون آمد، پس حسـن ابـن علـیؑ آمـد او را زیـر لباسـش جـای داد، سـپس

---

(۱) خطیب بغدادي، تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۷۷، دارالکتب العلمیة، بیروت.(محقق)

(۲) . صحیح مسلم، ج ٤ ص ۱۸۸۳ حدیث ٢٤٢٤ وج ۷، ص ۱۳۰، دارالفکر، بیروت ؛ والسنن الکبري، ابوبکر بیهقي ج ۲، ص ۱٤۹ و٤۱۹ ؛ وتفسیرطبري ج ۲۲ ص ٦ ؛ و...

حسین علیه السلام آمد و او هم در زیر لباس پیامبر جای گرفت، سپس فاطمه علیها السلام آمد او را نیز داخل کرد و بعد از آن علی علیه السلام وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را هم در زیر لباسش گرفت و فرمود:

﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا﴾

مسلم در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام و ابن جریر و ابن ابی حاتم و حاکم و صاحب الجمع بین الصحیحین و صاحب الجمع بین الصحاح السته نقل کرده‌اند. افرادی که خواهان مدارک بیشتر در این مورد می‌باشند به کتاب (الکلمه الغراء) علامه شرف الدین مراجعه کنند. ضمناً حدیث کساء را جمع زیاد دیگری از صحابه نقل کرده‌اند. از جمله: ابو سعید خدری، خلیفه ثانی عمرابن خطاب، ابوبرزه، ابوالحمراء ابولیلی انصاری، انس ابن مالک، جابرابن عبدالله انصاری، براء ابن عازب، ثوبان، زید ابن أرقم، زینب بنت ابی سلمه، سعد ابن ابی وقاص، صبیح مولی ام سلمه، عبدالله ابن جعفر، عمر ابن ابی سلمه و دیگران.

روایات این روایان تصریح می‌کند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از أهل بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و بیشتر اسناد این روایات از صحاح سته و سایر موسوعات حدیثی أهل سنت نقل شده است.[۱]

---

(۱) . أهل البيت في الكتاب والسنه، محمدی ری شهري، ص ۲۷ تا ۵۰.

حدیث ثقلین

حدیث ثقلین نیز منظور از اهل بیت(علیهم السلام) را که همان عترت هستند آشکار می‌سازد و مرجعیت عام آنها را بیان می‌کند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در حدیث ثقلین می‌فرماید:

«اني تارک فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي، احدهما اعظم من الاخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء الي الارض، و عترتي أهل بيتي، ولن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيها»[(۱)]

من در میان شما چیزی را بر جای می‌گذارم که بعد از من گمراه نشوید. یکی از آنها که بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا است، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده است. (و دیگری) عترت و خاندان من هستند. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. پس ببینید (مواظب باشید) که بعد از من چگونه با آنها رفتار می‌کنید.

در روایت دیگری پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

«اني قد تركت فيكم الثقلين احد هما اكبر من الاخر: كتاب الله تعالى و عترتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض»[(۲)]

---

(۱) . **صحیح مسلم**، ج ٤، ص ۱۸۷۳ حدیث ۲٤۰۸ ؛ و**سنن دارمي**، ج ۲، ص ۸۸۹ حدیث ۳۱۹۸ ؛ و**مسند احمد**، ج ۷، ص ۷۵، حدیث ۱۹۲۸۵ ؛ و**السنن الكبري**، ج ۱۰،ص ۱۹٤. حدیث ۲۰۳۳۵ ؛ و**فرائد السمطين**، ج ۲، ص ۲۳٤، حدیث ۵۱۳، ؛ و**سنن ترمذي**، ج ۵، ص ٦٦۳، حدیث ۳۷۸۸.

(۲) . **المستدرک علی الصحیحین**، ج ۳، ص ۱۱۸ ح ٤۵۷٦ ؛ و**خصائص الامام أميرالمومنين**، نسایي، ص ۱۵۰ ؛ و...

- آدرس روایات در کتب اهل تسنن در مبحث حدیث ثقلین در قبل ذکر شده.(محقق)

من در میان شما دو چیز گرانبها (یاسنگین) بر جای گذاشتم که یکی از دیگری بزرگتر است. کتاب خداوند متعال و عترتم. نگاه کنید که بعد از من چگونه با آنها رفتار می‌کنید؟ آنها از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند

حدیث ثقلین (أهل بیت) را همتای (قرآن قرار داده است. این حدیث را نیز بیش از سی و سه نفر از اصحاب روایت کرده‌اند. از جمله:[۱]

عمر ابن خطاب، ابوایوب أنصاری، ابوهریره، ام المومنین ام سلمه، ابوسعید خدری، عبدالله ابن عباس، عبدالرحمن ابن عوف، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، ابوشریح خزاعی، ابوقدامه انصاری، انس ابن مالک، خزیمه ذوالشهادتین، سعد ابن ابی وقاص، زید ابن ثابت، عمروبن عاص و ...

با توجه به حدیث ثقلین برخی از علمای أهل سنت (محمد ابوزهره استاد الازهر مصر) استدلال کرده‌اند که منظور از مرجعیت، در این حدیث، مرجعیت فقهی است. و به تعبیر او «**لایدل علی امامه السیاسه و انه دل علی امامه الفقه و العلم**»[۲] احمد حسین یعقوب یکی دیگر از پژوهشگران می‌گوید که: او به یکصد و هشتاد و پنج مصدر علمی از مهمترین کتب أهل سنت دست یافته که در همه آنها تصریح به کتاب «**کتاب الله و العترة**» شده است. آنها همچنین

---

(۱) . صحیح مسلم، ج ٤، ص ١٨٧٤، ح ٣٦ و٣٧ ؛ وسنن ترمذي، ج ٥، ص ٦٦٢، ح ٢٧٨٦ و٢٧٨٨ ؛ وسنن دارمي، ج ٢، ص ٨٨٩، ح ٣١٩٨ ؛ ومسند احمد، ج ٤، ص ٣٠، ح ١١١٠٤ ؛ ودهها منبع دیگر...

(۲) . شیخ محمد ابوزهره درکتاب الامام جعفر صادق علیه السلام ص ۱۹۹.

گفته‌اند مقصود از عترت، اهل بیت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله هستند که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در جاهای مختلف از آنها نام برده است از جمله همین حدیث و حدیث کساء.(۱)

حدیث رفع اختلاف

انس ابن مالک گوید: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به علی‌علیه‌السلام فرمود:

«أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه بعدي»(۲)

تو بعد از من مواردی را که أمتم در آن اختلاف می‌کنند، بیان می‌کنی.

دلالت این حدیث بر مرجعیت علمی أهل بیت‌علیهم‌السلام روشن است.

علی‌علیه‌السلام داناترین فرد أمت

سلمان فارسی می‌گوید:

«قال الرسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: اعلم امتي من بعدي علي ابن ابي طالب‌علیه‌السلام»(۳)

---

(۱) . أحمد حسين يعقوب درالخطط السياسة لتوحيد الامة الاسلامية، ص ۳۵۱.

(۲) . **المستدرک علی الصحيحين**، ج ۳، ص ۱۲۲(حاکم نيشابوری می‌گويد: اين حديث بنابرشرط شيخين صحيح است) ؛ **كنزالعمال**، متقي هندي، ج ٦، ص ١٥٦ وج ١١، ص ٦١٥، ح ٣٢٩٨٣، موسسة الرسالة، بيروت.
- ابونعيم اصفهاني، **حلية الاولياء**، ج ۱، ص ٦٤، دارالكتب العربي، بيروت ؛ ابن عساكر، **تاريخ مدينة دمشق**، ج ٤٢، ص ٣٨٧، دارالفكر، بيروت ؛ الموفق الخوارزمي، المناقب، ص ٣٢٩ مؤسسة النشر الاسلامی؛ قندوزي، **ينابيع المودة**، ج ٢، ص ٨٦، دارالاسوة.(محقق)

(۳) **كنزالعمال**، متقي هندي ج ٦، ص ١٥٦ ؛ و**كنزالحقايق**، مناوي، ص ١٨ وج ١١، ص ٦١٤، ح ٣٢٩٧٧، موسسة ⇐

پیامبر اکرمﷺ فرمودند: داناترین امتم بعد از من علی ابن ابی طالب است

علیؑ اولین مسلمان

«اما ترضين اني زوجتک اول المسلمين اسلاما واعلمهم علماً»(۱)

آیا خشنود نیستی من تو را بـه همسـری کسـی در آوردم کـه اولین و داناترین مسلمان است؟

حدیث سفینه

ابوذر غفاری گوید: پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«ألا أن مثل أهل بيتي فيكم كسفينه نوح في قومـه، فمـن ركبها نجا، و من تخلف عنها غرق»(۲)



الرسالة، بيروت.

- الموفق الخوارزمي، **المناقب**، ص ۸۲، ح ٦٧، مؤسسة النشر الاسلامي ؛ **ينابيع المودة**، ج ۱، ص ۲۱٦، ح ۲۸ و۲۷ ؛ دارالاسوة، ج ۲، ص ۷۰، ح ٦ ؛ وص ۲۳۹، ح ٦٦۹ وص ۲۸۵، ح ۸۱٤.(محقق)

(۱) كنزالعمال متقي هندي، ج ٦، ص ۱۵۳ وج ۱۱، ص ٦۰۵، ح ۳۲۹۲۵.

- طبراني **المعجم الكبير**، ج ۲۰، ص۲۳۰، ج ۲۲، ص ٤۱۷ ؛ ابن ابي الحديد، **شرح نهج البلاغة**، ج۷، ص ۲۲۰، ابن عساكر، تاريخ مدينه دمشق، ج ٤۲، ص ۱۳۱ ؛ **ينابيع المودة**، ج ۳، ص ٤۰.(محقق)

(۲) این حدیث با تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن موجود است:

المستدرك - الحاكم النيسابوري - ج ۲ - ص ۳٤۳ وج ۳ - ص ۱۵۰ –۱۵۱ ؛ **المعجم الكبير**–الطبراني، ج ۳ - ص ٤۵ –٤٦ ح ۲٦۳٦ و۲٦۳۷ و۲٦۳۸ وج ۱۲ - ص ۲۷ ؛ **المعجم الصغير**- الطبراني - ج ۱ - ص ۱۳۹ –۱٤۰ وج ۲ - ص ۲۲ ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ٤ - ص ۹ –۱۰ وج ۵ - ص ۳۰٦ وص ۳۵٤ –۳۵۵ وج ٦ - ص ۸۵ ؛ **الكامل** - عبد الله بن عدي - ج ٤ - ص ۱۹۷ –۱۹۸ ؛ **تاريخ بغداد** - الخطيب البغدادي - ج ۱۲ - ص ۹۰ ح٦۵۰۷ ؛**كنزالعمال** - المتقي الهندي - ج ۲ - ص ٤۳٤ –٤۳۵ ح٤٤۲۹ وج ۱۲ - ص ۹٤ ح۳٤۱٤٤ وص ۹۵ ح۳٤۱۵۱ وص



بدانید که أهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح هستند که هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس عقب ماند غرق شد.

أمان أمت

عبدالله ابن عباس گوید: پیامبر مکرم اسلامﷺ فرمود:

«النجوم جعلت اماناً لأهل السماء و أن أهل بيتي امان لامتي»[1]

«ستارگان امان أهل آسمان هستند و أهل بیت من أمان أمتم هستند».

⟹

۹۸ –۹۹ ح۳٤۱٦۹ و۳٤۱۷۰ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ۷ - ص ۵۰۳ ح(۵۲) ؛ **الجامع الصغير** - جلال الدين السيوطي - ج ۱ - ص ۳۷۳ ح ۲٤٤۲ وج ۲ - ص ۵۳۳ ح۸۱٦۲ ؛ **فيض القدير شرح الجامع الصغير** - المناوي - ج ۲ - ص ٦۵۸ –٦۵۹ ح۲٤٤۲ وج ۵ - ص ٦٦۰ ح۸۱٦۲ ؛ **مسند الشهاب** - ابن سلامة - ج ۲ - ص ۲۷۳ – ۲۷۵(الباب الحادي عشر الجزء العاشر من كتاب مسند الشهاب مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا ومن تخلف عنها غرق) ح ۱۳٤۲ و۱۳٤۳ و۱۳٤٤ و۱۳٤۵ ؛ **تفسير السمعاني** - السمعاني - ج ۳ - ص ٤۷۲ ؛ **شواهد التنزيل** - الحاكم الحسكاني - ج ۱ - ص ۳٦۰ –۳٦۲ ح۳۷۳ ؛ **تفسير الرازي** - الرازي - ج ۲۷ - ص ۱٦٦ –۱٦۷ ؛ **الدر المنثور** - جلال الدين السيوطي - ج ۳ - ص ۳۳٤ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ۲ - ص ۸۰ ح(۱۰۳) مثل عترتي كسفينة نوح من ركبها ؛ **فتح القدير** - الشوكاني - ج ۱ - ص ۹۰ ؛ **الدر المنثور** - جلال الدين السيوطي - ج ۱ - ص ۷۱ –۷۲ ؛ **الإنباه على قبائل الرواة** - ابن عبد البر - ص ٤۱.(محقق)

(۱) این حدیث با تعابیر مختلف در کتب حدیثی و تاریخی اهل تسنن ذکر شده است:

المعجم الكبير - الطبراني - ج ۷ - ص ۲۲ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ۲ - ص ٤٤۸ وج ۳ - ص ٤۵۷ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** –القندوزي، ج ۱ - ص ۷۱ –۷۲ ح ۱ و۲ و۳ و٤ و۵ و٦ و۷ وج ۲ - ص ٤٤۲ و٤٤۳ وص ۱۱٤ ح(۳۱۹ ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ۱۲ - ص ۱۰۲ ح۳٤۱۹۰ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد، ج ۱ - ص ۱۹۵ وج ۱۹ - ص ۱۳٤.(محقق)

جانشینان پیامبرﷺ دوازده نفرند

جابربن سمره از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند:

«لایزال الدین قائما حتی تقوم الساعه او یکون علیکم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش»[(۱)]

این دین آنقدر ادامه می‌یابد تا روز قیامت برپا شده تا اینکه دوازده خلیفه که همگی از قریش‌اند بر شما حکومت کنند.

عبدالله ابن مسعود گوید که اصحاب از عدد خلفای أمت از پیامبرﷺ سوال کردند، پیامبرﷺ فرمودند:

«اثنی عشر کعده نقبا بني اسرائیل»[(۲)]

آنها دوازده نفرند به عدد برگزیدگان بنی اسرائیل

شمار زیادی از احادیث صحیح در منابع شیعه و سنی وجود دارد که با اختلاف در الفاظ به همین معنا اشاره می‌کند. بنابراین مسلمانان همگی اتفاق نظر دارند که خلفا (جانشینان پیامبر) یا نقبا (برگزیدگان) یا ائمه (رهبران) یا امیر (امر کننده) بعد از پیامبرﷺ دوازده نفرند و همگی از قریشند و به نص صریح

---

(۱) . صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳ حدیث ۱۰ ؛ ومسند احمد ج ۷، ص ٤١٠ حدیث ۲۰۸۶۹ ؛ ومسند ابویعلی ج ٦، ص ٤٧٣ حدیث ۷٤۲۹ ؛ و......

(۲) . مسند امام احمد بن حنبل ج ۲ ص ۵۵ حدیث ۳۷۸۱ ؛ والمستدرک علي الصحیحین ج ٤، ص ٥٤٦ حدیث ۸۵۲۹ ؛ والمعجم الکبیر ج ۱، ص ۱۵۸ حدیث ۱۰۳۱۰ ؛ و....

احادیث پیامبر معین شده‌اند.[۱] مقتضای تشبیه آنان به نقبای بنی اسرائیل هم همین است (معین بودن عدد آنها) علاوه بر آن، این احادیث بر جاودان بودن دین تا روز قیامت و باقی بودن امامت تا آن زمان تأکید می‌ورزد این مطلب مقتضای روایت «مسلم» در صحیحش (صحیح مسلم) نیز است.

این احادیث قبل از آنکه عدد ائمه از علی ابن ابی طالب عليه السلام تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دوازده نفر برسد، هم در برخی صحاح و مسانید پراکنده بوده است؛ بنابراین محال است که بعد از آن تاریخ جعل شده باشند. علاوه بر این، همه روایت این احادیث که از طریق أهل سنت نقل شده‌اند. مورد وثوق آنها هستند[۲]

---

(۱) **صحيح البخاري** - البخاري - ج ۸ - ص ۱۲۷ ؛ **صحيح مسلم** - مسلم النيسابوري - ج ٦ - ص ۲ –٤؛ **سنن الترمذي** - الترمذي - ج ۳ - ص ۳٤٠ باب٤٠(باب ما جاء في الخلفاء) ح ۲۳۲۳ و۲۳۲٤ ؛ **سنن أبي داود** - ابن الأشعث السجستاني - ج ۲ - ص ۳۰۹ باب۳۱(كتاب المهدى) ح٤۲۷۹ و٤۲۸۰ و٤۲۸۱ و٤۲۸۲ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۳۹۸ وج ٥ - ص ۸٦ –۹۰ وص ۹۲ –۹٤ وص ۹٦ –۹۹ وص ۱۰۱ وص ۱۰٦-۱۰۸ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ۳ - ص ٦۱۷-٦۱۸ وج ٤ - ص ٥۰۱ ؛ **مسند ابن الجعد** - علي بن الجعد بن عبيد - ص ۳۸۹ –۳۹۰ ؛ **مسند أبي يعلى** - أبويعلى الموصلي - ج ۱۳ - ص ٤٥٦ –٤٥۷ ح ۷٤٦۳ ؛ **صحيح ابن حبان** - ابن حبان - ج ۱٥ - ص ٤۳ –٤٦ ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ۱ - ص ۲٦۳ وج ۲ - ص ۱۱٥ وج ٤ - ص ۱۸۹ وج ٦ - ص ۲٦۸ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ۲ - ص ۱۹٥ –۱۹۷(باب عامر الشعبي عن جابربن سمرة) وص ۱۹۹ وص ۲۰٦ وص ۲۰۸ وص ۲۱٤ –۲۱٦ وص ۲۱۸ وص ۲۲۳ وص ۲۲٦ وص ۲٤۰ –۲٤۱ وص ۲٤۸ –۲٤۹ وج ۲ - ص ۲٥۳ -۲٥٦(الأسود بن سعيد الهمداني عن جابربن سمرة) و(النضربن صالح عن جابربن سمرة) و(زياد بن علاقة عن جابربن سمرة) و(حصين بن عبد الرحمن عن جابربن سمرة) و(أبو بكربن أبي موسى عن جابربن سمرة) و(عطاء بن أبي ميمونة عن جابربن سمرة) وج ۲۲ - ص ۱۲۰ ؛ **الرواة عن سعيد بن منصور** - أبو نعيم الأصبهاني - ص ٤٤ ؛ **الاستيعاب** - ابن عبد البر - ج ۲ - ص ٦٥٥ –٦٥٦ ح۱۰٦٤.(محقق)

(۲) . **الاصول العامه للفقه المقارن**، سيد محمد تقي حكيم ص ۱۷۸ و۱۷۹.

علامه قندوزی حنفی (یکی از علمای معروف أهل سنت) در کتاب ینابیع المودة با سند خود از جابر نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا سید النبیین و علي سید الوصیین و ان اوصیائي بعدي اثنا عشر اولهم علي و آخرهم القائم المهدي»[۱]

من سرور پیامبران و علی سروراوصیاء است، اوصیای من بعد از خودم دوازده نفرند، اولی آنها علی و آخرین آنها مهدی قائم است.

این روایت را شیخ الاسلام شافعی در کتاب فرائد السمطین از ابن عباس نقل می‌کند.

در کتاب ینابیع الموده از سلمان نقل شده است که: وارد بر پیامبر شدم، دیدم حسین علیه السلام روی زانوان پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و آن حضرت صلی الله علیه و آله صورت حسین علیه السلام را می‌بوسید و می‌فرمود:

تو آقایی، برادر آقایی، تو امام، پسر امام و برادر امام هستی، تو حجت، برادر حجت، و پدر نُه حجت هستی که نهمی آنها مهدی قائم است.[۲]

(۱) ینابیع المودة، ج۲، ص ۳۱٦، باب ٥٦، ح ۹۱۱؛ وج ۳، ص ۲٤۹، باب ۷۱، ح ٤٤ وص ۲٥٤، ح ٥۹ وج ۳، ص ۲۹۱، باب ۷۷، ح ۷ وج ۳، ص ۲۹٥، باب ۷۸، ح ۲ - ۳ وص ۳۷۹، باب ۹۳ وص ۳۸٤، باب ۹٤، ح ٥ وص ۳۹۹، باب ۹٤.(محقق)

(۲) ینابیع المودة، ج ۲، ص ٤٤، ح ٤۰، باب ٥٤.

این روایت را خوارزمی و حنفی نیز در مقتل خود نقل کرده‌اند در ایـن بـاره به صحیح مسلم چاپ بیروت جلد ۲ ص ٤٥٣ ؛ صحیح بخاری، ج ۳ جزء نهـم ۹ ص ۱۰۱ صحیح ابی داوود ج ۱ کتاب المهدی مراجعه شود.

جایگاه علمی أهل بیت علیهم السلام از دیدگاه شاعران بزرگ

شاید مناسب ترین شاهد ، ابیاتی از قصیده میمیه فرزدق در مدح أهل بیت علیهم السلام مخصوصـاً مدح امام علی ابن الحسین علیه السلام زین العابدین علیه السلام است که به نقل آن می‌پردازیم:

قصیده فرزدق

من معشر حبهم دین و بغضم[(۱)] کفر و قربهم منجي و معتصم

«آنان که دوستی شان دین است و کینه آنها کفر است و نزدیک شدن به آنهـا نجات دهنده و دستگیرنده است»

ان عد أهل التقي كانوا ائمتهم او قيل: من خير أهل الارض؟ قيل: (هم)

«هرگاه سخن از أهل تقوا باشد آنان پیشـوایان أهـل تقواینـد و یـا سـوال از بهترین أهل زمین به میان آید جواب آید که: (آنهایند)»

مقدم بعد ذكر الله ذكرهم في كل بدء و مختوم به الكل

«بعد از نام خدا نام آنها مقدم است در ابتدای هر کار، و پایان هر سخن»

---

۱. **وفیات الاعیان**، ابن خلکان، ج ٦، ص ٩٦.

۲- قصیده ابو نواس (۱)

همچنین «رائیه» ابونواس در ثنای أهل بیت علیهم السلام می‌گوید:

مطهرون نقیات ثیابهم تجري الصلاة علیهم اینما ذکروا

«پاکانی که جامه پاک دارند، هرگاه نامشان به میان آید درود بر آنان فرستاده شود»

فالله لما براخلقا قاتقنه صفاکم و اصطفاکم أیها البشر

«هنگامی که خداوند، جهان را آفرید و استوار ساخت شما را انتخاب کرد و برگزید ای (برترین) انسان‌ها»

فانتم الملا الأعلی و عندکم علم الکتاب و ما جاءت به السور

«شما «ملأ اعلی» هستید و نزد شما است علم و کتاب و علم آن چه در سوره های قرآن است»

۳-قصیده ابوفراس حمدانی

میمیّة ابوفراس حمدانی نیز از قصایدی است که زیباترین عبارت‌ها را درباره جایگاه أهل بیت علیهم السلام در بر دارد و ما در این جا ابیاتی را که به بُعد علمی آنان مربوط می‌شود، نقل می‌کنیم:

۲- **عیون الاخبار الرضا**، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۵۵، مؤسسة اعلمي، بیروت؛ و **المناقب** ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ٤٧٤، مطبعة الحیدریة، نجف اشرف.

الحق مهتضم و الدين مخترم و فييء آل رسول الله مقتسم

«دین از دست رفته و حق تاراج شده است و حق خاندان پیامبرﷺ تقسیم شده است»

خلوا الفخار لعلامين ان سئلوا و يوم السوال عمالين ان عملوا

«همه افتخارها را برای کسانی بگذارید که دانا هستند در روز سوال و عامل هستند در وقت عمل»

لا يغضبون لغير الله ان غضبوا ولا يضيعون حق الله ان حكموا

«جز برای خدا به خشم نمی‌آیند، اگر به خشم آیند و در هنگام داوری حق خداوند را پایمال نمی‌کنند.»

تنشى التلاوة من ابياتهم سحرا و في بيوتكم الاوتار و النغم

«همیشه از خانه های آنها بانگ تلاوت قرآن بلند است و از خانه های شما صدای تارها و آوازها»(۱)

الركن و البيت والاستار منزلهم و زمزم و الصفى و الحجر و الحرم(۲)

«رکن، خانه و پردهٔ کعبه، منزل آنهاست. و نیز زمزم، و صفا، حجر و حرم»

این تعبیرات، در حقیقت از جهت گیری افکار عمومی نسبت به جایگاه ویژه أهل بیت نبوتعليهم‌السلام پرده بر می‌دارد باید توجه داشت این نگرش تنها به شاعران و

---

(۱) . منظورشاعر، عباسیان هستند.

(۲) علامه امینی، الغدیر، ج ۳، ص ٤٠١، دارالکتب العربي، بيروت.(محقق)

توده مردم اختصاص نداشته است، بلکه فقهای بزرگ و أئمه، (امامان) مذاهب اسلامی هم همین دیدگاه را نسبت به أئمه اطهار عليهم السلام داشته‌اند. گواه این گفته شعر امام محمد ابن ادریس شافعی درباره اهل بیت پیامبر است.[۱]

شعر محمد بن ادریس شافعی

آل النبي ذريعتي　　　　و هم اليه وسيلتي

«خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله دستگیر من هستند آنان وسیله (تقرب) من به خدا هستند.»

ارجو بهم اعطي غدا　　　　بيدي اليمين صحيفتي[۲]

«امیدوارم به خاطر آنها، فردای قیامت نامه عملم را به دست راستم بدهند.»

بحث امامت

امام در لغت به معنای رهبر، پیشوا و رهنما و قائد است و در اصطلاح کلام اسلامی به جانشینان پیامبر صلى الله عليه وآله که از جانب خداوند (عزوجل) امامت و پیشوایی آنها تبیین و تسجیل گردیده، اطلاق می‌شود.

اسلام در موارد زیادی به صورت کلیات واصول است که احتیاج به توجیه و تبیین دارد و توسعه دهندگان و بیان کنندگان باید کسانی باشند که صلاحیت آنها جنبه الاهی داشته باشد. امامان همان رهبران الاهی هستند که برای هدایت أمت و

---

(۱) الصواعق المحرقه، ابن حجر، ص ۱۰۸؛ ونورالابصار، ص ۱۰۵.

(۲) ينابيع المودة، ج ۲، ص ٤٦٨، دارالاسوة.(محقق)

نگهبانی شرع و توسعه شریعت و تجسم عملی اسلام در محیط جامعه از ناحیه خداوند معرفی شدند، آنها جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام أمت هستند.

امامت اساسی ترین اصول اجتماعی اسلام و روح این مکتب، و رشته‌ای است که کلیه قوانین تکامل انسان را به هم پیوند زده و در مسیر فلسفه آفرینش قرار می‌دهد.

به بیانی دیگر اسلام از جنبه نظری در قرآن کریم تصویر و طرح شده، و در وجهه عملی و تجسم خارجی در (امامت) خود نمایی می‌کند. بنابراین ما وقتی که امامت قرآن را در وجهه نظری پذیرا شدیم، امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام را در وجهه عملی باید بپذیریم؛ زیرا امامت مقام پیامبران و میراث اوصیاست؛ امامت جانشینی خدا (خلیفه الله) و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، امامت رشته ارتباط دین و نظام مسلمانان و صلاحیت دنیا و عزت نیکان و مهم ترین عامل رشد اسلام است. امام همچون خورشید تابانی است که جهان را روشن و منور می‌کند. امام ماه منیر و چراغ هدایت گر در تاریکی‌های جهان و راهنمای هدایت و منجی از فلاکت است و أمین خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم و جهت بر بندگان خداست. امام مبری از گناه و دور از عیبها و دارای علم و بردباری است که عقلها گمراه و آرزوها سرگردان و مغزها متحیر و چشمها خیره و بزرگان کوچک و فلاسفه حیران و برد باران عاجز و گویندگان ناتوان و شاعران و ادبیان و فصیحان همگی از توصیف شئون و فضائل امام در مانده و عاجزند.

امامت از دیدگاه علمی و توجیهات اسلامی ابعاد مختلف و متنوعی دارد.

رهبری أمت از لحاظ توجیه مفاهیم اسلامی

زعامت بر خلق از نظر حکومت و سیاست و اجتماع و اجرای حدود الاهی تشریح و توسعه مفاهیم و نظامات اسلام و تبیین و تفسیر مجملات و توضیح مبهمات کتاب و سنت، دفاع معقول از حوزه فرهنگی و علمی اسلام و رد افکار و اندیشه‌ها و فلسفه های غیر اسلامی با شیوه منطقی و مقرون به دلیل و ارشاد، عرضه حوادث فکری و عملی بر حسب گسترش جامعه به اصول و مبانی ایدئولوژیکی و فلسفی اسلامی تا توجه به مصونیت الاهی از خطا و اشتباه با مقام عصمت و نیز علم و آگاهی، الهامی لَدُنّی که خداوند (عزوجل) به امام علیه السلام افاضه فرموده و همچنین معنویت و شرح صدر که امام را از پیروی هواهای نفس و لغزش و خطا دور می‌دارد، از دیگر ابعاد امامت محسوب می‌شود.

مسأله امامت

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در پی تلاش بی وقفه در راه تبلیغ آئین اسلام جان به جان آفرین تسلیم کرد و أمت مسلمان را در سوگ و ماتم سنگین خود فرو برد. پس از رحلت آن بزرگوار غوغای خلافت بپا خاست و طوفانی مهیب در میان امت پدید آمد؛ طوفانی که حتی پس از صدها سال می‌توان به نظاره آن نشست و آثار ناپسند آن را مشاهده نمود.

اینک باید دست عقل را در قضاوت باز گذارد و نیک اندیشید که آن بـزرگ مرد بشریت و پیام آور حق چه طرحی برای رهبـری پـس از خـود داشـته و آیـا دستوری در این رابطه بیان نموده و یا آنکه مسئله به گونه‌ای دیگر است.

آنچه را که می‌توان بیان نمود یکی از سه راه و نظریه ذیل است:

الف) نظریه نخست

یک احتمال در قضیه آن است که بگوئیم آن حضرت نسبت به مسـئله خلافـت و رهبری پس از خود، هیچ راه و روشی را معین نفرموده و امت را بـه حـال خـود رها ساخته است تا دست تقدیر و تصادف نقـش آفرینـی کنـد و مسـئله را حـل نماید. چنین احتمالی به یقین تضادی سخت با کرامـت نبـی اکـرمﷺ حتـی بـه عنوان یک بشر عادی و یک رهبر سیاسی معمولی دارد؛ زیرا هرگـز بـا درایـت و عقل سازگار نیست که رهبری دست به حرکت و انقلاب آن هم بنیادی و اساسی بزند و در غروب عمر خود رهبر و راهنما و مرجع و ملجائی را معین نکند.

آیا هرگز چنین چیزی در عالم مشاهده شده و بر فرض وقـوع آیـا عقـلاء و اندیشمندان آن را پسندیده تلقی کرده‌اند؟ وانگهی همه مـی‌دانـیم کـه منـافقین در زمان غروب خورشید نبوت گروه غیر قابل اعتنایی نبودند تا خطر آنان کـم تلقـی شود و به صراحت قرآن ، پاره‌ای از آنان اصرار بر نفاق داشتند.

﴿و من اهل المدينه مردوا علي النفاق لاتعلمهم﴾[۱]

پاره‌ای از مردم مدینه اصرار به نفاق دارند و تو آنها را نمی‌شناسی. آنان در انتظار مرگ پیامبر اکرم ﷺ بودند تا نقشه های خود را پیاده کنند:

﴿ام يقولون شاعر نتربص به ريب المنون قل تربصوا فاني معكم من المتربصين ام تأمرهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون﴾[۲]

این از یک سو، از سوی دیگر خطر بیرونی که همان قدرتهای خارجی مخالف اقتدار اسلام و مسلمین بودند مثل روم و ایران (ایران زمان خسروپرویز) همگی در کمال قدرت، کیان اسلام را جداً تهدید می‌کردند. پس نباید ما هم به خود اجازه بدهیم تا به پیامبر ﷺ این نسبت را بدهیم که در امر خلافت و پیشوائی پس از خود، اهمال ورزیده و مردم را بدون سرپرست رها کرده باشد، پیامبری که هنگام مسافرت از مدینه کسی را به جای خود بر می‌گزید، چگونه ممکن است برای بعد از وفاتش کسی را معین نکرده باشد؟

در ضمن تمام انسانها این واقعیت را قبول دارند که پیامبر از نظر عقل و اندیشه در اوج کمال بود. این انسان عاقل، با اعراب آشنایی تنگاتنگی داشت و از کینه های درونی آنان اطلاع کامل و بر طبیعت آنها وقوف تام داشت و می‌دانست که اگر کسی از قبیله‌ای کشته شود آنان انتقام خونش را از قاتل می‌ستانند و اگر

---

(۱) توبه؛ ۱۰۱.

(۲) طور؛ ۳۰ – ۳۲.

از وی نتوانستند، از نوادگان و بستگان وی، و اگر نشد از قبیله اش انتقام می‌گیرند، طبیعتی که مسلماً در اثر اسلام به طور کامل تغییر نکرده بود.[۱] حال اینک چگونه ممکن است آدمی بیندیشد که آن عاقل کامل، عرب و قریش را رها کرد تا آنان خون یکدیگر را در اثر خونهایی که در طول مدت حکومت و پیدایش اسلام ریخته شده، بریزند.

ب) نظریه دوم

تصور دومی که در این وادی به چشم می‌خورد، اندیشه عده‌ای از اهل سنت است که معتقدند پیامبرﷺ مسئله خلافت را بر عهده شورا و یا فردی که از طریق شورا برگزیده می‌شود، سپرده است و خود کسی را به عنوان جانشین معین نکرده است. چنین نظریه‌ای گذشته از تمام ایرادها و اشکال‌های وارد بر آن هرگز قابل قبول نیست؛ زیرا اگر مراد عده‌ای خاص باشند لاجرم می‌بایست حضرت آنان را معرفی می‌نمود و هر از گاهی آنان را مطرح می‌ساخت تا جای تردید برای کسی باقی نماند؛ زیرا بی توجهی به امری این چنین حساس و بنیادی و قرار دادن آن در اجمال و ابهام، هرگز نزد عاقلان عالم پسندیده و مطلوب نیست و در هیچ یک از مجامع روائی - چه از اهل سنت و چه شیعی - روایتی دیده

---

(۱) درتاریخ اسلام ذکرشده که بسیاری ازقریش وخصوصاً بنی امیه وبزرگان آن مانند ابوسفیان ومعاویه و... بعد ازفتح مکه مسلمان شدند وتمام مدت مسلمانی آنها تا وفات پیامبرکمترازسه سال بود.(محقق)

نشده که در آن اسم و رسمی از چنین شورایی باشد و در گفته‌ها و سخنان پیشتازان خلافت همانند: خلیفه اول و خلیفه دوم نیز چنین به چشم نمی‌خورد بلکه بر عکس آن دیده می‌شود، بنگرید: از خلیفه اول به طریق صحیح نقل شده که در مرض موت می‌گفت: دوست داشتم تا از رسول اکرمﷺ بپرسم که این أمر خلافت از آن کیست؟ تا کسی با آن نزاع نمی‌کرد و دوست داشتم بپرسم، آیا برای انصار نیز در این رابطه سهمی است؟ [1]

و نیز از خلیفه ثانی چنین نقل شده که گفت: اگر از سه چیز از رسولخداﷺ می‌پرسیدم نزدم محبوبتر از شتران سرخ مو بود: از خلیفه بعد از او و... [2]

بنابراین ناگفته پیداست که اگر پیامبرﷺ شورایی را معین نموده بود جایی برای این گونه سخنان باقی نمی‌ماند. [3]

---

(۱) **تاریخ طبري**، ج ٤، ص ٥٣ وج ٢، ص ٣٥٤، چاپ دارالکتب العلمیة، بیروت ؛ **عقد الفرید**، ج ٢ ص ٧٨.

(۲) **الغدیر**، ج ٦، **نوادرالاثرفي علم عمر**.

بیهقي، **سنن الکبري**، ج ٦، ص ٢٢٥، موقع یعسوب ؛ **المستدرک**، ج ٧، ص ٣١٧، ح ٣١٤٣، تفسیرسورة النساء ؛ **مسند الطیالسي**، ج ١، ص ٦٥، ح ٥٩، **موقع الجامع الحدیث** ؛ سنن بیهقي، ج ٢، ص ٢٣٧، ح ١٢٦٤٥، باب ١٢، باب حجب الاخوة، **مجلس دائرة المعارف النظامیة الکائنة**، هند، حیدرآباد ؛ مصنف، عبد الرزاق، ج ١٠، ص ٣٠٢، ح ١٩١٨٥، باب کلالة، المکتب الاسلامي، بیروت ؛ مصنف، ابن ابي شیبه، ج ٤، ص ٤٤٨، ح ٢٢٠٠٢، مکتبة الرشد، ریاض.(محقق)

(۳) البته این مسئله‌ای است که حتی خلفای اولی نیزبه آن وفادارنبوده وخلیفه دوم بدون هیچگونه شورایی و مشخصاً توسط ابوبکرتعیین شده وخلیفه سوم با انتخاب تعداد اندکی که خلیفه دوم مشخص کرده وقانونی که اوگذاشته بود تعیین شد.(محقق)

ج) نظریه سوم

نظریه سومی که در این رابطه مطرح است و شیعه از آن جانبداری مـی‌کنـد، نظریـه وجود نص در امر خلافت و رهبری پس از پیامبرﷺ است. این نظریه با توجه بـه خطرهای داخلی – منافقین – و خارجی- خصوصاً روم و ایـران – کـه در کمـین اسلام نشسته بودند تا در فرصت مناسـب ضـربه کـاری را وارد سـازند و روایـات وارده از پیامبرﷺ در تعیین جانشین، تنها نظریه‌ای‌ست که عقل و شرع آن را اثبـات می‌کند و زندگانی پیامبر سرشار از لحظاتی است که در آن، سخن از جانشین رفتـه است؛ زیرا پیامبر نه فقط در آخر عمر بلکـه در آغـاز رسـالت و در مناسـبت هـای ممکن، سخن از جانشین خود داشـت، سـخنانی کـه موافـق و مخـالف آن را نقـل کرده‌اند همانند حدیث یوم الدار، غدیر، منزلت، ثقلین و صدها حدیث دیگر.

مقام عصمت و معصومیت

عصمت؛ عبارت است از یک نیروی فوق العـاده بـاطنی و یـک صـفت نیرومنـد نفسانی که در اثر مشاهده حقیقت جهان هستی و رویـت ملکـوت و بـاطن عـالم وجود حاصل می‌شود. این نیروی فوق العاده غیبی در هر کس وجود پیدا کنـد از مطلق خطا و گناه معصوم خواهد بود و از جهات مختلف ایمن شده است:

در مقام تلقی حقائق و درک واقعیات خطا نمی‌کند؛

در مقام ضبط و نگهداری احکام و قوانین اشتباه و سهو ندارد؛

در مقام ابلاغ و اظهار احکام مرتکب اشتباه و گناه نمی‌شود.

در مقام عمل از لغزش های عمدی و سهوی مصونیت دارد، هرگز گناه نمی‌کند و احتمال خطا و گناه درباره او غیر ممکن است. ولی ناگفته نماند که گرچه معصوم مرتکب گناه و معصیت نمی‌شود و بطور کلی از گناه مصونیت دارد اما چنان نیست که اصلاً قدرت بر معصیت نداشته باشد و در اطاعت پروردگار جهان مجبور باشد. بلکه معصوم نیز همانند سایر بندگان از آزادی عمل و اختیار کامل برخوردار است و هیچ گونه جبر و الزامی‌ندارد؛ زیرا او هم مانند سایر مردم می‌تواند مرتکب گناه شود، لیکن چون به عمق جهان هستی نائل شده و به وسیله چشم باطن، حقیقت عالم وجود را مشاهده می‌کند و به واسطه نیروی فوق العاده غیبی که در وجود مبارکش نهاده شده، عوامل گناه و خطا در وی شکست خورده، بی‌اثر مانده و از روی اراده و اختیار از گناه و معصیت بیزار است.

عصمت، حالتی خاص و شهود ویژه‌ای است که انسان را از گناه باز می‌دارد و در مصونیت نگه می‌دارد و همه راه های وسوسه را برای همیشه به روی او می‌بندد بر این اساس عصمت یک امر و معرفتی وجودی است، آن هم معرفتی راسخ چون شهود است و أمر وجودی است ، چون از کمالات خاصی است که انسان در حرکت تکاملی، آن را با توفیق و عنایت حق به دست می‌آورد. عصمت از کمالات برجسته معرفتی و وجودی علمی و عملی است و در همه ابعاد حیات و شئون زندگی معصوم اثر گذار است.

عصمت علمی و عملی

برخی از کمالات فقط ناظر به مرحله علمی و برخی دیگر تنها یک أمر عملی است. به عنوان نمونه (عدالت) فقط یک ملکه عملی در انسان است که ربطی به بُعد شهودی و علمی انسان ندارد. این ملکه با ارزش، انسان را از گناه عمدی و سهوی حفظ می‌کند ولی ملکه عصمت انسان را از جهل، خطا ، سهو، نسیان و مغالطه در اندیشه و تفکر و هر گناهی باز می‌دارد. پس معصوم هم در بخش معرفت و علم مصون از اشتباه در فهم و دریافت است و هم در بخش عمل مصون از کار ناروا و هم در بخش تبلیغ دین حق مصون از خطا در تبلیغ است. حقیقت شهود متعلق به عقل نظری و پرهیز از گناه متعلق به عقل عملی است، هر چند که منشأ عصمت عقل عملی همان معرفت و عقل نظری و شهود است و این طور نیست که عصمت عملی متوقف بر عصمت علمی نباشد معقول نیست کسی در مقام عمل معصوم باشد ولی در مقام علم این گونه نباشد؛ زیرا اگر حلال و حرام، زشت و زیبا و پاک و ناپاک را نداند، نمی‌تواند در مقام عمل معصوم باشد.

رابطه عصمت با مقام امامت

اهل بیت علیهم‌السلام بر اساس آیات قرآن و روایات، در مرحله عقل نظری و عقل عملی معصوم‌اند؛ یعنی هم درست و صحیح می‌دانند و هم درست و صحیح به مردم ابلاغ می‌نمایند پس در حریم امن فهم آنان نه جهل قصوری و نه جهل تقصیری و نه سهو و خطا در تطبیق راه پیدا می‌کند و نه در حرم امن عقل عملی آنان خطا و

عصیان سهوی و نسیانی یا عمدی راه پیدا می‌کند. پس کسی کـه عقلـش در حـدی قوت داشته باشد که مغلوب هواهای نفسانی نشـود و بـه اختیـار خـود از معاصـی اجتناب کند، معصوم است و عصمت به معنی باز داشتن و نگهداری نفـس از گنـاه است و انسان معصوم جنبه روحی و نفسی او به قدری تکامل پیدا می‌کنـد کـه بـه مرحله فنا و مقام شامخ طهارت و یقین به خداوند (عزوجل) مـی‌رسـد و هرگـز در قوه خیالی معصوم تصور گناه نمی‌شود لذا داعی بر گناه ندارد.

معصوم بودن امام به دو معنی است؛ یکـی مصـونیت در مقابـل گنـاه – چـه بزرگ و چه کوچک – از ابتدای حیات تا پایان عمر و دیگری مصونیت از خطا و اشتباه در بیان و تفسیر احکام الاهی امری است واضح چه این که اگر امام دچـار اشتباه شود، نقض غرض لازم آید، زیرا اساس ضرورت نصب امام، همانا حفظ و تبیین شریعت است و به یقین با در معرض اشتباه بودن نمی‌توان به آن هدف نائل آمد و اما ضرورت عصمت از گناه ، در این مسئله براهین عقلی و نقلـی بسـیاری در دست است.

پس ائمه‌ای که خداوند درباره منزلت و شأن آنها به عموم امت اسلام دستور فرمود:

﴿أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و اولي الامرمنكم﴾

آیا اگر درست فکر کنیم و وجدان خفته خود را آگاه کنیم چنین تفکری صحیح است که ولی أمر (أئمه هدی) معصوم نباشد پس مسلماً غیر ممکن است؛ زیرا اگر یک بار خطا کند معلوم می‌شود که به کرات خطا نموده و هر لحظه خطر گمراهی امت را تهدید می‌کند پس چگونه می‌شود که ائمه معصوم نباشند و خداوند (عزوجل) اطاعت آنها را واجب بداند؟ مطمئناً باید أئمه هدی علیهم السلام معصوم و از هر گونه رجس و خطا مبری باشند همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً﴾ (1)

که تمام اقسام رجس و پلیدی را مطلقاً اعم از اینکه رجس معنوی یا روحی باشد مانند: حسد، کبر، بخل، و یا رجس ظاهری مانند: خطا، ظلم، گناه، تجاوز، ... تمام این صفات خبیث و بد را از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نفی کرده و همین معنا یعنی نبودن رجس ظاهری و معنوی در پیامبر صلی الله علیه و آله و امام با معنای لغوی عصمت تناسب دارد و برابر این آیه شک و تردید در معصوم بودن ائمه هدی علیهم السلام باطل و مردود است و باید به معصوم بودن آنان ایمان ویقین داشته باشیم تا مورد رحمت ولطف و شفاعت آنان قرار بگیریم.

یکی از برادران حنفی مذهب سئوال کرد:

چرا اسامی امامان در قرآن نیامده است؟

---

(1) احزاب، ۳۲؛.

جواب:

برادر عزیز و گرامی سلام علیکم:

بعد از روزی که با حضرت عالی مباحثه نمودم و از این حقیر پرسیدی که اگر ائمه شیعه بر حق هستند پس چرا اسامی آنها در قرآن نیامده است؟ حقیر هم امروز جوابی برای سوال حضرت عالی می‌آورم که امیدوارم با این جواب قانع شوید:

من می‌گویم: اگر أمر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید ذکر و نامی از آنها برده نشده بایستی متروک گردد؛ قطعاً باید جمیع عبادات و احکام ترک گردند؛ زیرا جزئیات هیچ یک از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده است. برای نمونه نماز که اصل اولیه فروع دین است اگر مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینم قرآن مجید ابداً ذکری از تعداد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حمد و سوره و رکوع و سجود و تشهد نشده پس احکام و قوانین دین که کلیات آنها از حمد و سوره و رکوع و سجود و تشهد ذکر نشده پس با این گفته باید نمازها را ترک کرد چون در قرآن مجید ذکری از اجزاء آن نیامده است؟ و این مسئله در زکات و روزه و سایر عبادات نیز وجود دارد. پس احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرایط آنها و دستورات آنها در بیان رسول اکرمﷺ آمده است و ما هم موظفیم که به آن دستورها عمل کنیم.[1]

---

(۱) خدای تعالی بحث ولایت و امامت و وجوب اطاعت از اولیاء الاهی را در قرآن بیان فرموده است و آنان را با صفات خاص خود که قابل تطابق با احدی غیر از آنها نیست مشخص کرده است و در شأن نزول آیات آنها که در ⇐



کتب مسلمانان اعم ازشیعه واهل تسنن بطورکامل وجود دارد مصداق آن رامشخص کرده است ورسول خداﷺ ازاولین روزآشکارکردن دعوت خود درمیان اقوام ونزدیکان خود پسرعم وهمراه خود علیؑ را به عنوان خلیفه و جانشین مشخص کرده ودرروزغدیرخم نیزآن حضرت را به این عنوان معرفی کردند وایشان را به عنوان هارون نسبت به موسی برای خود دانسته وآن حضرت وفرزندان خود را به عنوان یکی ازدوثقل برای مسلمانان معرفی کردند وهردورا همراه وملازم یکدیگرتا قیامت قرارداده‌اند. با این روش کسانی که ازلحاظ علمی وپاکی وصفات عالیه انسانی وقدرتمند دراجرای اسلام لیاقت وشایستگی جانشینی حقیقی آن حضرت را دارند را معرفی فرمودند وازطرفی با این روش قرآن ازخطرتحریف درامان ماند وبرهرشخص آگاه ومنصفی که طالب حقیقت باشد حجت را تمام کرده است.(محقق)

فصل دوم

خلفاء و ائمه دوازده‌گانه از دیدگاه بزرگان و محــدثین

خلفاء و أئمه دوازده گانه از دیدگاه بزرگان و محدثین

احکام اسلام در موارد زیادی به صورت کلیات و اصول آمده است، که احتیاج به توجیه دارد. توسعه دهندگان و بیان کنندگان آن باید کسانی باشند که صلاحیت آنها جنبه الاهی داشته باشد. امامان همان رهبران الاهی هستند که برای هدایت أمت، نگهبانی از شرع و توسعه شریعت و تجسم عملی اسلام در محیط جامعه از ناحیه خداوند معرفی شده‌اند و آنها جانشینان پیامبرﷺ هستند. که خود شخص رسول گرامیﷺ فرموده‌اند:

«ان اوصیائی بعدي اثنا عشر اولهم علي و آخرهم القائم المهدي»[1]

امامان پس از من دوازده تن هستند که نخستین آنها امام علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام و آخرین آنها امام محمد المهدی عجل‌الله‌فرجه صاحب الامر است.

عن جابر بن سمره، قال، سمعت رسول اللهﷺ یقول:

«یکون أثنا عشر أمیراً، فقال کلمه لم اسمعها، فقال ابي انه

---

(1) سلیمان حنفي قندوزي، ینابیع الودة، ص ٤٤٠،(چاپ دارالاسوة، ج ٢، ص ٣١٦، ح ٩١١، المودة العاشرة)

قال: کلهم من قریش»[۱]

جابر بن سمره می‌گوید: از پیامبر شنیدم که فرمود: دوازده أمیر خواهد بود، سپس کلمه‌ای گفت که من نشنیدم، پدرم گفت: پیامبر فرمود: همگی از قریش خواهند بود.

«انطلقت الی رسول الله صلى الله عليه وآله و معي أبي، یقول: لایزال هذا الدین منیعاً الی اثني عشر خلیفة»[۲]

این دین به دوازده خلیفه، گرامی و بلند خواهد بود.

در صحیح مسلم آمده است:

دین همچنان استوار و پابرجا خواهد بود تا قیام قیامت و بر شما دوازده خلیفه خواهند بود که همه آنها از اهل قریش‌اند[۳]

«عن ابن مسعود: انه سئل کم یملک هذه الامة من خلیفة؟ فقال: سألنا عنها رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: اثنا عشر کعدة نقباء بني اسرائیل»[۴]

از ابن مسعود پرسیده شد که زمام این امت را چند نفر بدست می‌گیرند؟ گفت: ما از پیامبر صلى الله عليه وآله سوال کردیم. فرمود: دوازده نفر، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل.

---

(۱) بخاري، صحیح، ج ۹، ص ۸۱، چاپ عبدالحمید پس از باب استخلاف و پیش از باب اخراج الحضوم. (چاپ دارالفکر، ج ۸، ص ۱۲۷، کتاب الاحکام).

(۲) مسلم، صحیح، ج ٦، ص ۳، دارالفکر، بیروت ؛(ج ۳، ص ١٤٥٢، دار احیاء التراث العربي، بیروت).

(۳) همان، ج ٤، ص ٤٨٢، کتاب الاماره، چاپ دارالشعب.

(٤) احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۹۸، (ج ٦، ص ۳۲۱، ح ۳۷۸۱ مؤسسة الرسالة؛ وج ۸، ص ۳۸۱، ح ۳۸٥٤، وزارة الاوقاف المصریة)؛ منتخب کنزالعمال، ج ٥، ص ۳۱۲، **صواعق المحرقة**، ص ۱۲، **ینابیع المودة**، ص ۲٥۸.

حال بعضی از علماء اهل سنت می‌پرسند پیامبر چطور و از کجا می‌دانست که بعد از او دوازده امام جانشین وی می‌شوند؟

اینجا باید گفت: چنین فکری نشانهٔ ضعف ایمان ماست؛ زیرا اگر کسی قلباً به خدا و رسولش ایمان و اعتقاد داشته باشد باید در کمال اخلاص قبول کند که پیامبر خدا(ص) جواب هر سوالی را به وسیله وحی دریافت می‌نمود و خداوند هم می‌فرماید:

﴿و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحي﴾[1]

هرگز پیامبر(ص) به هوای نفس سخن نمی‌گوید و سخن او غیر از وحی خدا نیست. پس آیا پیامبر که به روایات خود اهل سنت هم فرموده است در آخر الزمان اولادی از اهل بیتم می‌آید که اسمش محمد و لقبش مهدی است. آیا نمی‌داند که تعداد أئمه بعد از خودش چند نفرند؟ واقعاً جای بسی تأسف است که این علماء و فضلا به این مسئله شک می‌کنند؛ زیرا نمره اخلاص این افراد صفر است و به گفته پیامبر(ص) که گرفته شده از وحی است، تردید دارند.[2]

---

(۱) نجم، ۳.

(۲) نک، صحیح مسلم، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۱۴۵۳، صحیح، بخاري، ج ۳، جزء ۹، ص ۱۰۱، صحیح، ابن داوود، ج ۱، کتاب المهدي.

اشعاری درباره أئمه عليهم‌السلام

پاک یزدانا بحق پاکیت
بي نیازا حرمت یکتائیت

حق ذات لایزال ولم یزل
که ابد عنوانش امد چون ازل

حق جبریل امین ووحي حق
درامانت ازهمه برده سبق

حق ان مرسل که شاه انبیاست
سینه او مخزن سرخداست

سرورعالم محمد ان شفیع المذنبین
کلک صنعت مظهرحق رحمة للعالمین

خاک روب بارگاه اقدسش روح الامین
ازطفیل مقدم ان شهسوارملک دین

حق ان سلطان عادل درفنا
زد علم برقبه اوج سما

حق مولاي فقیران جهان
پادشاه اولیاي انس وجان

حق ان دو گوشوارعرش حق
فعلشان ازمصدرحق کرده شق

ان یکي زهرزخارا نوش کرد
وان دگرخون جوش لب خاموش کرد

نونهال مثمربستان دین
سید السادات زین العابدین

سید السادات زین العابدین
حرمت ان منبع علم ویقین

با قران اسرارقران را مبین
قره الابصارراس الراسخین

درفنون حق پرستي ماهراست
عالم ال محمد | باقراست

ساکن شهرمدينه ست ان عزيز
شد محمد نام اومعصوم نيز

هم به حق سروروسالارراه
محرم مخزون اسرارالـه

هم به حق ان چراغ راه حق
هادي اهل طلب ازهرفرق

حق ان صادق لدني را امين
انکه باشد شمع جمع عارفين

درفنون حق پرستي ماهراست
صادق ال محمد | جعفراست

يادگاردوده پيغمبري
باغ عرفان را شده گل جعفري

حق ان سرحلقه صدق وصفا
درحليمي يادگارمصطفی

حق انشب زنده دارخسته دل
خاک راازاشک خود مي‌ساخت گل

حق ان صيقل ده رنگين دلان
سروروسالارنورمحفلان

موسي کاظم به ميدان فنا
امده موسي صفت برهان نما

حق ان دريا دل روشن روان
ان چراغ اهتداي مومنان

حق ان ازما سوا افشانده دست
با خدا پيوسته وزديگر گسست

حق ان سيد وسرورهشتم امام
وان طبيب امت خيرالانام

جانشــــین مرتضـــی درارتضـــا
شـد مقـام ونـام پـاک اورضـا

حــق ان یکتــا دربحــر شـــهود
کــز ازل رفتــه زخــود کــرده وجــود

صــائم وقـــائم مصــفی وتقــی
انکـــه معـــراج فنـــا را مرتقـــي

حــق ان زیبــا نهــال بــاغ دیــن
وان امـــام وپیشـــوای مهتـــرین

عابــد وســاجد مزکــي ونقــي
بغـض اورا کـي پسـندد؟ جـز شـقي

حــق ان لشــکر کــش اکبــر جهــاد
مصــلح افســاد ومــولي عبــاد

عاشــق نــو جمـــال لایــزال
عسـکري گشـته لقـب بحرالکمـال

بــاغ دیــن را گشـته گـل بـرگ طـري
پادشـــاه اهــل ایمـــان عســکری

هسـت ازاولاد حسـین ان پـاک جـان
عسکرال محمـد سامرا گشتش مکـان

حــق ان نائــب منــاب ذات حــق
مظهــر نــور هــدي حــین السـبق

حـــق ان یکتـــا دربحـــر صـــفا
دره التـــاج وشهنشـــاه وفـــا

حـــق ان نـــو بـــاده بـــاغ شـــهود
وان شـکفته نـو گــل بسـتان جـود

حـــق ان محبـــوب ذات ســـرمدی
حـــق ان خورشـــید دیـــن احمـــدی

قطـب الاقطـاب جهـان خورشـید دیـن
مظهـــر انـــوار رب العـــالمین

افتـــاب اســـمان مهتـــري
نـــوربخـــش دوده پیغمبـــري

پـــاي اوتـــاج رقـــاب اولیـــاء
خارقـــاتش معجـــزات انبیـــاء

منکـــراومنکـــرجملـــه رســـل
دعـــوت اودعـــوت جملـــه رُســـل

جـــامع اعجـــازمحبـــوب انـــام
مهـــدي اخـــرزمـــان خـــتم الامـــام

پادشـــاه حرمـــت دل خســـتگان
هـــم بـــه حـــق عـــزت ایـــن خانـــدان

حـــق ان شـــورید گانـــت بردرنـــد
نـــام تـــوگوینـــد وجـــان را بســـپرند

حـــق ان شـــب زنـــده داران وصـــال
انکـــه درقـــران تـــوفرمـــودی رجـــال

امـــت مرحومـــه را بخـــش گنـــاه
جملـــه را ازلطـــف ده توفیـــق راه

حاجیـــان را قـــوت طاعـــت فـــزاي
غازیـــانرا فـــتح وفیـــروزي نمـــاي

عالمـــان را روي گـــردان بـــرصـــواب
منعمـــانرا دســـت بگشـــا بـــرثـــواب

بـــرمریضـــان را شـــفاي عـــام ده
مفلســـان را ازعطـــا انعـــام ده

طالبـــان علـــم را توفیـــق بخـــش
حاکمـــان ملـــک را تحقیـــق بخـــش

قلبهـــا را بـــردیـــن وتقـــوا زنـــده دار
جســـمها را ازمعـــدلت اکنـــده دار

ســـالکان را درشـــریعت پـــاي ده
عالمـــان را نطـــق روح افـــزاي ده

تابعـــان را بـــه متبوعـــان رســـان
طالبـــان را بـــه مطلوبـــان رســـان
غیـرذات خـود بـرایشـان کـن حـرام
بخـــش ایشـــان را زتجریـــد احتـــرام
ازوجـــود خـــویش ده پروازشـــان
درحـــریم رازکـــن هـــم رازشـــان
حقیـرکاتـب را بـه عقبـا شـاد کـن
جـــرم اوبـــرعفـــوخـــود ازاد کـــن
هـرکـه امـین گویـد انـدرایـن دعـا
ســـازاورا همقـــرین مـــدعا
صـــد هـــزاران ازصـــلوه وازســـلام
بـــاد بـــرجـــان نبـــی خـــتم الکـــلام

(اللهم صل علي محمد و آل محمد و عجل فرجهم)

علی علیه السلام کیست و مکتبش چیست؟

میسر نگردد بکس این سعادت

بکعبه ولادت ، به مسجد شهادت

علی علیه السلام پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب پسر هاشم و مادري گرامیشي فاطمه بنت اسد که او هم هاشمیه است.

علی علیه السلام اولین کسی است که پدر و مادرش هاشمی بودند این امام همام در روز جمعه سیزدهم رجب سال ۳۰ سی عام الفیل - ۲۳ سال قبل از هجرت و دوازده ۱۲ سال قبل از بعثت - در بیت الله الحرام متولد شد. بر اثر قحطی و خشکسالی که در مکه و اطراف آن اتفاق افتاد، برای سبک تر ساختن بار عائله

سنگین ابوطالب، حضرت محمد صلی الله علیه و آله از عموی خود خواست علی علیه السلام را - که در آن زمان شش ساله بود - به وی بسپرد، که ابوطالب نیز پذیرفت. علی علیه السلام تحت تربیت معنوی و سلوک روحانی و نورانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله پرورش یافت و حدود سیزده ساله بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نبوت و پیامبری بر جامعه بشری مبعوث گردید و علی علیه السلام از میان مردان نخستین کسی است که به رسالت پیامبر در همان نخستین روز بعثت با اطلاع بر همه شواهد صدق رسالت ایمان آورد و از آغاز رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله تا لحظه رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله همواره در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و در خدمت اسلام و دفاع از حوزه اسلامی بود.

علی علیه السلام در جبهه دفاع از اسلام و مسلمین در برابر هجوم و لشکر کشی های مشرکان سردار بزرگ و رزمنده‌ای بی نظیر بود، در هیچ جنگی پشت به دشمن نکرد و پا به عقب گذاشت و در برابر هیچ حریفی روی نگردانید و مغلوب نشد. او در میدان عبادت و تقوا و خلوص و ایثار وعلم و تدبیر و نیز در میدان سخن و سخنوری و تعلیم و ارشاد و زهد نیز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین شخصیت عالم اسلام است.

علی علیه السلام کاتب وحی پیامبر و نویسنده نامه های رسمی و مهم و مخصوص آن حضرت صلی الله علیه و آله بود. وی نخستین کسی بود که در معارف الاهیه و تحلیل مباحث جهان بینی و ایدئولوژی اسلام و بحث از خداشناسی - مسائل خلقت - هدفداری خلقت - ابعاد جهان و... بحث‌های فلسفی ویژه‌ای را مطرح نمود که

برخی از خطبه های نهج البلاغه و اسناد و روایات دیگر بر این حقایق علمی شگفت آور گواه است.

از همین روی - چه در دنیای اسلام و چه در دنیای خارج از اسلام - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره هیچ شخصی به قدر علی علیه السلام کتاب نوشته نشد و آثار و سخنان و تعلیمات و آراء او مورد تجزیه و تحلیل و بحث و ترجمه واقع نگردید. چنان که کتاب نهج البلاغه - که شامل خطبه‌ها و نامه‌ها وکلمات آن حضرت است به چندین زبان زنده دنیا ترجمه گردید و بررسی احوال و آراء او را مسیحیان و هندوها و دیگر مذاهب و مستشرقان در مجلداتی متعدد گردآوری کردند.

از شافعی - که رئیس مذهب شافعی است - پرسیدند: درباره امیرالمومنین علی علیه السلام چه می گوئید؟ جواب داد:

چه بگویم در حق کسي که سه صفت در وجودش با سه صفت دیگر جمع شده که در هیچ آدمیزادی جمع نشده است؛
فقر و سخاوت،
شجاعت و عقل،
علم و عمل.

حال شرح اجمالی شناخت امام علی علیه السلام را با نقل سه نظر از سه محقق دنیای غیر اسلام پایان می‌دهیم:

کابریل انگری محقق فرانسوی درباره امام علی‌علیه‌السلام می‌گوید:

> علي‌علیه‌السلام در عین اینکه عنوان یک قهرمان انسانیت و یک امام هر دو را دارا بود، سردار جنگي شکست ناپذیر و عالم بزرگ علوم الاهی و فصیح ترین خطیب صدر اسلام و.... نیز بشمار می‌رفت و از نظر تمام مذاهب اسلامي مورد ستایش و اقتدا و تکریم است بی آنکه خود او از این مذاهب طلبیده باشد و یا به آنها تعلقي خاص داشته باشد. تمامي مذاهب و فرق اسلامي او را پیشوای خود می‌شناسند در صورتی که پیشوایانی از قبیل: (نسطوریوس) یا (فوسیوس) اُسقف‌های قسطنطنیه یا (مارتین لوتر) پیشوای انقلابی پروتستان فقط مورد احترام کلیساهای خود هستند و از نظر کلیساهای دیگر مورد قبول نیستند.... .

شبلی شمیل فیلسوف طبیعی عرب نیز درباره امام علی‌علیه‌السلام چنین اظهار نظر می‌نماید:

> امام علي بن ابي طالب‌علیه‌السلام سرور تمام بزرگان و نسخه منحصر به فردی است که شرق و غرب جهان در گذشته و حال و آینده نمونه‌ای مانند او را ندیده و نخواهد دید.

جبران خلیل جبران نویسنده متفکر مسیحی لبنانی در این زمینه می‌گوید:

> به عقیده من علی‌علیه‌السلام فرزند ابوطالب کسي است که

> روح هستی را دریافته و همواره ملازم آن بوده است. او از دنیا رفت در حالی که رهبری و پیام های عظیمش مورد نیاز جهان بود، او همچون پیامبر روشن بین ملتي که مانند آنها نبود و در روزگاري که زمان او نبود برانگیخته شد، او در گذشت در حالی که شهید عظمت و عدالت خویش گردید، او شهید شد در حالی که دلش از شوق پروردگار لبریز بود.

برای شناخت این شخصیت والامقام علاوه بر تجزیه و تحلیل فضائل انسانی و سجایای اخلاقی وی، همان بررسی مکتب انسانی او است که بسان دریای وسیع و گسترده‌ی است که کرانه های آن ناپیدا است.

گفتگو درباره مکتب علی‌ﷺ بدون ورود در آن، شاید برای برخی مبالغه آمیز جلوه کند اما هنگام ورود در آن انسان لمس می‌کند که مطلب بیش از آن است که شنیده و یا تصور کرده است مکتبی که تمام ارزشهای انسانی در پرتو یک روح ملکوتی با دقت فراوان بررسی شده و هیچ چیز در آن فروگذار نشده است، تمام نیازمندی‌های زندگی مادی و احتیاجات معنوی، با حدود و ضوابط مشخص و لازم در آن پیش بینی گردیده است.

راه دیگر برای شناخت روح وسیع و بلند وی، مطالعه و بررسی حالات و شاگردان او است؛ همان‌ها که سالیان درازی با لحظات کوتاهی در آن مکتب آموزش و پرورش یافته و انسانهای نمونه و کم نظیری شده‌اند و در قرون تاریک

به شدید ترین مبارزات با جهل و بیدادگری دست زده‌اند و با أهریمنـان اجتمـاع انسانی پیکاری بی أمان و پیگیر داشته‌اند. عظمت پـرورش یافتگـان مکتـبش کـه گوشه‌ای از عظمت استاد است، روشنگر مقام بزرگ و والای امام علی﵇ است.

چرا در اذان شهادت می‌دهند که علی﵇ ولی خداست؟

«أشهد أنَّ علياً ولي الله»

امام علی﵇ از کسـانی اسـت کـه برگزیـده و شایسـته بـدوش کشـیدن بـار مسئولیت و رهبری بعد از پیامبرﷺ را دارد و او وصی آن بزرگـوار اسـت. حـال آنگاه که حکومت (بنی أمیه) برای سـرپوش نهـادن بـر ایـن حقیقـت و سـتیز بـا أمیرمومنان علی﵇ و اولادش به کشتار آنـان پرداخـت و آن حضـرت را برفـراز منبرهای مسلمانان لعن و نفرین می‌کردند و مـردم را بـه ایـن أمـر مجبـور کـرده بودند؛ از این رو شیعیان و پیـروان آن بزرگـوار، شـهادت مـی‌دهنـد کـه او ولـی خداست و محال است که مسلمان ولی خدا را نفرین و لعن کند و این روحیـه‌ای ستم سوز است از آن مسلمانها، در مقابل قدرت بیدادگران و وجود شـهادت دادن به ولایت علی﵇ در اذان و اقامه به همین دلیل است.

کارهای مستحبی در عبادات به اندازه‌ای زیاد است که قابل شمارش نیست و اگر شخص مسلمان، به انجام مستحبات بپردازد، دارای أجر و ثـواب اسـت و در صورت انجام ندادن کیفر نمی‌شود.

بـه عنـوان مثـال مسـتحب اسـت بعـد از شـهادت بـه وحـدانیت خداونـد (ذوالجلال) و رسالت حضرت رسولﷺ هر مسلمانی بگوید: شهادت می‌دهم که بهشت و جهنم حق است و خداوند در قیامت مردگان را بر می‌انگیزد

هزار آتش اگر در پوست داری

نسوزی گر علی را دوست داری

اگر مهر علي در سینه‌ات نیست

بسوزی گر ز آهن پوست داری

عدالت علی‌علیه‌السلام از زبان محدثین و بزرگان اهل سنت

ابن عباس گفت:

زن دیوانه‌ای مرتکب زنا شده بود، او را نزد خلیفـه دوم آوردند. خلیفه با برخي از افـراد مشـورت کـرد سـپس دستور داد کـه آن زن را سنگسـار کننـد. علـي بـن ابي طالب از آنجا می‌گذشت پرسید چه خبر اسـت؟ گفتنـد: زن دیوانه‌ای است از فلان قبیلـه کـه زنـا داده اسـت و دستور صادر شده که سنگسـارش کننـد. راوی گویـد: علي بن ابي طالب گفت: او را باز گردانیـد. آنگـاه نـزد خلیفه آمد و گفت:اي عمر آیـا ندانسـتی کـه سـه نفـر مصونیت دارند: دیوانه تا وقتی که بهبـود یابـد. انسـان خواب تا وقتی که بیـدار شـود، کـودک تـا وقتـی کـه

خردمند گردد؟ خلیفه گفت: آري! گفت: پس چرا می‌خواهید این زن را سنگسار کنید؟ خلیفه گفت: نمی‌دانم، علی بن ابی طالب گفت: پس او را رها کنید راوی گفت: خلیفه شروع کرد به تکبیر گفتن.(۱)

از جمله فقیه گنجی شافعی در باب ۵۷ «کفایة الطالب» فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام» بعد از نقل اخباری مسنداً خبر حذیفة بن الیمان را که دیگر علمای اهل سنت هم نقل کرده‌اند ذکر نموده که روزی خلیفه دوم با حذیفة بن الیمان ملاقات نمود و سوال کرد چگونه صبح کردی و حذیفه بن الیمان گفت:

«أصبحت و الله اکره الحق و احب الفتنة و اشهد بما لم اره واحفظ غیر المخلوق واصلي علی غیر وضوء ولي في الارض ما لیس لله في السماء»

صبح کردم در حالی که اکراه دارم از حق و دوست میدارم فتنه را و شهادت می‌دهم به چیزی که ندیده‌ام او را حفظ می‌نمایم غیر مخلوق را و صلوات می‌فرستم بدون وضو و برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان.

خلیفه دوم از این کلمات غضبناک و خشمگین شد و خواست او را تنبیه کند که امیر المومنین امام علی علیه السلام در همان موقع رسید و آثار غضب و خشم را در صورت و چهره خلیفه ثانی دید. فرمود: از چه غضبناکی؟ قضیه را نقل نمود.

---

(۱) سنن، ابوداوود، ج ٤، باب المجنون سیرق اویصیب أحدا، ص ١٤٠، ج ٤٣٩٩ –صحیح، بخاری ج ٨، ص ٢٠٤، کتاب المجانین باب لایرجم المجنون والمجنونه.

علی‌علیه‌السلام فرمود: مطلب مهمی نیست بلکه صحیح گفته است؛ زیرا مراد از حق که از او کراهت دارد مرگ است. و مراد از فتنه که دوست میدارد مال و اولاد است و اینکه گفته شهادت میدهم به چیزی که ندیده‌ام یعنی شهادت می‌دهم به وحدانیت خداوند (ذوالجلال و الاکرام) و مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و صراط که هیچ کدام را ندیده است. و اینکه گفته است حفظ می‌کنم غیر مخلوق را مرادش قرآن است که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات می‌فرستم یعنی صلوات بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستادن بدون وضو جائز است و اینکه گفته برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان یعنی برای من زوجه ایست که خدای تعالی (عزوجل) مبرای از زوجه و اولاد داشتن است اینجا بود که خلیفه ثانی گفت: «**کاد یهلک ابن الخطاب لولا علی بن ابی طالب**» و حال آنکه باید خدمت برادران عزیز اهل سنت عرض کنم که من با آوردن چنین اسناد و روایاتی که از بزرگان خود اهل سنت نقل کردم قصد هیچ نوع اهانت و توهین به خلیفه ثانی را نداشتم بلکه واقعیت های تاریخ و علماء و مورخین و محدثین بزرگ اهل سنت را بیان نمودم .

غیر از ره حق رهی نپیمود علی   یک لحظه در این ره نیاسود علی

حق در همه جا شود بباطل پیروز   این بود قضاوتی که فرمود علی

امامت علی‌علیه السلام از دیدگاه پیامبرصلی الله علیه وآله

گفتاری که رسول خداصلی الله علیه وآله دربارهٔ علی‌علیه السلام فرموده و دلالت روشن دارد بر اینکه ممتاز ترین فرد مسلمین پس از آن حضرت و شایسته‌ترین آنها برای جانشینی پس از پیامبر است، از شمارش و تعداد بیرون است.

بعنوان نمونه به احادیث ذیل توجه کنید:

۱- حدیث منزلت

حدیث منزلت از روایات معروفی است که همهٔ فرق مسلمین آن را نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله به علی‌علیه السلام رو کرد و فرمود:

«أنت مني بمنزلة هارون من موسي ألاَ أنَّهُ لَيْسَ بَعْدِيْ نَبِي»؛[1]

---

(۱) این روایت با عبارات مختلف درکتب اهل تسنن ذکرشده است.

صحيح البخاري - البخاري - ج ٤ - ص ٢٠٨ وج ٥ - ص ١٢٩ ؛ **صحيح مسلم** - مسلم النيسابوري - ج ٧ - ص ١٢٠ -١٢١ ؛ **سنن ابن ماجة** - محمد بن يزيد القزويني - ج ١ - ص ٤٢ -٤٣ ح١١٥ وص ٤٥ ح١٢١ وج ٥ - ص ٣٠١ - ٣٠٢ ح٣٨٠٨ ؛ **سنن الترمذي** - الترمذي - ج ٥ - ص ٣٠٤ ح٣٨١٣ و٣٨١٤ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ١ - ص ١٧٠ وص ١٧٣ -١٧٥ وص ١٧٧ وص ١٧٩ وص ١٨٢ -١٨٥ وص ٣٣٠ -٣٣١ وج ٣ - ص ٣٢ وص ٣٣٨ وج ٦ - ص ٣٦٩ وص ٤٣٨ ؛ **فضائل الصحابة** - النسائي - ص ١٣ -١٤ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ٢ - ص ٣٣٧ وج ٣ - ص ١٠٨ -١٠٩ وص ١٣٢ -١٣٤ ؛ **السنن الكبرى** - البيهقي - ج ٩ - ص ٤٠ ؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ٩ - ص ١٠٩ - ١١١(باب منزلته رضي الله عنه) وص ١١٩ - ١٢٠(باب جامع في مناقبه رضي الله عنه) ؛ **عمدة القاري** - العيني - ج ١٦ - ص ٢١٤ وج ١٨ - ص ٤٦ -٤٧ ح٤٤١٦ ؛ **مسند أبي داود الطيالسي** - سليمان بن داود الطيالسي - ص ٢٨-٢٩ ؛ **المصنف** - عبد الرزاق الصنعاني - ج ٥ - ص ٤٠٥ -٤٠٦ ح٩٧٤٥ وج ١١ - ص ٢٢٦ ح ٢٠٣٩٠ ؛ **مسند الحميدي** - عبد الله بن الزبيرالحميدي - ج ١ - ص ٣٨ ح٧١ ؛ **مسند ابن الجعد** - علي بن الجعد بن عبيد - ص ٣٠١ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ٧ - ص ٤٩٦ ح ١١و١٢ و١٣ و١٤ و١٥ و ج ٨ - ص ٥٦٢ ح ٤ ؛ **مسند ابن راهويه** - إسحاق بن راهويه - ج ٥ - ص ٣٦ -٣٧ ح٥ - ٢١٣٩ ؛ **مسند سعد بن أبي وقاص** - أحمد بن إبراهيم الدورقي -ص٥١ ح ١٩ وص ١٠٣ ح٤٩ وص ١٣٦ ح٧٥ وص ١٣٩ ح٨٠ وص ١٧٤ -

⇐

تو نسبت به من همانند هارون نسبت بـه موسـی هسـتی جـز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

آقای سید محمود حسینی نسب سنندجی می‌نویسد: پیامبرﷺ فرمود: یا علی راضی نمی‌شوی در نزد من مانند هارون برادر و جانشین موسی باشی؟[1]

۲- حدیث مؤاخاة

رسول گرامی اسلامﷺ به امام المتقین علی؏ فرمود:

⟹

۱۷۷ ح۱۰۰ و۱۰۱ و۱۰۲ ؛ **کتاب السنة** - عمروبن أبي عاصم - ص ۵۵۱ ح۱۱۸۸ وص ۵۸٦ -۵۸۹ ح۱۳۳۱و۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و۱۳۳٤ و۱۳۳۵ و۱۳۳٦ و۱۳۳۷ و۱۳۳۸ و۱۳۳۹ و۱۳٤۰ و۱۳٤۱ و۱۳٤۲ و۱۳٤۳ و۱۳٤٤ و۱۳٤۵ و۱۳٤٦ و ۱۳٤۷ و۱۳٤۸ و۱۳٤۹ و۱۳۵۰ و۱۳۵۱ وص ۵۹۵ -۵۹٦ ح۱۳۸۱ و۱۳۸۲ و۱۳۸۳ و۱۳۸٤ و۱۳۸۵ و۱۳۸٦ و۱۳۸۷ و ص ٦۱۰ -٦۱۱ ح۱٤۵٤ ؛ **السـنن الكبـرى** - النسـائي - ج ۵ - ص ٤٤ -٤۵ ح۸۱۳۸ و۸۱۳۹ و۸۱٤۰ و۸۱٤۱ و۸۱٤۲ و ۸۱٤۳ وص ۱۰۷ - ۱۰۸ ح۸۳۹۹ وص ۱۱۲ -۱۱٤ ح ۸٤۰۹ وص ۱۱۹ -۱۲۵ ح۸٤۲۹ و۸٤۳۰ و۸٤۳۱ و۸٤۳۲ و۸٤۳۳ و ۸٤۳٤ و۸٤۳۵ و۸٤۳٦ و۸٤۳۷ و۸٤۳۸ و۸٤۳۹ و۸٤٤۰ و۸٤٤۱ و۸٤٤۲ و۸٤٤۳ و۸٤٤٤ و۸٤٤۵ و۸٤٤٦ و۸٤٤۷ و ۸٤٤۸ و۸٤٤۹ وص ۱٤٤ -۱٤۵ ح ۸۵۱۱ وص ۲٤۰ ح ۸۷۸۰ ؛ **خصائص أمير المؤمنين(ع)** - النسائي - ص ٤۸ -۵۱ و ص ٦۱ -٦٤ وص ۷٦ -۸۵ وص ۸۸ -۸۹ وص ۱۱٦ ؛ **مسند أبي يعلى** - أبو يعلى الموصلي - ج ۱ - ص ۲۸۵ - ۲۸٦ ح ۳٤٤ وج ۲ - ص ۵۷ -۵۸ ح۱۰ -(٦۹۸) وص ٦٦ ح۲۱ -(۷۰۹) وص ۷۳ ح۳۰ -(۷۱۸) وص ۸٦ ح۵۰ -(۷۳۸) وص ۸٦ -۸۷ ح۵۱ -(۷۳۹) وص ۹۹ ح ٦۷ -(۷۵۵) وص ۱۳۲ ح۱۲۱ -(۸۰۹) وج ۱۲ - ص ۳۱۰ ح٦۸۸۳ ؛ **جزء الحميري** - علي بن محمد الحميري - ص ۲۸ وص ۳٤ ؛ **صحيح ابن حبان** - ابن حبان - ج ۱۵ - ص ۱۵ -۱٦ وص ۳٦۹ -۳۷۱ ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ۲ - ص ۱۲٦ وج ۳ - ص ۱۳۸ -۱۳۹ وج ٤ - ص ۲۹٦ -۲۹۷ وج ٦ - ص ۷۷ وص ۸۳ -۸٤ وج ۷ - ص ۳۱۱ وج ۸ - ص ۳۹ -٤۰ ؛ **المعجم الصغير** - الطبراني - ج ۲ - ص ۲۲ وص ۵۳ -۵٤ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ۱ - ص ۱٤٦ ح ۳۲۸ وص ۱٤۸ ح ۳۳۳ و۳۳٤ وج ۲ - ص ۲٤۷ وج ٤ - ص ۱۷ وص ۱۸٤ وج ۵ - ص ۲۰۳ وص ۲۲۰ -۲۲۲ وج ۱۱ - ص ٦۱ -٦۳ وج ۱۲ - ص ۱٤ -۱۵ و ص ۷۷ -۷۸ وج ۱۹ - ص ۲۹۱ وج ۲٤ - ص ۱٤٦ -۱٤۷ ح ۳۸٤ و۳۸۵ و۳۸٦ و۳۸۷ و۳۸۸ و۳۸۹.(محقق)

(۱) **محبة فينا فرض علينا**، حسيني نسب سنندجي، سيد محمود، ص ۹۹.

«أَنتَ أَخِيْ فِيْ الدُنْيَا وَ الْآخِرَةَ»؛(۱)

---

(۱) درروايات بسياري رسول خداﷺ حضرت عليﷺ را بعنوان برادرخود به مسلمانان معرفي كرده‌اند وحضرت عليﷺ نيزدرروايات ديگري خود را برادرپيامبراكرمﷺ معرفي كرده‌اند كه اين روايات با تعابيرمختلفي دركتب اهل تسنن موجود است:

سنن، الترمذي، ج ۲، ص ۲۹۹،(درچاپ صاوي ج ۱۳، ص ۱۹٦) وج ٥ - ص ۳۰۰ ح۳۸۰٤ ؛ **سنن ابن ماجة** - محمد بن يزيد القزويني - ج ۱ - ص ٤٤ ح۱۲۰ ؛ **السنن الكبرى** - النسائي - ج ٥ - ص ۱۰٦ -۱۰۷ ح۸۳۹٥ وص ۱۲٦ ح۸٤٥۲ وص ۱۲٥ -۱۲٦ ح۸٤٥۱ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ۳ - ص ۱۱۱ -۱۱۲ وص ۱٤ ؛ **خصائص أمير المؤمنين(ع)** - النسائي - ص ٤٦ وص ۸٦ -۸۷ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۱٥۹ وص ۲۳۰ ؛ **مسند أبي يعلى** - أبويعلى الموصلي - ج ۱ - ص ۳٤۷ ح٤٤٥ وص ٤۰۲ -٤۰۳ ح٥۲۸ وج ٤ - ص ۲٦٦ -۲٦۷ ح۲۳۷۹ ؛ **تاريخ الطبري** - الطبري - ج ۲ - ص ٥٦ وص ٦۲ -٦٤ ؛ **المعجم الكبير**- الطبراني - ج ۱ - ص ۳۱۹ (عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه عن جده) ح ۹٤۹ وج ۱۲ - ص ۳۲۱ ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ٥ - ص ۳٤۳ ؛ **الاستيعاب** - ابن عبد البر- ج ۳ - ص ۱۰۹۸ -۱۰۹۹ ؛ **علل الدارقطني** - الدارقطني - ج ۹ - ص ۲۰٥ ح۱۷۲۳ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ۷ - ص ٥۰۷ ح۷۸ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ۷ - ص ٤۹۷ ح۱٦ وص ٤۹۸ ح۲۱ ؛ الطبقات الكبرى - محمد بن سعد - ج ۱ - ص ۱۸۷ وج ۲ - ص ۲۳ و**العثمانية** - الجاحظ - ص ۲۹۸ -۳۰۰ وص ۳۰۳ - ۳۰٤ ؛ **مسند أبي حنيفة** - أبونعيم الأصبهاني - ص ۲۱۱ - ۲۱۲ ؛ **كتاب السنة** - عمروبن أبي عاصم - ص ٥۸٤ ح۱۳۲٤ ؛ **فضائل أمير المؤمنين×** - ابن عقدة الكوفي - ص ٥۲ ؛ **المناقب** - الموفق الخوارزمي - ص ۷ -۸ وص ۳۹ -٤٦ ح۸ وص ۱۹۸ -۲۰۲ وص ۲۲۲ -۲۲۸ وص ۳۱۳ - ۳۱٥ ح ۳۱٤ ؛ **الكامل** - عبد الله بن عدي - ج ۲ - ص ۱۸۷ وص ٦۲ وج ٥ - ص ۳٥ وج ٦ - ص ۸۳ -۸٤ وج ۷ - ص ۱۳۲ ٦۳ ؛ **تاريخ بغداد** - الخطيب البغدادي - ج ۷ - ص ۳۹۸ ح۳۹۱۹ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر- ج ۱٤ - ص ۱۷۲ -۱۷٤ وج ٤۲ - ص ۱۸ وص ٥۲ وص ٤٦ -٥۳ وص ٥۹ -٦۲ وص ٤۳۱ -٤۳٦ وج ٥٦ - ص ۷۲ -۷۳ ح۷۰۳٦ ؛ **ذيل تاريخ بغداد** - ابن النجار البغدادي - ج ٥ - ص ۸۹ ؛ **الامامة والسياسة** - ابن قتيبة الدينوري، تحقيق الزيني - ج ۱ - ص ۱۷ -۱۹ وص ۲۸ -۲۹ ؛ **مناقب علي بن أبي طالب(ع) وما نزل من القرآن في علي(ع)** - أبي بكرأحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني - ص ۲۸۹ -۲۹۱ ح٤٥۷ وص ۱۰۰ -۱۰۲ ح۱۰۲ وص ۹۹ -۱۰۰ ح۹۸ وص ۱۲۷ -۱۲۹ ح۱٦۱ وص ۲۸۷ -۲۹۱ ح٤٥٥؛ **البداية والنهاية** - ابن كثير- ج ۳ - ص ۲۷۷ - ۲۷۸ (فصل في مؤاخاة النبي صلى الله عليه وسلم بين المهاجرين والأنصار) ؛ **نظم دررالسمطين** - الزرندي الحنفي - ص ۸۲ -۸۳ ؛ **إمتاع الأسماع** - المقريزي - ج ٥ - ص ۱۷٦ -۱۷۸ ؛ **الآحاد والمثاني** - الضحاك - ج ۱ - ص ۱٤۸ ح۱۷۸ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ۲ - ص ۲۸۷ وج ۱۳ - ص ۲۲۸ وص ۲۰۰ وص ۲۱۲ و ص ۲۱۰ -۲۱۱ (اما خبرالوزارة) وص ۲٤٤ -۲٤٥ وج ۲۰ - ص ۲۸٦ ح ۲۷۳ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ۱ - ص ۱۸۹ ح [۲] وص ۳۱۱ -۳۱۲ الباب الحادي والثلاثون في تفسيرقوله تعالى :(وأنذرعشيرتك الأقربين

⟸

تو برادر من در دنیا و آخرت هستی؛ پیامبرﷺ فرمود:

بهترین برادرانم علی‌؈ است.[(۱)]

۳- حدیث علم

از سخنان معروف رسول اکرمﷺ است که فرمود:

«أنا مَدِينَة العلمْ وَ عَلِيٌ بابهَا»؛[(۲)]

⇒

) وص ۱۹۳ وص ۳۷۰ –۳۷۳ ح٦ وص ۲٤۱ –۲٤۲ ح ۱۵ وص ٤۱٦ –٤۱۷ ح۳ وج ۲ - ص ۷۲ ح ۲۱ وص ۱۵۷ ح ٤٤۲ وص ۲۸۸ (المودة السادسة) في أن عليا عليه السلام أخورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ووزيره وأن طاعته طاعة الله تعالى [۸۲۲] وص ۲۹۱ ح ۸۳۳ وص ۲۹۹ ح۸۵۵ ؛ **كنزالعمال** - المتقي الهندي - ج ۱۱ - ص ۵۹۸ ح۳۲۸۷۹ وص ٦۰۸ ح۳۲۹۳۹ وص ٦۰۹ ح۳۲۹٤۷ وص ٦۱۰ –٦۱۱ ح۳۲۹۵۵ وص ٦۲٤ ح۳۳۰٤۳ وج ۱۳ - ص ۱۱٤ ح۳٦۳۷۱ وص ۱۲۲ ح۳٦۳۸۹ وص ۱۲۹ ح۳٦٤۱۰ وص ۱۳۱ –۱۳۳ ح۳٦٤۱۹ وص ۱۳۸ ح۳٦٤۳۵ وص ۱٤۰ ح۳٦٤٤۰ وص ۱٤۹ ح۳٦٤٦۵ وص ۱۵۰ ح ۳٦٤٦۸ وص ۱۷٤ –۱۷۵ ح۳٦۵۲۰ ؛ **ميزان الاعتدال** - الذهبي - ج ۱ - ص ٤۳۲ –٤۳۳ وص ۵۵۰ ح۲۰٦۸ وج ۲ - ص ۷۵ –۷٦ ح۲۸۹۰ وج ۳ - ص ۳۹۹ ح٦۹۲۷ وج ٤ - ص ۳۱۸ ؛ **لسان الميزان** - ابن حجر - ج ۲ - ص ۳۱۸ ح۱۲۹٦ وص ٤۸٤ وج ٤ - ص ٤۸۰ –٤۸۱ ؛ **تهذيب التهذيب** - ابن حجر - ج ۷ - ص ۲۹٦ –۲۹۷ ؛ **تهذيب الكمال** - المزي - ج ۹ - ص ۱٤٦ –۱٤۷ وج ۲۰ - ص ٤۸۳ –٤۸٤ وج ۲۲ - ص ۵۱٤ ؛ **البداية والنهاية** - ابن كثير - ج ۳ - ص ۳٦ وج ۷ - ص ۳۷۱ حديث المؤاخاة ؛ **السيرة النبوية** - ابن كثير - ج ۱ - ص ٤۳۱ –٤۳۲ ؛ **تحفة الأحوذي** - المباركفوري - ج ۱۰ - ص ۱۵۲ –۱۵۳ ؛ **حديث خيثمة** - خيثمة بن سليمان الأطرابلسي - ص ۱۹۹ ؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ۸ - ص ۳۰۲ - ۳۰۳ ﴿باب معجزته صلى الله عليه وسلم في الطعام وبركته فيه﴾ ؛ **الفصول المهمة في معرفة الأئمة** - ابن الصباغ - ج ۲ - ص ۱۱۸۳ ؛ **نظم درر السمطين** - الزرندي الحنفي - ص ۹٤ –۹۸ ؛ **الدرر** - ابن عبد البر - ص ۸۹ –۹٦ ؛ **فيض القدير شرح الجامع الصغير** - المناوي - ج ٤ - ص ٤٦۸ ح۵۵۸۹ ؛ **ترجمة الامام الحسين×** - ابن عساكر - ص ۱۹۳ –۱۹٦ ح۱۷۳ ؛ **الجرح والتعديل** - الرازي - ج ۵ - ص ۲۰ ح۹۱.(محقق)

(۱) اسدالغابة، ج ۳، ص ۷۲

(۲) این روایت با عبارات درکتب اهل تسنن موجود است. **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ۳ - ص ۱۲٦ – ۱۲۷ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ۱۱ - ص ۵۵ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ٤۲ - ص ۳۷۸ –۳۸۱ ؛

⇐

من شهر علم هستم و علی درب آن است.

فخر رازی در کتاب تفسیر خود و نیز ابی حیان اندلسی در کتاب تفسیر «البحر المحیط» ذیل آیه مباهله در مسئله سوم چنین می‌نویسند:

حضرت رسول اکرمﷺ فرمود:

«من اراد أن یری آدم في علمه و نوحاً في طاعته و ابراهیم في خلته و موسی في هیبته و عیسی في صفوته فلینظر الی علي بن ابي طالب»[1]

⇒

تاریخ بغداد - الخطیب البغدادي - ج ۳ - ص ۱۸۱ ح ۱۲۰۳ وج ۵ - ص ۱۱۰ ح ۲۵۰۲ وج ۷ - ص ۱۸۱ - ۱۸۲ ح ۳۶۱۳ وج ۱۱ - ص ۴۹ - ۵۱ ؛ **المناقب** - الموفق الخوارزمي - ص ۸۲ - ۸۳ ح ۶۹ ؛ **الفایق في غریب الحدیث** - جارالله الزمخشري - ج ۲ - ص ۱۶ ؛ **الاستیعاب** - ابن عبد البر - ج ۳ - ص ۱۱۰۲ ؛ **عمدة القاري** - العیني - ج ۱۶ - ص ۲۱۵ ؛ **مجمع الزوائد** - الهیثمي - ج ۹ - ص ۱۱۴ (باب في علمه رضي الله عنه) ؛ **کشف الخفاء** - العجلوني - ج ۱ - ص ۲۰۳ - ۲۰۵ ح ۶۱۸ ؛ **فیض القدیر شرح الجامع الصغیر** - المناوي - ج ۳ - ص ۶۰ - ۶۱ ح ۲۷۰۵ ؛ **تذکرة الموضوعات** - الفتني - ص ۹۵ ؛ **کنز العمال** - المتقي الهندي - ج ۱۳ - ص ۱۴۷ - ۱۴۸ ح ۳۶۴۶۳ ؛ **الجامع الصغیر** - جلال الدین السیوطي - ج ۱ - ص ۴۱۵ ح ۲۷۰۵ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحدید - ج ۷ - ص ۲۱۹ - ۲۲۰ ؛ **فتح الملك العلی** - أحمد بن الصدیق المغربي - ص ۱ - ۴ ؛ **میزان الاعتدال** - الذهبي - ج ۲ - ص ۲۵۱ ؛ **تهذیب الکمال** - المزي - ج ۱۸، ص ۷۶ - ۷۷ وص ۷۹ ؛ **أسد الغابة** - ابن الأثیر - ج ۴ - ص ۲۲.(محقق)

(۱) این روایت با عبارات مختلف در کتب اهل تسنن موجود است: **تاریخ مدینة دمشق** - ابن عساکر - ج ۴۲ - ص ۳۱۳ وص ۲۸۸ ؛ **تفسیر البحر المحیط** - أبي حیان الأندلسي - ج ۲ - ص ۵۰۳ - ۵۰۴ ؛ **تفسیر الرازي** - الرازي - ج ۸ - ص ۸۵ - ۸۷ ؛ **شواهد التنزیل** - الحاکم الحسکاني - ج ۱ - ص ۱۳۶ - ۱۳۷ ح ۱۴۷ وص ۱۰۳ ح ۱۱۷ وص ۱۰۰ ح ۱۱۶ ؛ **المناقب** - الموفق الخوارزمي - ص ۸۳ ح ۷۰ ؛ **فتح الملك العلی** - أحمد بن الصدیق المغربي - ص ۶۹ - ۷۰ ؛ **کنز العمال** - المتقي الهندي - ج ۱۱ - ص ۶۳۴ - ۶۳۵ ح ۳۳۰۹۰ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحدید - ج ۷ - ص ۲۲۰ ؛ **ینابیع المودة لذوي القربی** - القندوزي - ج ۲ - ص ۴۸۶ ح ۳۶۸ وص ۳۰۶ - ۳۰۷ ح ۸۷۴ وص ۱۸۳ ح ۵۲۷ وج ۱ - ص ۳۶۳ ح ۳؛ **مناقب علي بن أبي طالب(ع) وما نزل من القرآن في علي(ع)** - أبي بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهاني - ص ۱۴۷ - ۱۴۸(الفصل الثالث عشر تشبیهه بالأنبیاء والصالحین) وص ۱۴۷

⇐

«کسی که می‌خواهد بـه علـم آدم و طاعـت نـوح و بردبـاری ابراهیم و بزرگواری موسی و زهد و پارسایی عیسی بنگرد، باید به سیمای علی بنگرد».

از این روایـات و پـس از ارزیـابی عمیـق و صـحیح، روشـن مـی‌شـود کـه پیامبرﷺ علیؑ را بعنوان امام بعد از خود معرفی کرده است، باتوجـه بـه اینکـه گفتار پیامبرﷺ از وحی سر چشمه می‌گیرد، و اظهـار محبـت‌هـای آن حضـرت، حساب شده و بر اساس موازین جهان بینی اسلامی است و همه و همه بـرای مـا ثابت می‌کنند که تنها علیؑ جانشین پیامبرﷺ است و این خلعت شـریف فقـط ویژهٔ قامت پاک و مبارک آن امام همام اسـت، در خبـر از پیـامبر اکـرمﷺ آمـده است که بهشت، مشتاق است به سه نفر: به علی و عمار و سلمان.[1]



⇒

ح۱۷۹ ؛ **مطالب السؤول في مناقب آل الرسول** عليهم السلام - محمد بن طلحة الشافعي - ص ۱۲۹.(محقق)

(۱) قال رسول اللهﷺ : «إن الجنّة تشتاق الي ثلاثة: علي وعمار وسلمان ...»

این روایت با عبارات مختلف در کتب دیگراهل تسنن نیزذکرشده است:

سنن ترمذي، ج ۵، ص ۳۲۲، مناقب سلمان فارسي، ح ۳۸۸٤؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ٦ - ص ۲۱۵(من أخبارسلمان ووفاته) ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ۷ - ص ۳۰۵ ؛ **تحفة الأحوذي** - المباركفوري - ج ۱۰ - ص ۲۰۲ ؛ **مسند أبي يعلى** - أبو يعلى الموصلي - ج ۵ - ص ١٦٤ ح۲۷۷۹ وص ١٦٥ – ١٦٦ ح۲۷۸۰ وج ۱۲ - ص ۱٤۲ – ١٤٤ ح٦٧٧٢ ؛ **طبقات المحدثين بأصبهان** - عبد الله بن حبان - ج ۱ - ص ۲۰۵ وص ٤٤٥ –٤٤٦ ح(۷۲) ؛ **ذكر أخبارإصبهان** - الحافظ الأصبهاني - ج ۱ - ص ٤٩ وج ۲ - ص ۳۲۸ ؛ **نظم دررالسمطين** - الزرندي الحنفي - ص ۱۰۸(ذكرجامع مناقبه(رض)) ؛ **جواهرالمطالب في مناقب الإمام علي(ع)** - ابن الدمشقي - ج ۱ - ص ۲۲۷ ؛ **انساب الأشراف** - البلاذري - ص ۱۲۲ ح٨٤ ؛ **وقعة صفين** - ابن مزاحم المنقري - ص ۳۲۳ ؛ **تهذيب الكمال** - المزي - ج ۱۱ - ص ۲۵۱ وج ۲۱ - ص ۲۲۲ وج ۳۳ - ص ۳۰۷ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ۱۰ - ص ٤٥١ وج ۲۱ - ص ٤۱۱ وج ٤۳ - ص ۳۸۵ –۳۸٦ ح ۹۲٤۲و۹۲٤۳ و ۹۲٤٤ و ۹۲٤۵ وج ٦۰ - ص ۱۷۵ –۱۷۷ ح ۱۲٤۲٤و۱۲٤۲۵ و۱۲٤۲٦ و۱۲٤۲۷ و۱۲٤۲۸ و۱۲٤۲۹ ؛ میزان الاعتدال - الذهبي - ج ۱ - ص ۲۵۰ ؛ **سيرأعلام النبلاء** -



⇐

محمد صلی الله علیه و آله با علي از نـور واحـد | درون مهـد هـزاران پـرده بودنـد
چو قمر و مه کـه بـیرون آیـد از ابـر | نقـاب از روي زيبـا بـر گشـودند
دو مظهـر بـود در اظهـار يـک نـور | بـما نـور خـدا ظـاهر نمودنـد

ولایت

ولایت در لغت بمعنی قُرب، نصرت، تولی، تملک، خطه و تصرف، آمده است و یکی از بخش‌های مهم و عظیم اسلام است که جامعهٔ بشری از آن غافلند در حالی که امامت و ولایت با نبوت ، هم به توحید متصل است. اکثریت مسلمین مسیرشان را از اهلبیت علیهم السلام و ولایت جدا کرده‌اند و نمی‌دانند که موضوع خلافت و جانشینی بلا فصل رسول صلی الله علیه و آله أمری انتخابی نیست بلکه این مسئله بر اساس نیاز فطری انسانها و به أمر و معرفی و نصب پروردگار واقع شده است. انسان در هر زمان نیازمند امام و پیشوایی است عادل و مبرا از معصیت همچنان که از قدیم الایام گفته



الذهبي - ج ۱ - ص ۳۵۴ – ۳۵۵ وص ۴۱۳ وص ۵۴۰ – ۵۴۱ ؛ **تاريخ الاسلام** - الذهبي - ج ۳ - ص ۵۷۴ ؛ **تاريخ الاسلام** - الذهبي - ج ۳ - ص ۵۱۴ و۵۱۵ ؛ **المختصر من تاريخ ابن الدبيثي** - الذهبي - ص ۲۸ ح۹۳ ؛ **الوافي بالوفيات** - الصفدي - ج ۱۰ - ص ۱۷۴ ؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ۹ - ص ۱۵۵ – ۱۵۶ وص ۳۰۷ وص ۳۳۰ و ص ۳۴۴ ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ۱۱ - ص ۶۳۹ (الفصل الثالث في ذكر الصحابة رضوان الله عليهم أجمعين) ح۳۳۱۱۲ وص ۷۵۴ ح۳۳۶۷۱ و۳۳۶۷۲ و۳۳۶۷۳ و۳۳۶۷۴ و۳۳۶۷۵ وج ۱۳ - ص ۲۵۶ – ۲۵۷ ح۳۶۷۵۷ و۳۶۷۵۸ و۳۶۷۵۹ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** – القندوزي، ج ۱، ص ۳۷۸ – ۳۷۹ ح۱۸ وج ۲ - ص ۴۰۲ [الحديث] التاسع والثلاثون ؛ **أسد الغابة** - ابن الأثير - ج ۲ - ص ۳۳۰ – ۳۳۱ ؛ **البداية والنهاية** - ابن كثير - ج ۷ - ص ۳۴۵. (محقق)

شده که دنیا نباید از مردان خاص خدا خالی باشد؛ زیرا اگر بخاطر وجود مقدس این خاصان درگاه أحدیت نباشد، دنیا ارزشی نداشت و چیزی به اسم زندگی وجود نداشت.

پس در هر عصر زمانی انسانها نیاز به راهنما و پیشوایی معصوم هستند که اکثر علمای اهل سنت به این حدیث شریف یقین و باور دارند که می‌فرماید:

«مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ امام مَاتَ مَيْتَةَ الجَاهِلِيَّةِ»[1]

«هر کس بمیرد و امام نداشته باشد مرگش مرگ جاهلیت است».

همین بیان ما را به سمت کاوش در شناخت مقام والای امامت و ولایت سوق می‌دهد و این که هر سه معرفت(توحید) و (نبوت)و (امامت) مکمل یکدیگرند و در مکتب تشیع ولایت و امامت یکی از اصول دین و امتداد توحید

---

(۱) این روایت با عبارات مختلف برضرورت وجود امام براي مسلمانان درهرزمان دلالت دارد که درکتب اهل تسنن ذکرشده است:

مسند احمد، ج ٤، ص ٩٦؛ **صحيح ابن حبان** - ابن حبان - ج ١٠ - ص ٤٣٤ ؛ **العثمانية** - الجاحظ - ص ٣٠١ ؛ **علل الدارقطني** - الدارقطني - ج ٧ - ص ٦٣ - ٦٤ ح١٢١٤ ؛ **كتاب السنة** - عمروبن أبي عاصم - ص ٤٨٩ ح١٠٥٧ ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ١ - ص ١٠٣ ح٤٦٣ و٤٦٤ وص ٢٠٧ - ٢٠٨ ح١٠٣٧ وج ٦ - ص ٦٥ ح١٤٨٦٢ و ١٤٨٦٣ ؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ٥ - ص ٢٢٥ ؛ **مسند أبي داود الطيالسي** - سليمان بن داود الطيالسي - ص ٢٥٩(زيد بن أسلم عن ابن عمررضي الله عنهم) ؛ **مسند أبي يعلى** - أبو يعلى الموصلي - ج ١٣ - ص ٣٦٦ ح٧٣٧٥ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ٤ - ص ٩٦ ؛ **مسند الشاميين** - الطبراني - ج ٢ - ص ٤٣٧ - ٤٣٨ ح١٦٥٤ ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ٦ - ص ٧٠ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ١٩ - ص ٣٨٨ ؛ **المعيار والموازنة** - أبو جعفر الإسكافي - ص ٢٤ و٣٢١ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ١ - ص ٣٥٠ - ٣٥١ ح [٥] وج ٣ - ص ٣٧٢ ح(٣) وص ٤٥٦ ح(١٦)(محقق).

و نبوت است که بر هر فرد مسلمان تکلیف شرعی است که دربارهٔ این اصل مهم اعتقادی تحقیق کند و گمان نبرد که مسئله امامت یک حادثه تاریخی بوده که در گذشته اتفاق افتاده و حالا اگر کسی هم از تاریخ و حوادث گذشته بی‌اطلاع باشد بجایی برنمی‌خورد. بلکه موضوع ولایت اهلبیت‌علیهم‌السلام مسأله‌ای است که همواره تا قیامت ادامه دارد و زمین بدون وجود آنها برپا نخواهد بود.

حال أهل تسنن بر این عقیده‌اند که همینکه مسلمان، نبوت را قبول کند کافیست و امامت اصلا جزو اصول دین نمی‌باشد و قبول کردن آن جزو مهمات دین اسلام و اصول دین و فروع دین نیست. حال با توجه به نظرات این برادران باید بگویم که نبوت و ولایت مکمل یکدیگرند. برای مثال اگر کسی اصول دین را قبول کند و ایمان به آن داشته باشد اما اگر نماز که ستون دین و نور چشم رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد را بجا نیاورد ایمان به قبول دین وی ارزشی ندارد، زیرا این نماز است که ارتباط بین بنده و خالق را برقرار می‌کند ولو اینکه نماز جزو فروع دین می‌باشد. انبیاء (نبوت) همانند دریایی می‌باشد که شما از دور نظاره‌گر آن می‌باشید ولی فقط می‌توانید ساحل آن را مشاهده کنید حال اگر یک کشتی باشد می‌توان با همین وسیله تمام دریا را گشت و از تمام نقاط دریا دیدن کرد حال با داشتن چنین وسیله‌ای می‌توان با تمام اعماق دریا آشنا شد و این دریا را بهتر شناخت و آگاهی بهتر پیدا کرد. پس برادران من ولایت همین کشتی است که اگر بخواهی دریای نبوت را بهتر بشناسی باید سوار بر کشتی شده و الا فقط

اسمی از دریا را شنیده‌ای بنابراین باید گفت: که اعتقاد به اصول و فروع بدون اعتقاد به ائمه علیهم السلام ارزشی ندارد.

آیهٔ ولایت بزرگترین دلیل برای ولایت عامهٔ علی علیه السلام

یکی از دلایل روشنی که بر ولایت عامهٔ امیر المؤمنین علیه السلام و امامت وپیشوائی الاهی آنحضرت دلالت می‌کند آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده یعنی آیه شریفه: ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾

علاوه بر مآخذ و کتب شیعه، مصادر و مراجع مهم و فراوان تفسیری و حدیثی و تاریخی و أدبی اهل سنت جملگی بر آنند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام به شرحی که اجمالاً توضیح داده می‌شود نازل شده است.[1]

---

(۱) **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ٦ - ص ٢١٨ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ١ - ص ٣٢٠ - ٣٢١ ح٩٥٥ ؛ **معرفة علوم الحديث** - الحاكم النيسابوري - ص ١٠٢ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ١٣ - ص ٢٧٧ ؛ **نظم درر السمطين** - الزرندي الحنفي - ص ٢٣ - ٢٤ وص ٨٥ - ٨٨ ؛ **تخريج الأحاديث والآثار** - الزيلعي - ج ١ - ص ٤٠٩ - ٤١٠ ح٤٢٠ وج ٢ - ص ٢٣٧ - ٢٣٨ ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ١٣ - ص ١٠٨ ح٣٦٣٥٤ وج ١٥ - ص ١٠٢ ح٤٠٢٦٦ ؛ **زاد المسير** - ابن الجوزي - ج ٢ - ص ٢٩٢ وص ٢٩٢ ؛ **تفسير الرازي** - الرازي - ج ١٢ - ص ٢٦(القول الثاني : أن المراد من هذه الآية شخص معين ، وعلى هذا ففيه أقوال) ؛ **تفسير القرطبي** - القرطبي - ج ٦ - ص ٢٢١(المسألة الثانية) ؛ **تفسير الجلالين** - المحلي ، السيوطي - شرح ص ٣٣٧ - ٣٣٨ ؛ **الدر المنثور** - جلال الدين السيوطي - ج ٢ - ص ٢٩٣ - ٢٩٤(قوله تعالى(انما وليكم الله ورسوله)) ؛ لباب النقول - السيوطي - ص ٩٣(قوله تعالى *(إنما وليكم الله)) وص ٨١(قوله تعالى : *(إنما وليكم الله)) ؛ **فتح القدير** - الشوكاني - ج ٢ - ص ٥٣(قال في قوله(إنما وليكم الله ورسوله)) ؛ **تفسير الآلوسي** - الآلوسي - ج ٦ - ص ١٦٧ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ٤٢ - ص ٣٥٦ - ٣٥٧ وج ٤٥ - ص ٣٠٣ ؛ **انساب الأشراف** - البلاذري - ص ١٤٩ - ١٥٠ ؛ **الكشاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل** - الزمخشري - ج ١ - شرح ص ٦٢٣ - ٦٢٤ ؛ **مناقب علي بن أبي طالب(ع) وما نزل من القرآن في علي(ع)** - أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني - ص ١٢٧ - ١٣٣ ح١٦١ وص ٢٣٣ - ٢٣٨ قوله

⟸

چگونگی حادثه‌ای که نزول آیه شریفه ولایت را درپی داشت، هر چند در کتب تفسیر، حدیث و تاریخ، نقل نشده اما بطور اجمال از مجموع آنها این محصل را می‌توان بدست آورد:

سائلی بر جمیع مسلمین در مسجد وارد شده، اظهار حاجت نمود، اما کسی به او چیزی نداد، پس دستها به آسمان برداشت و عرضه داشت: بار الها به مسجد پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله آمده و میان این جمع اظهار مسکنت نمودم ولی کسی به من چیزی نداد، علی علیه السلام که بنماز مشغول و در حال رکوع بود، باشنیدن شکوهٔ سائل، دست از سر زانو بسمت سائل گرفت و با باز گذاشتن انگشت کوچک و بستن

⟸

تعالى :(إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون * ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون) ح ۳۳۵ و۳۳۶ و۳۳۷ و۳۳۸ و۳۳۹ و۳۴۰ و۳۴۱ و۳۴۲ و۳۴۳ و ۳۴۴ ؛ تفسير البيضاوي - البيضاوي - ج ۲ - ص ۳۳۸ -۳۴۰ (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا) ؛ **تفسير النسفي** - النسفي - ج ۱ - ص ۲۸۹ (وهم راكعون) ؛ **تفسير البغوي** - البغوي - ج ۲ - ص ۴۷ ؛ **شواهد التنزيل** - الحاكم الحسكاني - ج ۱ - ص ۲۰۹ -۲۴۹ ح ۲۱۶ تا ۲۴۳ ؛ **تفسير السمعاني** - السمعاني - ج ۲ - ص ۴۷ -۴۸ قوله تعالى -(إنما وليكم الله ورسوله) ؛ **تفسير الواحدي** - الواحدي - ج ۱ - ص ۳۲۵ -۵۵ *(إنما وليكم الله ورسوله) ؛ **أسباب نزول الآيات** - الواحدي النيسابوري - ص ۱۳۳ -۱۳۴ قوله تعالى :(إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا) ؛ **تفسير الثعلبي** - الثعلبي - ج ۴ - ص ۸۰ -۸۱ ؛ **تفسير ابن زمنين** - أبي عبد الله محمد بن عبد الله بن أبي زمنين - ج ۲ - ص ۳۳ - ۳۴ (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا) ؛ **تفسير السمرقندي** - أبو الليث السمرقندي - ج ۱ - ص ۴۲۳ -۴۲۴ سورة المائدة الآيات ۵۵ - ۵۶ قوله تعالى *(إنما وليكم الله ورسوله) ؛ أحكام القرآن - الجصاص - ج ۲ - ص ۵۵۷ باب العمل اليسير في الصلاة قال الله تعالى :(إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون) ؛ **التسهيل لعلوم التنزيل** - الغرناطي الكلبي - ج ۱ - ص ۱۸۱ (إنما وليكم الله) ؛ **المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز** - ابن عطية الأندلسي - ج ۲ - ص ۲۰۸ -۲۰۹ سورة المائدة ۵۵ ۵۶ ۵۷ الخطاب بقوله *(إنما وليكم الله) ؛ **تفسير ابن كثير** - ابن كثير - ج ۲ - ص ۷۳ -۷۴ وقوله " الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة.(محقق)

انگشتان دیگر به او فهمانید که انگشتری گرانبها را که (سهمیه وی از غنایم یکی از جنگها با دشمنان اسلام بود) از انگشت او بر گیرد، سائل نیز آنرا گرفت، پس از دقایقی چند رسول خداﷺ بسوی مسجد رهسپار شده، در خارج از مسجد به سائل برخورد نمود، از او پرسید: آیا کسی به تو چیزی داد؟ پاسخ داد: بلی یا رسول الله، پرسید چه کسی؟ سائل برابر جمع مسجدیان آمده با دست خود علیؑ را نشان داد، این بار رسول خداﷺ پرسید: در چه حال و به چه کاری مشغول بود؟ پاسخ داد: در حال رکوع بود که این انگشتری را به من داد. در این حال رسول خداﷺ صدا را به تکبیر بلند کرد، و آیه ۵۵ سوره مائده را که پس از وقوع این حادثه و به مناسب آن بر حضرتﷺ وحی شده بود بر مردم تلاوت فرمود: مفاد آیهٔ شریفه چنین می‌باشد: همانا ولی و حاکم بر شما خدا و رسول و مؤمنانی هستند که اقامهٔ نماز می‌کنند و در حال رکوع انفاق می‌کنند.

کلمهٔ (ولی) را با توجه به نوع ولایت خدا و رسول، برخلق، و دلائل فراوان لغوی و حدیثی دیگر جز به (ولایت مطلقه و عامه) و حکومت بر خلق، نمی‌توان تفسیر دیگری نمود.

برخی چنین شبهه نموده‌اند که (الذین آمنوا) جمع است و علیؑ یک نفر بیش نبود، ابوالقاسم جار الله زمخشری حنفی أدیب و محدث و مفسر بزرگ در تفسیر (کشاف) خود جلد یکم[1] صفحه ۴۲۲ درباره این آیه و روایاتی که در شأن

نزول آیه شریفه نازل شده و علیﻉ را مصداق آن معرفی کرده چنین جواب می‌دهد:

«فان قلت: کیف صح ان یکون لعليﻉ واللفظ جماعة؟ قلت: جيئي به علي لفظ الجمع و ان كان السبب فيه رَجلاً واحداً ليرغب الناس في مثل فعله فيئالوا مثل ثوابه»

حاصل آنکه: برای این به لفظ (جمع) آمده تا (جمع) را برانگیزانند و در تأسی از این چنین اعمال تحریک نماید و تعبیر دیگر در اداء بصیغه جمع ترتیب دیگران منظور است، یعنی می‌خواهد بگوید همهٔ مؤمنان به خدا، باید چنین باشند که در همه حال از افراد پریشان حال غافل نباشند.(۱)

---

(۱) مرحوم آیت الله سید شرف الدین در کتاب المراجعات در مورد این مسئله چنین می‌فرمایند:
«إن العرب يعبرون عن المفرد بلفظ الجمع، لنكتة تستوجب ذلك . ٢ - والشاهد على ذلك قوله تعالى في سورة آل عمران *(الذين قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم إيمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل) * وإنما كان القائل نعيم بن مسعود الأشجعي وحده، بإجماع المفسرين والمحدثين وأهل الأخبار، فأطلق الله سبحانه عليه وهو مفرد لفظ الناس، وهي للجماعة تعظيما لشأن الذين لم يصغوا إلى قوله، ولم يعبأوا بإرجافه، وكان أبو سفيان أعطاه عشرا من الإبل على أن يثبط المسلمين ويخوفهم من المشركين، ففعل، وكان مما قال لهم يومئذ : إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم، فكره أكثر المسلمين الخروج بسبب إرجافه، لكن النبي صلى الله عليه وآله، خرج في سبعين فارسا، ورجعوا سالمين، فنزلت الآية ثناء على السبعين الذين خرجوا معه صلى الله عليه وآله، غير مبالين بإرجاف من أرجف، وفي إطلاق لفظ الناس هنا على المفرد نكتة شريفة، لأن الثناء على السبعين الذين خرجوا مع النبي يكون بسببها أبلغ مما لو قال الذين قال لهم رجل إن الناس قد جمعوا لكم كما لا يخفى . ولهذه الآية نظائر في الكتاب والسنة وكلام العرب، قال الله تعالى : *(يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم إذ هم قوم أن يبسطوا إليكم أيديهم فكف أيديهم عنكم) * وإنما كان الذي بسط يده إليهم رجل واحد من بني محارب يقال له غورث، وقيل إنما هو عمرو بن جحاش من بني النضير، استل السيف فهزه وهم أن يضرب به رسول الله، فمنعه الله عزوجل عن ذلك، في قضية أخرجها المحدثون وأهل الأخبار والمفسرون، وأوردها ابن هشام في

⟸

اینک به تعدادی مآخـذ و مراجـع و مصـادر مختلـف حـدیثی و تفسیری و تاریخی مهم أهل سنت که در آنها بااسناد و طرق گونـاگون حـدیثی خـود- آیـهٔ ولایت را مربوط به أمیر المؤمنان علی علیه السلام شمرده‌اند توجه شود:

۱- مفسر نامی ابن جریر، **تفسیر جامع البیان**، ج ٦ ص ١٦٥

۲- واحدی نیشابوری، **اسباب النزول**، ص ١٤٨.

⟹

غزوة ذات الرقاع من الجزء الثالث من سيرته وقد أطلق الله سبحانه على ذلك الرجل، وهو مفرد لفظ قوم، وهي للجماعة تعظيما لنعمة الله عزوجل عليهم في سلامة نبيهم صلى الله عليه وآله، وأطلق في آية المباهلة لفظ الأبناء والنساء والأنفس - وهي حقيقة في العموم - على الحسنين وفاطمة وعلي بالخصوص إجماعا وقولا واحدا تعظيما لشأنهم عليهم السلام، ونظائر ذلك لا تحصى ولا تستقصى، وهذا من الأدلة على جواز إطلاق لفظ الجماعة على المفرد إذا اقتضته نكتة بيانية . ٣ - وقد ذكر الإمام الطبرسي في تفسير الآية من مجمع البيان : أن النكتة في إطلاق لفظ الجمع على أمير المؤمنين تفخيمه وتعظيمه، وذلك أن أهل اللغة يعبرون بلفظ الجمع عن الواحد على سبيل التعظيم(قال) : وذلك أشهر في كلامهم من أن يحتاج إلى الاستدلال عليه. ٤ - وذكر الزمخشري في كشافه نكتة أخرى حيث قال : فإن قلت كيف صح أن يكون لعلي رضي الله عنه واللفظ لفظ جماعة، قلت : جئ به على لفظ الجمع، وإن كان السبب فيه رجلا واحدا ليرغب الناس في مثل فعله، فينالوا مثل نواله، ولينبه على أن سجية المؤمنين يجب أن تكون على هذه الغاية من الحرص على البر والاحسان، وتفقد الفقراء حتى إن لزمهم أمر لا يقبل التأخير، وهم في الصلاة، لم يؤخروه إلى الفراغ منها. ٥ - قلت عندي في ذلك نكتة ألطف وأدق، وهي أنه إنما أتى بعبارة الجمع دون عبارة المفرد بقيا منه تعالى على كثير من الناس، فإن شانئي علي وأعداء بني هاشم وسائر المنافقين وأهل الحسد والتنافس، لا يطيقون أن يسمعوها بصيغة المفرد، إذ لا يبقى لهم حينئذ مطمع في تمويه، ولا ملتمس في التضليل فيكون منهم - بسبب يأسهم - حينئذ ما تخشى عواقبه على الاسلام، فجاءت الآية بصيغة الجمع مع كونها للمفرد اتقاء من معرتهم، ثم كانت النصوص بعدها تترى بعبارات مختلفة ومقامات متعددة، وبث فيهم أمر الولاية تدريجا تدريجا حتى أكمل الله الدين وأتم النعمة، جريا منه صلى الله عليه وآله، على عادة الحكماء في تبليغ الناس ما يشق عليهم، ولو كانت الآية بالعبارة المختصة بالمفرد، لجعلوا أصابعهم في آذانهم، واستغشوا ثيابهم، وأصروا واستكبروا استكبارا، وهذه الحكمة مطردة في كل ما جاء في القرآن الحكيم من آيات فضل أمير المؤمنين وأهل بيته الطاهرين كما لا يخفى، وقد أوضحنا هذه الجمل وأقمنا عليها الشواهد القاطعة، والبراهين الساطعة في كتابينا - سبيل المؤمنين - وتنزيل الآيات - والحمد لله على الهداية والتوفيق. **المراجعات** - السيد شرف الدين - ص ٢٣٢ -٢٣٥.(محقق)

۳- فخر رازی، **التفسیر الکبیر**، ج۳، ص ٤۳۱.

٤- ابن صباغ مالکی، **الفصول المهمه**، ص ۱۲۳.

٥- ابوالبرکات، **تفسیر**، ج ۱ ص ٤۹٦.

٦- ابن طلحهٔ شافعی، **مطالب السئول**، ص۳۱.

۷- حافظ گنجی شافعی، **الکفایة**، ص ۱۰٦.

۸- محب الدین طبری، **الریاض** ج۲، ص۲۲۷.

۹- قاضی عضدایجی، **المواقف** ج ۳ ص ۲۷٦.

۱۰- ابن کثیر شامی، **تفسیر**، ج۲، ص۷۱.

۱۱- متقی هندی، **کنزالعمال**.

۱۲- قاضی ابو عبدالله الواقدی المدنی، **ذخائر العقبی**، ص۱۰۲.

۱۳- ابن البیع نیشابوری، **معرفة اصول الحدیث**، ص۱۰۲.

١٤- حافظ ابوبکر شیرازی، **فیما نزل من القرآن فی علی**

.15 حافظ ابو الفرج بن جوزی حنبلی، **ذخائر العقبی**، ص۱۰۲ و الریاض ج۲، ص ۲۷.

١٦- حافظ جلال الدین سیوطی شافعی، **الدر المنثور**، ج۲، ص۲۹۳.

۱۷- سعد الدین التفتازانی شافعی، **المقاصد**، و شرح آن ج۲، ص۲۲۸.

۱۸- ابو حیان اندلسی، **البحر المحیط**، ج ۳، ص٥١٤.

۱۹- حافظ محمد بن احمد کلبی، **التسهیل لعلوم التنزیل**، ج۱، ص۱۸۱.

۲۰- قاضی بیضاوی، **تفسیر**، ج۱، ص۳٤۵ و **مطالع الانظار**، ص٤۷۷و ٤۷۹ و بسیاری از مراجع دیگر...

نقش امام علی(ع) در احادیث

استاد محمود ابو ریه از علمای الازهر مصر در کتاب «**اضواءٌ علی السنة المحمدیه**» ص ۲۰٤، باب ما رواه کبائر الصحابه چاپ ۱۹۵۸). پس از شرح مبسوطی که در مناقب امیرالمؤمنان دارد می‌نویسد: این علی(ع) است با این همهٔ فضائل گوناگونش و با این همه تقریب و محبوبیتش در نظر رسول خدا(ص)، اگر وی هر روز فقط یک حدیث از رسول اقدس(ص) أخذ و ضبط می‌فرمود با توجه به این‌که در سراسر عمر نبوت ۲۳ سالهٔ پیغمبر(ص) از اهلبیت و ملازمان نزدیکشان بود می‌بایست در کتب حدیث اهل سنت بیش از هشت هزار حدیث از علی(ع) نقل شده باشد واین در صورتی است که ما قناعت ورزیم به روزی یک حدیث در حالیکه بخوبی همه می‌دانیم و کسی نیز انکار ندارد که علی(ع) آنچه را از پیغمبراسلام(ص) شنیده در حافظه خدا دادیشان ثبت و ضبط نموده و روایت کرده است و اگر با این قیاس بخواهیم میزانی از احادیث علی(ع) بدست آوریم باید رقم سر شاری را نام ببریم اما با همهٔ این احوال می‌بینیم که از آنحضرت در کتب حدیث عامی بیش از پنجاه حدیث صحیح روایت نمی‌کنند تازه مسلم و بخاری سی حدیث این پنجاه حدیث از نیز مقبول نمی‌شمرند.

آیا تعجب نمی‌کنید که امام علی بن ابیطالبؑ که از آغاز طفولیت تا پایان ساعت رحلت پیامبرﷺ از نزدیکترین ملازمان و اصحاب بوده پنجاه حدیث از او در کتب اهل سنت نقل شود اما از ابی هریره که در حدود سه سال از جملهٔ اصحاب رسول خداﷺ بشمار می رفت و در این سه سال نیز هر روز و هر ساعت در محضر رسول اکرمﷺ حضور نداشته از چنین شخصی ۵۳۷۴ حدیث در کتب حدیثی اهل سنت نقل نمایند؟...!

اگر سه سال ابی هریره و این مقدار حدیث را با مقدار زمان امام علیؑ تطبیق دهیم و بسنجیم باید از آنحضرت بیش از سی هزار حدیث در مجموعه‌های حدیثی عامه روایت شده باشد.

علی ابن ابیطالبؑ بزرگترین عامل اتحاد بین مسلمین و دشمن تفرقه و کینه بین آنها بوده‌اند. علامه عبدالمقال صعیدی از علمای بزرگ تسنن و استاد دانشگاه الازهر چنین می‌نویسد:

اختلاف برسر خلافت و جانشینی پیامبرﷺ، اولین اختلافی بود که بین مسلمانان پدید آمد. چون پیامبرﷺ رحلت فرمود، انصار به پیش «سعد بن عباده» رئیس قبیلهٔ (خزرج) اجتماع کردند، و خواستند که با او بیعت کنند، و او را جانشین پیامبرﷺ سازند، و ابوبکر و جمعی از مهاجرین بسوی آنان رفتند. در این جمع میان این دو فرقه برسر خلافت جدال و گفتگو در گرفت، جدال سختی که نزدیک بود میان آنان جنگ برپا گردد تا آنجا که چون برای بیعت با ابوبکر

بپاخاستند ؛ «حناب بن منذر» شمشیر برکشید، ولی عده‌ای به سویش شتافتند، و شمشیر را از دستش گرفتند.

سعد بن عباده رئیس خزرج نیز از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید، ابوبکر برایش پیغام فرستاد که پیش بیاید، و بیعت کند چه مردم و قوم او بیعت نموده‌اند و او در جواب گفت: محال است بخدا، مگر اینکه با هر آنچه نیرو در اختیار دارم بر شما بتازم، و دست و نیزهٔ خود را به خون شما رنگین سازم، و تا آنجا که زور در بازویم هست شما را با شمشیر از بین ببرم، و من خانوده‌ام و عشیره‌ام و کسانی که با من هستند با شما بجنگیم. به خدا اگر جن و انس جمع شوند من با شما بیعت نخواهم کرد، تا آنکه این موضوع را به پروردگارم عرضه داشته، و حساب خود را بدانم سپس آنها را به خاطر حفظ خون مسلمین رها کرد تا اینکه در زمان خلافت عمر بن خطاب خلیفه ثانی بی‌آنکه با وی و خلیفه اول ابوبکر بیعت کند، به طرز مشکوکی در گذشت.[۱]

جمعی از بنی هاشم نیز با ابوبکر بیعت نکردند و همچنین بعضی از صحابه نیز با او بیعت نکردند از جمله: زبیر بن عوام، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، سلمان فارسی، سعید بن عاص، براء بن عازب و ابی کعب، متوجه علی بن ابیطالب‌علیه السلام، کسی که از نظر ایمان و سابقه اول و دانا ترین مردم به قرآن و

---

(۱) تاريخ طبري، ج ۲، ص ٤٥٩، ذكر الخبر عما جري بين المهاجرين والانصار في أمر الإمارة في سقيفه بني ساعدة.(محقق)

سنت پیامبرﷺ بود کسی که تا آخرین دم با پیامبرﷺ بود و جبرئیل در غسل و کفن پیامبرﷺ به او کمک می‌کرد، شدند ... .

علی‌ﷺ ابراز عقیده و نظر خود را موجب افتراق و پراکندگی میان مسلمانان قرار نداد، و با این عمل نمونهٔ عالی و بارزی شد در تسامح و مدارا به هنگام اختلاف نظر و در گذشتن از مصالح شخصی بخاطر مصالح عمومی، اگر صحیح باشد که معتقد شویم در رأی و نظر علی مصلحتی بود که تنها به خودش باز می‌گشت ولی حقیقت این است که او خود و خاندانش برای انجام مصالح مردم از دیگران تواناتر بوده، چه بیش از همه به پیامبرﷺ نزدیک بود، و این انگیزهٔ درونی باعث می‌شد که آنان در راه عدالت اجتماعی از خود گذشتگی بیشتری مبذول دارند، و به انصاف و داد رسی مردم بیشتر تمایل ورزند.

باری (علی بن ابیطالب‌ﷺ) همینکه با ابوبکر بیعت کرد نظر خود را نگاهداشت، و در پنهان و آشکار با وی (خلیفه) صمیمانه رفتار می‌کرد و مکر و حیله و یا دسیسه‌ای علیه او به راه نینداخت، بلکه در جنگ با مرتدین خود را در موقعیتی قرار داد که دلیل برکمال صمیمیت و پاکی اوست و از صفای کامل او حکایت می‌کند.

وقتی مسلمانان جنگ با مرتدین و مانعین زکات ، با ابوبکر مخالفت کردند ، به تنهایی مردم را ترک گفت، تا خود به جنگ رود، علی بدنبال او شتافت و زمام مرکبش را گرفت و او را از حرکت باز داشت، و فرمود: «کجا ای خلیفهٔ

رسول‌الله صلی الله علیه و آله؟ ما را در مصیبت خود گرفتار مکن، به خدا اگر به مصیبت توگرفتار شویم، دیگر برای اسلام نظامی نخواهد ماند».

ابوبکر بازگشت، و در مدینه باقی ماند، و این نصیحت خالصانه را از علی پذیرفت، نصیحتی که دلالت می‌کند بر تمایل تا ابوبکر به تنهایی خارج شود ، رفتن او موجب می‌شد که علی به آرزوی خود نزدیکتر شود ، ولی روح علی علیه السلام بزرگتر از آن بود که چنین آرزویی در وی خلجان کند زیرا که او بیعت کرد، و رأی و نظر خود را در نزد خویشتن نگاهداشت، بنابراین باید در بیعت خود اخلاص ورزد همچنانکه سایرین اخلاص ورزیدند، و همچنین خالصانه به ابوبکر نصیحت کند اگرچه در ترک آن مصالح شخصی او نهفته باشد.

و همچنین در عهد خلیفهٔ ثانی عمر بن خطاب که ابوبکر او را به خلافت بعد از خود برگزیده بود موضع حضرت اینچنین بود، و رأی و نظر وجود خود را برای خود نگاهداشت، و با او همان رفتار سابق را ادامه داد. در راه رأی و نظر خود افتراق و پراکندگی پدید نیاورد.

و همچنین در مورد عثمان بن عفان که بعد از خلیفه ثانی عمر بن خطاب - در قضیهٔ معروف شورا - به خلافت رسید با اینکه علی علیه السلام می‌دانست که در این شورا تبانی شده ، دم فرو بست و نخواست که با خلیفه سوم عثمان بن عفان مخالفت نموده و ایجاد دو دستگی و دسته بندی نماید.

در اواخر خلافت عثمان که مسلمانان بر او شوریدند، از این فرصت استفاده نکرد، و نخواست که بخاطر مصالح شخصی با شورش کنندگان همدست شود بلکه بخاطر مصلحت عثمان و مصالح مسلمانان در صدد بر آمد که این فتنه را فرونشاند، و وقتی کار عثمان بجایی رسید که نزدیک بود او را به قتل برسانند، علی‌علیه‌السلام دو فرزند خود امامین شریفین حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام را فرستاد تا از وی دفاع کنند. با اینکه این امر خلاف نظریهٔ شخصی‌اش بود و خود را نسبت به خلافت سزاوار می‌دانست، امّا علی‌علیه‌السلام از این کار نیز امتناع ورزید تا جائی که نمونهٔ عالی و بارز مدارا، در مورد خلافت رأی و نظر گردید.

پس از عثمان بن عفان وقتی مردم خواستند، با وی بیعت کنند، در پذیرفتن بیعت آنان شتاب به خرج نداد، و با خود نیندیشید که مباد برای تحقق یافتن رأیش فرصت از دست برود. چون رأی و نظر خود را برای مصلحت شخصی نمی‌خواست بلکه برای مصالح تمام مسلمانان می‌خواست. از این رو از قبول بیعت امتناع ورزید، و به آنها پاسخ مثبت نداد، تا اینکه پافشاری و اصرار بسیار نمودند، آنجا بود که خود را ناچار دید تا بیعت مردم را بپذیرد و مسلمانان را از تفرقه و جدایی برهاند .

آنگاه سعد بن ابی وقاص را آوردند تا با حضرت بیعت کند سعد گفت: من تا همهٔ مردم بیعت نکنند بیعت نخواهم کرد و البته مزاحم شما هم نخواهم شد.

حضرت به مردم فرمودند: او را آزاد بگذارید.

آنگاه عبدالله بن عمر را آوردند تا بیعت کند. او نیز گفت: تا همه مردم بیعت نکنند من دست دراز نخواهم کرد، علی علیه السلام به وی فرمود: کفیلی برای خود انتخاب کن.

عبدالله بن عمر گفت: من کفیلی نمی‌یابم.

در این اثناءِ اشتر نخعی گفت: اجازه دهید تا سرش را از بدن جدا سازم.

علی علیه السلام فرمود: او را رها سازید، من خود وی را کفالت می‌کنم.

و بدین ترتیب علی علیه السلام در تمام موارد هیچ کس را ملزم به قبول خلافتش نکرد بلکه خواست آنهایی که با وی بیعت می‌کنند، از روی اختیار و میل و رضا باشد، و کسانی که با او بیعت نمی‌کنند، آزاد باشند تا میان مسلمین دو دستگی ایجاد نگردد.

اما اینکه معاویه را مورد مؤاخذه قرار داد بخاطر این بود که فرمان عزل وی را از ولایت شام صادر کرده بود، و او از فرمان آن حضرت سر پیچی نمود و این حقی است از حقوق خلیفه بر معاویه و دیگران که او را اطاعت کنند، و وقتی سر از اطاعت پیچید کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت و به حد عصیان رسید، و حکم عصیان و سر پیچی، غیر از حکم اختلاف در رأی است زیرا که عصیان مایهٔ تفرقه و پراکندگی میان مسلمین است و باید او را برای جمع کلمهٔ مسلمین مورد مواخذه قرار دهد، اگرچه منجر به شدت عمل گردد.

روش علی با یاران

علی بن ابیطالب با همین روش نسبت به یارانش در مسأله حکمیت میان او و معاویه رفتار نمود. آنها از علی جدا شدند و علیه او حکم دادند، و چون علی این حکمیت را پذیرفته بود آن را اجرا کردند با اینکه از جهت دین هیچ الزامی برای قبول آن نبود ولی آنها در دین خود سخت متعصب و افراطی بودند، و علی علیه آنان بخاطر حکمی که به ضررش کرده بودند، حکم ننمود بلکه به آنها گفت: تا نزد ما هستید کار برایتان انجام خواهیم داد:

۱- شما را از مساجد خدا جلوگیری نمی‌کنیم که در آن ذکر خدا گوئید.

۲- شما را از غنائم و فرآورده های جنگی محروم نمی‌سازیم مادامی که با ما هستید.

۳- تا شما جنگ آغاز نکنید، با شما نمی‌جنگیم.

و این را تسامح در رأی نمی‌توان شمرد، بلکه علی نمونهٔ اعلی و بارز گذشت و مدارا بود ولی عده‌ای اصحاب در دین خود بسیار متعصب و افراطی بودند و به اهمیت تسامح و مدارا به هنگام اختلاف رأی واقف نبودند بلکه اختلاف رأی را وسیله‌ای برای جدایی و پراکندگی قرار می‌دادند، و نسبت به آن پافشاری و اصرار می‌ورزیدند، و بالاخره این روش غلط را روز به روز گسترش دادند تا سر انجام عبدالرحمن بن ملجم را بر او مسلط ساختند و ناگهان او را در خانه خدا و در حال راز و نیاز با رب خویش به شهادت رساندند.

روش علی علیه السلام با قاتل خود

اما علی علیه السلام پیش از اینکه روح از بدنش جدا شود فرزندانش را فرا خواند، و دستور داد که برای قاتلش طعام پاکیزه برند، و برایش فرش نرم بگسترانند، تا اگر زنده بماند، او را ببخشد، یا قصاص کند، و اگر جان بسپارد، در پیشگاه پروردگار داد خواهی نماید. سپس فرزندان را نهی فرمود تا مبادا بیش از یک ضربت بر او زنند یا اینکه او را قطعه قطعه کنند.

آری، در این مورد نیز از دشمنی که با یک ضربه مهلک او را به قتل رسانیده، می‌گذرد و وصیت می‌کند که طعام پاکیزه برایش ببرند و فرش نرمی برایش بگسترانند و سفارش می‌کند که مبادا او را هنگام کشتن قطعه قطعه نمایند تا اینکه چه در حیات و چه در ممات برای ما نمونه عالی در اتحاد، حفظ رأی و نظریه، و انصاف و مدارا با مخالفین و دشمنان خود باشد، رحمت بر او باد، کسی که امام انصاف دهندگان و مقتدای مدارا کنندگان بود.

احمد بن حنبل می‌گوید:

«هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل به پایهٔ امام علی بن ابیطالب علیه السلام نمی‌رسد».(۱)

---

(۱) این جمله با عبارات مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده است:

الاصابة - ابن حجر - ج ٤ - ص ٤٦٤ -٤٦٥ ؛ **أضواء على السنة المحمدية** - محمود أبورية - ص ٢١٧ ؛ **تاريخ الإسلام** - الذهبي - ج ٣ - ص ٦٣٨ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ٤٢ - ص ٤١٨ ؛ **تحفة الأحوذي** - المباركفوري - ج ١٠ - ص ١٤٤(باب مناقب علي بن أبي طالب) ؛ **تفسير الثعلبي** - الثعلبي - ج ٤ - ص ٨١ ؛ ⇐

شایعات ناروا بر علیه شیعه

برادران عزیز من ، دشمنان اسلام از حربه خود برای ایجاد نفاق، حداکثر استفاده را در این زمینه کرده و می‌کنند.

شایعات زننده و تحریک آمیزی را جعل کرده و بوسیلهٔ بعضی از افراد متعصب و ساده لوح نشر و توسعه می‌دهند حال به چند نمونه توجه فرمائید:

۱- نویسندهٔ کتاب **منهاج السنة** می‌نویسد: شیعه از نام بردن عدد ۱۰ بیزار و متنفر است! و هرگز این کلمه را بر زبان جاری نمی‌کند ... حتی عمارتی که ده ستون داشته باشد نمی‌سازند و ... زیرا از (عشرهٔ مُبشره) آن ده نفری که می‌گویند پیغمبرﷺ وعدهٔ بهشت به آنها داده است بیزار می‌باشند!![1]

⟹

تهذيب التهذيب - ابن حجر- ج ۷ - ص ۲۹۷ – ۲۹۸ وص ۲۹٤-۲۹٦ ح٥٦٦ ؛ **خصائص الوحي المبين** - الحافظ ابن البطريق - ص ۸۰ ح١٤ ؛ **السيرة الحلبية** - الحلبي - ج ۲ - ص ٤۷۳ – ٤۷٤ ؛ **شواهد التنزيل** - الحاكم الحسكاني - ج ۱ - ص ۲٦ ح۷و۸ و۹ ؛ **فتح الباري** - ابن حجر- ج ۷ - ص ٥۷(باب مناقب علي بن أبي طالب) ؛ **فتح الملك العلى** - أحمد بن الصديق المغربي - ص ١٥ – ١٦ ح ١٠ ؛ **فيض القدير شرح الجامع الصغير**- المناوي - ج ٤ - ص ٤٦٨ وص ٤٦٨ ح٥٥٨٩ ؛ **قاموس شتائم** - حسن بن علي السقاف - ص ۱۹۷ – ۱۹۸ ؛ **الكامل في التاريخ** - ابن الأثير- ج ۳ - ص ۳۹۹ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ۳ - ص ۱۰۷(ومن مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه مما لم يخرجاه) ؛ **المناقب** - الموفق الخوارزمي - ص ۱۱ وص ۳۳ – ۳٤ ح٤ ؛ **نظم درر السمطين** - الزرندي الحنفي - ص ۸۰ – ۸۱ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ۱ - ص ۸ – ۹ وص ۳٦۳ – ۳٦٥ ح۲ و۳ و٤ و٥ و٦ وج ۲ - ص ۳۷۰ – ۳۷۱ وص ۳۸٥ الفصل الثاني في فضائل علي(رضي الله عنه)(محقق)

(۱) **منهاج السنة النبوية**، ابن تيميه، ج ۱، ص ۳۸ و۳۹، مؤسسة قرطبة، طبعة الاولى، ١٤٠٦.(محقق)

۲- همین نویسنده در جای دیگر می‌نویسد: یکی از رسوم شیعه این است که گوسفند سرخی! انتخاب کرده و آنرا بجای (عایشه) حساب می‌نمایند، (چون لقب عایشه حُمیرا بود و رنگ سرخ را عرب حمراء می‌گوید!) سپس این گوسفند بینوا را شکنجه می‌دهند و موهای آنرا تمام با دست می‌کنند و این عمل را یک نوع عقوبت برای عایشه می‌دانند!![(١)]

در جواب سوال اول باید گفت:

مگر علی‌علیه السلام هم جزو عشره مبشره آنان نبود؟ یا آیا شیعه‌ها ساعت و زمان نمی‌پرسند که عدد ده را اسم ببرند. واقعاً جای بس تأسف برای این‌گونه افراد بظاهر عالم و بباطن روباه و گرگ است.

در جواب سوال دوم: اولاً عایشه همسر پیامبر است و ام المؤمنین ؛ ثانیاً آدم دیوانه و روانی هم به یک برهٔ بی‌گناه این بی رحمی‌ها را انجام نمی‌دهد.

۳- از جمله اتهاماتی که بعضی از نویسندگان اهل تسنن به شیعه نسبت داده و می‌دهند تحریف قرآن است:

«أهل تشیع می‌گویند این قرآن محرف و دست خورده است بلکه سه سورهٔ آن هم سرقت شده و قرآن دست نخورده نزد امام زمان است که هنگام ظهور آن را ابراز می‌دارد».

---

(١) منهاج السنة النبوية، ج ١، ص ٤٩، مؤسسة القرطبة، طبعة الاولي، ١٤٠٦.(محقق)

جواب: اولاً شیعه چنین خرافاتی را نمی‌بافند ثانیاً شیعه معتقد به کلمه به کلمه و آیه به آیه قرآن می‌باشد که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ﴾ (۱)و(۲)

ای محمد قرآن را بتو فرستادیم و بدرستی ما حافظ و نگهدار او از دست برد تبدیل و تحریف هستیم.

آیا شیعیان امام را بر پیغمبر ترجیح می‌دهند؟

عده‌ای از مغرضین و تهمت زنان، شایعات دروغینی را دربارهٔ برتری دادن و تفصیل شیعیان، امامان خود را بر شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله منتشر می‌سازند، چنانکه نزد بسیاری از این افراد مشهور است. من در خلال تحقیقات و بررسی‌هایم به این مطلب رسیده و به یقین کامل دست یافتم که شیعیان بیشتر از تمام مذاهب اسلامی ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مقدس می‌دانند، و معتقد به کفر کسی هستند که یک حکم از احکام پیامبر را منکر شود. و او را برتر از اولین و آخرین می‌دانند. و تمسک جستن به امامان دوازده‌گانه را به این خاطر می‌پذیرند که موثق ترین و

---

(۱) الحجر/ ۹.

(۲) علاوه برآنچه ذکرشده ما شیعیان به قرآن موجود استدلال می‌کنیم ودرنمازهای خود آن را به دستورائمه اطهار علیهم السلام تلاوت می‌کنیم ودرارتباط با قرآنی که درنزد امام زمان ارواحنا فداه است اعتقاد ما این است که آن کتابی است که درآن تفسیروتأویل وتوضیح وشأن نزول قرآن بطورکامل می‌باشد بطوری که هرچه نیزبشربه احکام ومسائل اعتقادات و... می‌باشد درآن به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله وخط علی بن ابی طالب علیه السلام موجود می‌باشد که به کتاب «علي» مشهوراست. البته علمای محقق شیعه به این شبهات پاسخ مشروح داده‌اند که می‌توانید به کتاب «عدم تحریف قرآن که نوشته آیت الله سید علی میلانی مراجعه نمایید.(محقق)

مطمئن‌ترین راه برای رسیدن به سنت پیامبراکرمﷺ است، و هر شبهه و سخنی را در مورد اعتراض به عصمت پیامبرﷺ محکوم ومردود می‌دانند و به نظر آنها، رسول خداﷺ - چه قبل از نبوت و چه پس از آن - در تمام امور دنیوی و اُخروی، معصوم از هر خطا و اشتباه است.

اما عده‌ای از برادران اهل سنت در حالی که پیامبر را برتر از اولین و آخرین می‌دانند، ولی عصمت آن حضرت را محدود در امور دینی می‌دانند که به نظر آنها این امور به تبلیغ رسالت او مربوط است ولا غیر، یعنی در بقیه مسائل معتقدند که پیامبرﷺ همانند هر انسان دیگری، گاهی اشتباه می‌کند و گاهی راه صحیح را می‌پیماید.

در صحیح بخاری: از عایشه روایتی نقل شده است که در آن به پیامبر اکرم نسیان قرآن نسبت داده شده است[1]، خداوند (عزوجل) در قرآن کریم دربارهٔ پیامبرش چه می‌فرماید:

﴿سَنُقْرِئُکَ فَلاَ تَنْسَي﴾[2]

و ما آیات قرآن را بر تو قرائت می کنیم تا هیچ فراموش نکنی .

---

(۱) قالت: سمع النبيﷺ رجلاً يقرأ في المسجد فقال «يرحمه الله لقد اذكرني كذا وكذا من سورة كذا» **صحيح**، بخاري، كتاب فضايل القرآن، باب ۲٦(نسيان القرآن وهل يقول نسيت آية كذا وكذا ...)، ح ۵۰۳۷، چاپ وزارة الاوقاف المصرية و(ج ٤، ص ۱۹۲۲، ح ٤۷۵۰ و٤۷۵۱، باب ۲٦(باب نسيان القرآن ...)، دارابن كثير، اليمامة، بيروت، ۱٤۰۷) ق ؛ مسلم، **صحيح**، كتاب صلاه المسافرين، باب ۳۳، الامر بتعهد القرآن، ج ۱، ص ۵٤۳، ح ۲۲٤ - (۷۸۸)، داراحياء التراث العربي، بيروت.(محقق)

(۲) أعلي / ٦.

پس روشن می‌شود که این امر بر خلاف نص و قرآن و اهانت بزرگی به رسول خداﷺ است.

> نماز جماعت برپا شده و صفوف مردم بسته و منظم شده بود و همه پشت سر پیامبر آماده نماز بودند، و آن حضرت در محراب ایستاده بود تا آن جماعت را در نماز امامت کند. همه چیز و همه کس آماده تکبیر امام بود که ناگاه پیامبر بیاد آورد که در حالت جنابت است.
>
> ابوهریره اضافه مي‌کند: پیامبر فرمود: در جای خود همچنان باشید سپس به خانه رفت و غسل کرده و آنگاه به مسجد برگشت در حالی که از سرش قطرات آب مي‌چکید به محراب رفت تکبیر نماز گفته و نماز جماعت را امامت فرمود وما هم با او نماز خواندیم.[۱]

---

(۱) این روایت درکتب اهل تسنن با عبارات مختلف نقل شده است:

صحيح البخاري - البخاري - ج ۱ - ص ۷۲ – ۷۳ (كتاب الغسل) وص ۱۵۷(باب إذا قال الامام مكانكم حتى رجع انتظروه) ؛ سنن أبي داود - ابن الأشعث السجستاني - ج ۱ - ص ٥۸ –،٥۹ ح ۲۳۳(۹٤ - باب في الجنب يصلى بالقوم وهوناس) ؛ مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۸۸(ومن مسند علي بن أبي طالب رضي الله عنه) وص ۹۹(ومن مسند علي بن أبي طالب رضي الله عنه) وج ۲ - ص ٤٤۸(مسند أبي هريرة رضي الله عنه) وص ٥۱۸(مسند أبي هريرة رضي الله عنه) وج ٥ - ص ٤۱ *(حديث مرة البهزي رضى الله تعالى عنه) وص ٤٥ *(حديث مرة البهزي رضى الله تعالى عنه) ؛ صحيح ابن خزيمة - ابن خزيمة - ج ۳ - ص ٦۲(باب افتتاح غير الطاهر الصلاة ناويا الإمامة) ؛ صحيح ابن حبان - ابن حبان - ج ٦ - ص ٥ – ۸ باب الحدث في الصلاة ؛ سنن الدارقطني - الدارقطني - ج ۱ - ص ۳٥۲ – ۳٥۳(٤۸ - باب صلاة الإمام وهوجنب أومحدث) ح ۱۳٤٦ و۱۳٤۷ و ۱۳٤۸ ؛ المعجم الصغير - الطبراني - ج ۲ - ص ۱٦ ؛ المعجم الأوسط - الطبراني - ج ٥ - ص ۳۱۷ – ۳۱۸ وج ٦ - ص ۲۷۲ ؛ السنن الكبرى - البيهقي - ج ۲ - ص ۳۹٦ – ۳۹۹(باب امامة الجنب) ؛ ج ۳ - ص ۹٤(باب من أباح الدخول في صلاة الامام بعد ما افتتحها) ؛ كنز العمال - المتقي الهندي - ج ۷ - ص ٤۹۲ – ٤۹۳(۱) الاكمال

⟸

برادران عزیز آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله آنقدر کم حافظه و فراموش کار بوده (العیاذ بالله) که در حال جنابت می‌خواست نماز بخواند؟ و آیا می‌شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالت جنابت و ناپاکی وارد خانه خدا (مسجد) بشود؟

این اهانت بزرگی به ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

برادران عزیز بیائید بجای متهم کردن و مطرح کردن شایعات ناروا به پیامبر و تشیع، اُخوت و برداری و اتحاد برقرار سازید؛ زیرا اگر ما مسلمانها متحد نباشیم و همدیگر را بدون دلیل و مدرک به کفر متهم کنیم هیچ نفعی برای اسلام و مسلمین ندارد، بجز تفرقه و جدایی و این دشمنان اسلام هستند که سود بیشتری نصیب شان می‌شود.

برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بدون دلیل و مدرک روشن و مبین، نسبت به برادر دینی خود بدگمان شود تنها با حدس و گمان حیثیت پاک برادر دینی خود را آلوده و مورد اتهام قرار دهد.

⟸

ح١٩٩٣٤ وج ٨ - ص ١٦٧ -١٦٨(فصل) في مفسدات الصلاة ومكروهاتها ومندوباتها(الحدث فيها) ح٢٢٤٠٧ و ص ١٦٩(مفسدات متفرقة) ح٢٢٤١٤ وص ١٧١ -١٧٢(مفسدات متفرقة) ح ٢٢٤٢٦ معرفة السنن والآثار- البيهقي - ج ٢ - ص ٢١٩ -٢٢٠ ح١٢١٦ و١٢١٧ و. ١٢١٨ و. ١٢١٩ و. ١٢٢٠(٢٠٩ - [باب] الصلاة بالنجاسة وموضع الصلاة من مسجد وغيره إمامة الجنب) ؛ عون المعبود - العظيم آبادي - ج ١ - ص ٢٦٩ -٢٧١(٩٤٠(باب في الجنب يصلي بالقوم) ؛ مجمع الزوائد - الهيثمي - ج ٢ - ص ٦٨ -٦٩(باب في الامام يذكر أنه محدث) ؛ فتح الباري - ابن حجر - ج ٢ - ص ١٠٢(قوله باب إذا قال الإمام مكانكم) ؛ عمدة القاري - العيني - ج ٣ - ص ٢٢٣ -٢٢٤(باب إذا ذكر في المسجد أنه جنب يخرج كما هو ولا يتيمم) ح٢٧ وج ٥ - ص ١٥٥.(محقق)

نقل اکاذیب از فخر رازی بر علیه تشیع

افرادی همچون جاحظ و ابن عبد ربه اندلسی در مبحث امامت و خلافت اکاذیبی را به فخر رازی نسبت داده‌اند که برای تشیع هم قابل قبول نیست که چنین دانشمند بزرگواری به مسلک تشیع اهانت کرده باشد؛ زیرا تنها کسانی چنین خرفاتی را می‌بافند که فاقد علم و ایمان و تهی از خرد و اداب اسلامی هستند.

این افراد می‌گویند: حرف(شین) که بر سر کلمهٔ شیعه آمده است دلیل نا پسندی شیعه است و منظور این است که شیعه بر حق نیست؛ زیرا می‌بینیم اکثر کلماتی که (ش) در اول آنها است خوب و پسندیده نیستند مانند: شیطان، شراب شتر، شتم، شقاوت و... این افراد که بر اثر تعصب و عناد این‌چنین کودکانه استدلال می‌کنند نمی‌توانند حرف (شین) در اول کلمات: شفاعت و شرف و شهامت و شهادت و شجاعت و شکر و... را ببینند؟ مگر شهید و شافع و شافی و شاهد از اسماء ذات (ذوالجلال والاکرام) نیست؟ پس به گفتهٔ این به ظاهر مسلمانها و اسلام نماها (العیاذ بالله) اسم ذات مقدس الله (ذوالجلال والاکرام) ناحق و نا پسند است !

آیا منصفانه است که شیعه هم در قبال این اهانت - که به آنها شده است- به اهل سنت توهین کند؟ آیا شیعه نمی‌تواند در جواب بگوید که هر کلمه‌ای که (سین) داشته باشد ناپسند است؟ مانند: سفاهت، سماجت، سرطان، سرقت و... . آیا این کلمات می‌تواند دلیل بر نا حق بودن سنی باشد؟

برادران عزیز ! این حرف‌های خام و کودکانه و واهی از آثار و دسیسه‌های شیطانی منافقان است و مسلمان واقعی هرگز به برادر مسلمان خود توهین نمی‌کند.

امیدوارم توفیق الاهی نصیب همهٔ امت اسلامی بشود، و چشمها باز و عقلها از زنجیر هواها آزاد گردند و بتوانیم با شکست بت‌های تقلید و تبعیت کورکورانه از محیط‌های مصنوعی، بگذریم و به حقایق اسلام برسیم و به حق پیشوائی عترت و اهل بیت علیهم‌السلام اعتراف و به آن عمل نموده، از آثار شوم ننگین و شیطانی سیاست گران غاصب و ظالم دور بمانیم بخصوص در عصر ما که جهان اسلام گرفتار بازی‌ها و قدرت‌های استعماری و جبار امپریالیسم و کمونیسم بین المللی است که می‌کوشند مسلمانان را از فرهنگ اصیل اسلام دورسازند و آنها را دچار تفرقه گردانند.

تهمت‌های ناروا به تشیع (مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام)

برای آگاهی برادران مسلمان شیعه و سنی لازم دانستم قسمتی از تهمت‌هایی که به تشیع بسته‌اند در این قسمت از کتاب بیاورم و قضاوت آن را با خود مسلمین که با شیعیان معاشرت و روابط دارند واگذار نمایم.

١- یهود این امتند! (ابن عبد ربه، عقد الفرید ج ١، ص ٢٦٩)

۲- مانند یهود به سه طلاق عقیده ندارند! (ابن عبد ربه، عقد الفرید ج ۱، ص ۲۶۹).

۳- قائل به عدۀ طلاق نیستند! (ابن عبد ربه، عقد الفرید ج ۱، ص ۲۶۹).

٤- جبرئیل را دشمن می‌دارند که چرا وحی را بر پیامبر آورده و برای علی نیاورده است! (ابن عبد ربه، عقد الفرید ج ۱، ص ۲۶۹).

۵- اصول دین را چهار اصل می‌دانند: ۱- توحید ۲- عدل ۳- نبوت ٤- امامت! (ابن تیمیه، منهاج السنة ج ۱۰، ص ۱۳).

٦- نکاح ۹ زن را دائماً و بطور عقد جایز می‌دانند! (ابن حزم، الفصل فی الملل و النحل ج ۱، ص ۱۸۲).

۷- بحج بیت الله مانند مسلمانان می‌روند اما حج آنان بعنوان زیارت قبور است. (ابن تیمیه، منهاج السنة ج ۱، ص۱۳۱).

۸- بعد از نماز خود سه بار دسته خود را بالا می‌کنند و می‌گویند: «خان الجبرئیل» یا «خان الامین». (ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۳۱).

۹- سگ‌های خود رأ بنام ابی‌بکر و عمر نامیده و آنها را لعن می‌کنند! (ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۱)

براستی شرم آور است که چنین کسانی اسم علماء و مفسرین و فضلاء بر خود نهاده و یدک می‌کشند. ولی در کمال جهالت و بی‌شرمی به تشیع تهمت‌زده و اهانت نموده‌اند و در دل برادران عزیز اهل سنت تخم بدبینی و عداوت بر علیه

تشیع کاشته‌اند پس برادران عزیز شنیدید و دیدید که چه تهمت‌هایی به تشیع بسته‌اند. آیا این نسبت‌ها صحت دارد؟.

چرا باید به شیعیان یهود امت گفت؟ آیا شیعه به طرف قبله مسلمین نماز نمی‌خوانند؟ آیا به شهادتین اعتقاد ندارند؟ و آیا حج بیت الله الحرام نمی‌روند؟ و یا اینکه به جای مساجد کلیسا دارند؟ (الحمد لله) شما برادران وجدان خود را آگاه نموده و بتحقیق در این باره می‌پردازید و مظلومیت تشیع چنانچه برای این حقیر ثابت شده برای شما عزیزان هم به اثبات می‌رسد. (انشاء الله)

برادران عزیز باور بفرمائید من هم مثل شما همین افکار را داشتم و به شیعه همین سوء ظن‌ها را داشتم تا اینکه قریب به سه سال تحقیق راجع به مذهب تشیع تمام افکار باطل و کذب را دربارهٔ این مذهب مظلوم از ذهنم پاک نمودم و واقعاً خدا لعنت کند کسی را که باعث تفرقه می‌شود و اسم پیروان اهل بیت علیهم السلام نبوت را به نا حق می‌برد.

جواب:

اما دربارهٔ اینکه می‌گویند: شیعه‌ها (العیاذ بالله) حضرت جبرئیل امین را خائن می‌دانند، باید بگوئیم که این دروغ و کذب محض است که منافقان بظاهر مسلمان به شیعه نسبت داده‌اند؛ زیرا شیعه در دعاهای خود مانند دعای نیمه رجب می‌خوانند:

«اَللَّهُمَ صَلِّ عَلَي جبْرَائِيْلَ اَمِيْنِکَ عَلي وَحْيِکَ وَالْقَوی عَلَيَ اَمْرِکَ وَالْمُطَاعِ فِيْ سَمَوَاتِکَ وَمَحَالِ کَرَامَتِکَ الْمُتَعَّمِلِ لِکَلِمَاتِکَ الْنَاصِرِ لاَنْبِيَائِکَ»(۱)

و هنگامی که خداوند جبرئیل را به سوی پیامبر فرستاد پیامبر صلی الله علیه و آله چهل سال داشت و علی علیه السلام در سن نوجوانی بود. پس چگونه می‌توان گفت جبرئیل امین اشتباه کرده و بین محمد صلی الله علیه و آله که مردی کامل و علی علیه السلام که کودکی است، فرق نمی‌گذارند؟ مگر شیعه‌ها معتقد به معصومیت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیستند که می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله و امام از هرگونه خطا و اشتباه معصومند پس چگونه می‌شود جبرئیل امین -که از فرشتگان مقرب خدا است و خداوند متعال (عزوجل) او را روح الامین نامیده است - اشتباه کند؟ و کدام شیعه نکاح نُه زن را دائما جایز دانسته ، آیا کتب نکاح شیعه‌ها در اختیار شما نیست؟ بخوانید و ببینید که آیا غیر از این است که چهار زن را دائماً جایز می‌دانند؟ و حتی اگر یکی از آن زن را طلاق رجعی بدهد که در عده باشد اجازهٔ نکاح پنجم را ندارند.

جواب:

دربارهٔ به حج رفتن شیعیان که ابن تیمیه‌ها می‌گویند حج آنها زیارت قبور است؛ در صورت استطاعت، حج واجب است و همیشه شیعه‌ها در دعاهای خود در دعای ماه مبار رمضان و غیر آن هر روز بعد از نماز توفیق آن‌را مسئلت دارند

(۱) **مفاتیح الجنان**، ص ۱٤٥، دعاي نیمه ماه رجب.

و می‌گویند:

«أللهم ارزُقْنَی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرامِ فِي عَامِي هذَا وَفِي کُلِّ عَامٍ ...»

و بر اساس آیات قرآن در سورهٔ حج و طبق فتوی همه مراجع شیعه، حج برای شیعه‌ها در صورت استطاعت واجب است و زیارت قبورهم از نظر شیعه امری مستحب است، - پس حج‌شان حج و زیارتشان زیارت است نه حجشان زیارت قبور باشد. زیارت قبور مختص به شیعیان نیست بلکه تمام فرق مسلمین به قبور بزرگان خود به دید احترام می‌نگرند و به آنها علاقه دارند. مثلاً قبر سرباز گمنام در اروپا مورد احترام است. آیا برادران عزیز اهل سنت به زیارت قبر خلیفهٔ سوم در بقیع نمی‌روند؟ آیا در بغداد قبر ابوحنیفه و در بغداد شیخ عبدالقادر گیلانی را زیارت نمی‌کنند؟ آیا مردم مصر از قبر امام محمد بن ادریس شافعی دیدن نمی‌کنند؟ آیا یهود و نصارا به زیارت قبر حضرت موسی و هارون و سلیمان و داوود و حضرت خلیل الرحمان و اسحق و یعقوب (سلام الله و صلواة الله علیهم اجمعین) نمی‌روند؟.

جواب:

در کجای دنیا دیده‌اند که شیعه‌ای بعد از نماز سه بار بگوید، خان الأمین (العیاذ بالله) بلکه شیعه‌ها بعد از هر نماز خدا را به عظمت و کبریایی و با گفتن سه بار الله اکبر(جل جلاله) یاد می‌کنند.

جواب:

می‌گویند شیعه‌ها خلفاء را سگ صدا می‌زنند شما تا بحال کجا و کدام شیعه را دیده‌اید که چنین عملی را نموده که سگ‌های خود را با نام خلفاء صدا بزنند.

اولاً: شیعه‌ها پیرو امامشان علی علیه السلام هستند که در جنگ آب دهن به صورت مبارکشان انداختند و هم به ذات پاک او فحاشی کردند اما همه - چه شیعه و چه سنی - می‌دانیم که عکس العمل این بزرگوار چه بود و حتی سبابی و فحاشی را نهی می‌نمودند.

ثانیاً: شیعه‌ها طبق دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله و شریعت مقدس اسلام و اهل بیت علیهم السلام از نگهداری سگ در خانه خود اجتناب می‌کنند.

پس سیاه باد روی دشمن، شکسته باد قلم بدخواه و دست خائن که مسلمین را بجان هم انداخت.

در پایان از تمام عزیزان تمنا دارم که به‌خود زحمت بدهید و بروید کتب عقاید شیعه و رساله‌های علمیه و عملیه و کتب فقهی شیعه را مطالعه کنید وبه ریش افترا زنندۀ کاذب بخندید.

دعوت برادران اهل سنت برای از میان بردن سوء ظن‌ها

ای برادران عزیز بیائیم بکتاب خدا که ثقل اکبر و یادگار بزرگ نبی اکرم صلی الله علیه و آله است عمل نموده و آیه کریمۀ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾(۱)

را نصب العین خویش قرار دهیم و از این بدبینی و سوء ظن که سنگ تفرقه را میان تشیع و تسنن انداخته است، اجتناب و دوری نمائیم که حس بد بینی بزرگترین عامل تفرقه و مؤثرترین وسیله و حربه دشمنی و عداوت است و وفاق را به نفاق تبدیل می‌نماید.

شما ای اهل سنت آن قدر نسبت به پیروان و شیعیان اهلبیت علیهم السلام افترا نزن و بنظر عداوت و دشمنی به پیروان مکتب بزرگمردی که در تمام کتاب معتبر اهل سنت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

که «عَلِيٌ مَعَ الْحَقِ و اَلْحَقُ مَعَ عَلِيْ»(۲) ننگر پس بیا و منصفانه قضاوت کن و

---

(۱) حجرات / ۱۲.

(۲) روايات بسياري دركتب اهل تسنن حضرت علي علیه السلام را با حق وقرآن همراه دانسته است: **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ۳ - ص ۱۲٤ –۱۲٥ ؛ **المعجم الكبير**- الطبراني - ج ۲۳ - ص ۳۲۹ - ۳۳۰(مالك بن جعونة عن أم سلمة) ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ٥ - ص ۱۳٥ ؛ **المعجم الصغير**- الطبراني - ج ۱ - ص ۲٥٥ ؛ **مسند أبي يعلى** - أبويعلى الموصلي - ج ۲ - ص ۳۱۸ ح ۷۸(۱۰٥۲) ؛ **الجامع الصغير**- جلال الدين السيوطي - ج ۲ - ص ۱۷۷ ح٥٥۹٤ ؛ **فيض القدير شرح الجامع الصغير**- المناوي - ج ٤ - ص ٤۷۰ ح٥٥۹٤ ؛ **المناقب** - الموفق الخوارزمي - ص ۱۷٦ –۱۷۷ ح۲۱٤ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ۱ - ص ۱۲٤ ح ٥٦ وص ۲٦۹ ح [۱] وص ۲۷۰ ح [۳] وج ۲ - ص ۹٦ ح(۲۳٤) وص ۳۹٦ [الحديث] الحادي والعشرون و ص ٤۰۳ ح [٥٤] ؛ **كنزالعمال** - المتقي الهندي - ج ۱۱ - ص ٦۰۳ ح۳۲۹۱۲ وص ٦۲۱ ح۳۳۰۱۸ ؛ **شواهد التنزيل** - الحاكم الحسكاني - ج ۱ - ص ۲٤٦ ح۲٤۱ ؛ **تفسير الرازي** - الرازي - ج ۱ - ص ۲۰٤ - ۲۰٥) المسألة التاسعة(الحجة الخامسة ؛ **مناقب علي بن أبي طالب(ع) وما نزل من القرآن في علي(ع)** - أبي بكرأحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني - ص ۱۱۳ –۱۱۹(قوله صلى الله عليه وآله: علي مع الحق والحق مع علي، علي مع القرآن والقرآن مع علي) ح۱۳۲ و۱۳۳ و۱۳٤ و۱۳٥ و۱۳٦ و۱۳۷ و۱۳۸ و۱۳۹ و۱٤۰ و۱٤۱ و۱٤۲ و۱٤۳ و۱٤٤ وص ۱۷۱ ح۲۳۱ ⇐

وجدان خفتهٔ خود را بیدار نما و از خود بپرس که جرم ایـن مظلومـان (شـیعیان) جز تبعیت و پیروی از علی بن ابیطالب علیه السلام چیزی دیگری هسـت؟ و آیـا محبـت اهلبیت علیهم السلام که بنصوص آیات کریمه و احادیث شریفه و فریضه مکتوبه بر تمـامی افراد امت بلکه بر جمیع بشر می‌باشد بدعت است؟ آیا شیعه‌ها حلالی را حـرام و حرامی را حلال نموده‌اند؟. آیا بدعتی در دین گذشـته‌انـد؟ فقـط مـی‌گـوئیم کـه خداوند (عزوجل) خجالت زده و سیاه کند روی جهل و هـوا پرسـتی و تعصـب قومیت و کینه‌های شرک و جاهلیت را و همچنین کسانی را که عمداً و تعصباً این طبل نفاق و تهمت را بصدا در آورده اند .

نخستین و بهترین کار این است که دست از اختلافات و سوء ظن‌ها بشوئیم و این تعصب را فراموش نموده، تنهـا بخـاطر آوریـم کـه مـا همگـی مسـلمانیم، پرودگار و دین و کتاب و پیامبر و قبله ما یکی است. کسـی کـه تعصـب قـومی، حزبی، نژادی و... دارد، حق را آن گونه که هست نمی‌فهمد، مثل کسی که عینـک سرخ گذاشته و همه چیز را سرخ می‌بیند و شلغم را لبو می‌پنـدارد و اگـر عنیـک سبز بگذارد، کاه را علف می‌بیند.

⇒

؛ **المعيار والموازنة** - أبو جعفر الإسكافي - ص ۲۷ –۲۹ وص ۱۱۹ وص ۳۲۲ ح۱۱۹ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ۲۰ - ص ۳۶۰ –۳۶۱ وج ۴۲ - ص ۴۱۸ –۴۱۹ وص ۴۴۸ –۴۵۰ ؛ **تاريخ بغداد** - الخطيب البغدادي - ج ۱۴ - ص ۳۲۲ ح۷۶۴۳ ؛ **الامامة والسياسة** - ابن قتيبة الدينوري، تحقيق الزيني - ج ۱ - ص ۷۳ وص ۹۸ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ۲ - ص ۲۹۷ وج ۱۸ - ص ۷۲ ؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ۷ - ص ۲۳۴ – ۲۳۶ وج ۹ - ص ۱۳۴ –۱۳۵(باب الحق مع علي رضي الله عنه).(محقق)

اگر آئینه را صیقل دهیم، عکس را درست نشان می‌دهد. آئینه دل نیز باید صیقلی باشد تا معارف را درک کند. دل های کینه دار مثل ظرفهای آلوده است که اگر آب تمیز هم در آن ریخته شود، آلوده می‌شود. سوء ظن و بهتان دربارهٔ برادران دینی غباری است که نمی‌گذارد انسان واقع بین باشد. از برادران اهل سنت تمنا دارم که حقایق مذهب شیعه را بخوانند، و از نا سزاگویی و اموری که موجب غضب خدا است بپرهیزند، و چیزهایی که از مذهب شیعه نیست در تألیف خود ننویسند... ؛ زیرا که عصر و زمان، عصر علم و روشنایی است، حقایق نزد همهٔ ثابت شده است و مردم گروه گروه از ادیان و مذاهب مختلف به مذهب تشیع می‌گروند.

من خود به بسیاری از کتب شیعه مراجعه کردم و دیدم آنچه در آن کتب هست، غیر از آن است که دربارهٔ شیعه شنیده بودم. سوگند به خدا طرفداران تشیع مسلمانند و به آنچه از طرف خداوند عزوجل به رسول خدا‌ﷺ نازل شده است، ایمان دارند، و آن را از روز بعثت تا روز رستاخیز جاوید می‌دانند. من درمیان شیعه گناهی ندیدم جز اینکه غیر اهل بیت‌ﷺ رسول خدا‌ﷺ را بر آنها مقدم نمی‌دارند.

ای مسلمانان جهان! آیا پیروی از خاندان رسالت گناه است؟ گرچه شیعه با طعن‌ها و ایرادهای أهل تسنن و خودشان، بر ادعای خود ثابت است.

﴿الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي هَدانا لِهذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ

هَدانَا اللّٰهُ﴾ [۱]

از درگاه خداوند مسئلت می‌کنم تا امُت اسلامی را به آن طریقی که هدایت کامل در آن است، رهنمون سازد.

مسائل اختلافی میان شیعه و اهل تسنن (پیروان مکتب خلفا)

عصمت

اهل سنت: چرا شیعیان معتقدند که امام همانند پیامبر، باید از تمامی گناهان از آغاز کودکی تا پایان عمر معصوم باشد؟

پاسخ:

این نظریه نه مخالف عقل است، نه مخالف قرآن و نه مخالف سنت، بلکه عقل و نقل آن را واجب و لازم می‌دانند.

معصوم بودن امام به دو معنی است، یکی مصونیت درمقابل گناه - چه بزرگ و چه کوچک - از ابتدای حیات تا پایان عمر، و دیگری مصونیت از خطا و اشتباه در بیان احکام الاهی.

ضرورت عصمت از اشتباه در بیان و تفسیر احکام الهی امری است واضح، چه این که اگر امام دچار اشتباه شود نقض غرض لازم می‌آید؛ زیرا اساس ضرورت نصب امام، همانا حفظ و تبیین شریعت است و به یقین با در معرض

---

(۱) اعراف؛ ۴۳.

اشتباه بودن نمی‌توان به آن هدف نایل آمد و دربارهٔ ضرورت عصمت از گناه براهین عقلی و نقلی بسیاری در دست است.

از نظر عقل کسی که مسؤلیت رهبری و هدایت بشری به او واگذار شده نمی‌تواند یک انسان معمولی باشد که اشتباه و فراموشی به او دست بدهد یا بار گناهان بر دوشش سنگینی کند که در نتیجه در معرض انتقاد و کوچک شمردن مردم قرار گیرد.

از نظر قرآن و روایات:

در آیهٔ شریفهٔ تطهیر آمده است که می‌فرماید:

﴿إِنَّما يُريدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرًا﴾ [(۱)]

خداوند اراده کرده است که تنها از شما اهل بیت پلیدی را بردارد و پاکیزه تان گرداند.

آمده است: پیامبر اکرمﷺ فرمود: از آنان پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید، و در حق آنها کوتاهی نکنید که هلاک می‌گردید و به آنان یاد ندهید که از شما دانا ترند. [(۲)]

---

(۱) احزاب ؛ ۳۳.

(۲) المصنف، عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۵۵ – ۵٤ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ۳ - ص ٦٦ ح۲٦۸۱ وج ۵ - ص ۱٦٦ – ۱٦۷(أبو الطفيل عامربن واثلة عن زيد بن أرقم) ح٤۹۷۰ ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ۱ - ص ۱۸٦ الباب الثاني في الاعتصام بالكتاب والسنة ح۹٤٦ وص ۱۸۸ ح۹۵۷ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ۱ - ص ۱۰۹ ح [۳۱] وص ۱۱۲ ح [۳۳] وص ۱۱۵ – ۱۱٦ ح [۳۹] وص ۱۲۰ – ۱۲۱ ح [٤۷] وص ۱۳۱ – ۱۳۳ ح [۱۲] و

⇐

غلو کردن

اهل تسنن شیعیان را متهم می‌کنند که در محبت به أئمه علیهم السلام زیاده روی می‌نمایند، و آنها (ائمه) را تا حدّ پیامبر بالا می‌برند. ولی حق این است که آنان [شیعیان] دربارهٔ محبت اهل بیت علیهم السلام همان کلام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را عمل می‌کنند:

﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾[1]

بگو برای نبوتم از شما مزدی تقاضا نمی‌کنم مگر محبت به نزدیکانم.

دوستی علی علیه السلام ایمان و دشمنی او نفاق است.[2]

⟹

ج ۲ - ص ۴۳۷ - ۴۳۸ ح [۲۰۳]؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ۷ - ص ۷۰ ح(۹۶) وص ۷۶ - ۷۷؛ **المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز** - ابن عطية الأندلسي - ج ۱ - ص ۳٦؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ۹ - ص ۱٦۳ - ۱٦٤.(محقق)

(۱) شورا؛ ۲۳.

(۲) روایات بسیاری در کتب اهل تسنن ذکرشده که به این معنا دلالت دارد:
صحيح مسلم - مسلم النيسابوري - ج ۱ - ص ٦۰ - ٦۱؛ **سنن ابن ماجة** - محمد بن يزيد القزويني - ج ۱ - ص ٤۲(فضل علي بن أبي طالب رضي الله عنه) ح ۱۱٤؛ **سنن الترمذي** - الترمذي - ج ٥ - ص ۳۰٦) مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه) باب ۹٤ ح۳۸۱۹؛ **سنن النسائي** - النسائي - ج ۸ - ص ۱۱٥ - ۱۱٦(علامة الايمان) وص ۱۱۷(علامة المنافق)؛ **خصائص أمير المؤمنين** عليه السلام - النسائي - ص ۱۰٤ - ۱۰٥(حب علي يفرق بين المؤمن والكافر)؛ **السنن الكبرى** - النسائي - ج ٥ - ص ٤۷ فضائل علي رضي الله تعالى عنه ح(۸۱٥۳) وص ۱۳۷(الفرق بين المؤمن والمنافق) ح ۸٤۸٥ و۸٤۸٦ و۸٤۸۷ وج ٦ - ص ٥۳٤(علامة الايمان) ح۱۱۷٤۹ وص ٥۳٥(علامة المنافق) ح۱۱۷٥۳؛ **فضائل الصحابة** - النسائي - ص ۱۷ فضائل علي رضي الله عنه؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۷٥ وص ۹٥(ومن مسند علي بن أبي طالب رضي الله عنه) وص ۱۲۸(ومن مسند علي بن أبي طالب رضي الله عنه) وج ٦ - ص ۲۹۲؛ **مسند أبي يعلى** - أبو يعلى الموصلي - ج ۱ - ص ۳٤۷ ح ٤٤٥ وص ۲٥۰ - ۲٥۱ مسند علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه ح ۲۹۱ وج ۱۲ - ص ۳٦۲ ح(٦۹۳۱)؛ **صحيح ابن حبان** - ابن حبان - ج ۱٥ - ص ۳٦۷ ذكر علي بن أبي طالب بن عبد المطلب الهاشمي رضوان الله عليه وقد فعل)ذكر الخبر الدال على أن محبة المرء علي بن أبي طالب رضي الله عنه من الإيمان)؛ **معرفة علوم الحديث** - الحاكم

⟸

⟹

النيسابوري - ص ۱۸۰ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ۲۳ - ص ۳۷۴ -۳۷۵ (أم مساور الحميري عن أم سلمة) ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ۲ - ص ۳۳۷ وج ۵ - ص ۸۷ **تاريخ بغداد** - الخطيب البغدادي، ج ۲ - ص ۲۵۱ ح۷۲۸ وج ۸ - ص ۴۱۶ ح۴۵۲۳ وج ۱۴ - ص ۴۲۶ ح(۷۷۸۵) ؛ ذيل **تاريخ بغداد** - ابن النجار البغدادي - ج ۲ - ص ۷۰ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ۳۸ - ص ۳۴۸ -۳۴۹ ح۴۵۸۷ وج ۴۲ - ص ۶۰ و۱۳۳ -۱۳۴ و۲۷۱ -۲۸۰ و۲۸۵ و۳۰۱ وج ۵۱ - ص ۱۱۸ -۱۱۹ ح۵۹۶۷ ؛ **الكامل** - عبد الله بن عدي - ج ۱ - ص ۲۵۴ وج ۴ - ص ۲۲۶ ح۷۵ ؛ ۱۰۴۲ وج ۶ - ص ۳۴۰) ۱۹۷ ؛ ۱۸۱۸ موسى بن طريف زائغ) ؛ **شرح مسلم** - النووي - ج ۲ - ص ۶۴(باب الدليل على أن حب الأنصار وعلى رضي الله عنهم من الايمان وعلاماته وبعضهم من علامات النفاق) ؛ **الديباج على مسلم** - جلال الدين السيوطي - ج ۱ - ص ۹۳باب ۳۳(الدليل على أن حب الأنصار وعلي رضي الله عنهم من الايمان وعلاماته وبغضهم من علامات النفاق) ح۱۳۱ -(۷۸) ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ۷ - ص ۴۹۴ ح(۱۸) فضائل علي بن وص ۵۰۳(۱۸) - فضائل علي بن أبي ؛ **مسند الحميدي** - عبد الله بن الزبير الحميدي - ج ۱ - ص ۳۱(أحاديث علي بن أبي طالب رضي الله عنه) ح۵۸ ؛ **علل الدارقطني** - الدارقطني - ج ۳ - ص ۲۰۳ -۲۰۵ ح(۳۶۳) ؛ **كتاب الايمان** - محمد بن يحيى العدني - ص ۸۰ -۸۱ باب ملازمة العمل للإيمان ؛ **كتاب السنة** - عمرو بن أبي عاصم - صص ۵۸۳ -۵۸۴ ح ۱۳۱۹ و۵۸۴ ح۱۳۲۵ ؛ **أسد الغابة** - ابن الأثير - ج ۴ - ص ۲۶ ؛ **الاستذكار** - ابن عبد البر - ج ۸ - ص ۴۴۶ ؛ **الاستيعاب** - ابن عبد البر - ج ۳ - ص ۱۱۰۰ ؛ **الأذكار النووية** - يحيى بن شرف النووي - ص ۲۷۹ ح۸۱۹ ؛ **نظم درر السمطين** - الزرندي الحنفي - ص ۱۰۲ القسم الثاني من السمط الأول في مناقب أمير المؤمنين وامام المتقين ؛ **كشف الخفاء** - العجلوني - ج ۲ - ص ۳۸۲ -۳۸۳(حرف الياء التحتانية) ح۳۱۸۱ ؛ **تفسير السمعاني** - السمعاني - ج ۳ - ص ۳۱۶ -۳۱۷ قوله تعالى :(إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا) ؛ **تفسير البغوي** - البغوي - ج ۴ - ص ۲۰۷ ؛ **تفسير القرطبي** - القرطبي - ج ۷ - ص ۴۴ ؛ **تفسير الآلوسي** - الآلوسي - ج ۱۶ - ص ۱۴۳(إن الذين ءامنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمان ودا) ؛ **الدر المنثور** - جلال الدين السيوطي - ج ۳ - ص ۲۷۰(سورة التوبة) ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ۱ - ص ۱۴۹ - ۱۵۳الباب السادس في ذكر الأحاديث الواردة في أن حب علي بن الايمان وحديث فتح خيبر وحديث المنزلة ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ۴ - ص ۶۲ -۶۳ [فصل فيما روى من سب معاوية وحزبه لعلى] وج ۸ - ص ۱۱۹ وج ۹ - ص ۱۷۲ الحديث السابع عشر وج ۱۸ - ص ۱۷۳ ح(۴۳) ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ۱۱ - ص ۵۹۸ فضائل علي رضي الله عنه ح۳۲۸۷۸ وص ۵۹۹ ح ۳۲۸۸۴ وص ۶۰۱ -۶۰۲ ح۳۲۹۰۲ و۳۲۹۰۳ وص ۶۲۲ ح۳۳۰۲۶ و۳۳۰۲۷ و۳۳۰۲۸ و۳۳۰۲۹ وج ۱۳ - ص ۱۲۰ فضائل علي رضي الله عنه ح ۳۶۳۸۵ وص ۱۷۷ -۱۷۸ ح۳۶۵۲۹ وج ۱۴ - ص ۸۱ ح۳۷۹۹۶ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ۲ - ص ۸۵ ح ۱۴۸ و ۱۴۹ و۱۵۰ وص ۸۷ ح(۱۶۸) وص ۱۱۶ ح(۳۳۰) وص ۱۷۹ -۱۸۰ ح(۵۱۶) وص ۳۹۲ [الحديث] الثامن [۱۴] وص ۴۶۰ ح [۲۷۹] وص ۴۹۲ ح [۳۸۲] ؛ **سير أعلام النبلاء** - الذهبي - ج ۵ - ص ۱۸۸ - ۱۸۹(۶۸ - عدي بن ثابت) وج ۶ - ص ۲۴۳ -۲۴۴ وج ۱۲ - ص ۵۰۹ -۵۱۰ ح۱۸۹ - يحيى بن عبدك ؛ **تذكرة**

⟸

فخر الدین رازی می‌نویسد:

«هر کس بر محبت حضرت محمد و آل محمد بمیرد، شهید مرده است، هر کس که بر محبت آل محمدﷺ بمیرد، آمرزیده مرده است ...»[1]

در کتب اهل تسنن به نقل از ابو سعید خدری آمده است.

ما منافقین را با کینه‌شان نسبت به علی بن ابیطالب می‌شناختیم.[2]

⟸

الحفاظ - الذهبي - ج ۱ - ص ۱۰(أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب رضي الله عنه أبو الحسن الهاشمي قاضي الأمة وفارس الاسلام) ؛ **تهذيب الكمال** - المزي - ج ۱۵ - ص ۲۳۱ - ۲۳۳ ح۳۳۹۱ ؛ **البداية والنهاية** - ابن كثير - ج ۷ - ص ۳۹۱ ؛ **جواهر المطالب في مناقب الامام علي(ع)** - ابن الدمشقي - ج ۱ - ص ۲۵۰ ؛ **تحفة الأحوذي** - المباركفوري - ج ۱۰ - ص ۱٤٤(باب مناقب علي بن أبي طالب) وص ۱۵۰ - ۱۵۱(باب مناقب علي بن أبي طالب) وص ۲۷٤(في فضل الأنصار وقريش) ؛ **فتح الباري** - ابن حجر - ج ۱ - ص ٦۰ وج ۷ - ص ۵۷-۵۸ قوله باب مناقب علي بن أبي طالب ؛ **الفوائد المنتقاة** - محمد بن علي الصوري - ص ۳۵ - ۳۸ ح(۱).(محقق)

(۱) این روایت در کتب دیگر تفسیري اهل تسنن با تفصیل در ذیل تفسیر آیه ۲۳ سوره شوري ذکر شده است: **تخريج الأحاديث والآثار** - الزيلعي - ج ۳ - ص ۲۳۸ ح۱۱٤۷ ؛ **المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز** - ابن عطية الأندلسي - ج ۵ - ص ۳۳ - ۳٤ ؛ **تفسير الرازي** - الرازي - ج ۲۷ - ص ۱٦۵ - ۱٦٦ ؛ **تفسير ابن عربي** - ابن العربي - ج ۲ - ص ۲۱۸ - ۲۱۹ ؛ **تفسير القرطبي** - القرطبي - ج ۱٦ - ص ۲۳ ؛ **تفسير الثعالبي** - الثعالبي - ج ۵ - ص ۱۵۷ - ۱۵۸.(محقق)

(۲) در روایات بسیاری در کتب اهل تسنن از رسول خداﷺ ذکر شده که مسلمانان را از بغض و کینه نسبت به حضرت عليؑ و اهل بیتؑ برحذر داشته و آنها را از عواقب بد آن آگاه کرده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

صحيح البخاري - البخاري - ج ۵ - ص ۱۱۰(بعث علي بن أبي طالب وخالد بن الوليد رضي الله عنهما إلى اليمن قبل حجة الوداع) ؛ **سنن الترمذي** - الترمذي - ج ۵ - ص ۲۹۸ - ۲۹۹) مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه(۸۳ باب ۳۸۰۰ و۸٤ باب ۳۸۰۱ ؛ **التاريخ الكبير** - البخاري - ج ۳ - ص ۲۸۱ - ۲۸۲(باب ربيعة(ح۹٦٦ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ۳ - ص ۱۳۰ و۱۲۳و ۱۲۷ - ۱۲۸ و۱۳۵ و۱٤۲ - ۱٤۳ و۱٦٦ ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ۱ - ص ۳۱۹(عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه) ح۹٤۷ وج ۲ - ص ۳۵۷ - ۳۵۸(بشر بن حرب عن جرير) وج ٦ - ص ۲۳۹(زاذان أبو عمرو عن سلمان رضي الله عنه) وج ۱۱ - ص ٦۲ - ٦۳(مجاهد عن بن عباس) وج



⇒
۲۲ - ص ٤١٥(الحسين بن علي عن فاطمة) وج ٢٣ - ص ٣٧٤ -٣٧٥(أم مساور الحميري عن أم سلمة) وص ٣٨٠(أبو الطفيل عن أم سلمة) ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ٢ - ص ٣٢٨ وص ٣٣٧ وج ٤ - ص ٢٦٤ وج ٥ - ص ٨٧ وج ٨ - ص ٣٩ -٤٠ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ١ - ص ١٦٠ وج ٥ - ص ٣٥٠ - ٣٥١(حديث بريدة الأسلمي رضي الله عنه) وص ٣٥٩(حديث بريدة الأسلمي رضي الله عنه) وج ٦ - ص ٢٩٢(حديث بعض أزواج النبي صلى الله عليه وسلم) ؛ **السنن الكبرى** - البيهقي - ج ٦ - ص ٣٤٢ باب سهم ذي القربى من الخمس ؛ **معرفة السنن والآثار** - البيهقي - ج ٥ - ص ١٥٥ -١٥٦(٨٥٦ - [باب] تفريق الخمس ؛ **السنن الكبرى** - النسائي - ج ٥ - ص ١٣٥ -١٣٦) الترغيب في حب علي وذكر دعاء النبي صلى الله عليه وسلم لمن أحبه ودعاءه على من أبغضه)ح٨٤٨٢ و٨٤٨٣ و٨٤٨٤ وص ١٣٧(الفرق بين المؤمن والمنافق)ح٨٤٨٥ و٨٤٨٦ و٨٤٨٧ و٨٤٨٨ وص ١٣٨ -١٣٩(ذكر منزلة علي بن أبي طالب وقربه من النبي صلى الله عليه وسلم ولزوقه به وحب رسول الله صلى الله عليه وسلم له(ح ٨٤٩٢ وص ١٥٤ -١٥٥(الترغيب في نصرة علي)ح ٨٥٤٢ ؛ **خصائص أمير المؤمنين**(ع) - النسائي - ص ١٠٢ -١٠٤(دعاء النبي صلى الله عليه وسلم لمن أحبه ودعاؤه على من أبغضه) و ص ١٠٤ -١٠٦(حب علي يفرق بين المؤمن والكافر) وص ١٠٧ وص ١٣١ -١٣٢(الترغيب في نصرة علي رضي الله عنه) ؛ **مسند أبي يعلى** - أبو يعلى الموصلي - ج ١ - ص ٤٠٦ -٤٠٧(مسند علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه(ح ٥٣٤ وج ٣ - ص ١٧٨ -١٧٩ مسند عمار بن ياسر(١٦٠٢) ؛ **كتاب السنة** - عمرو بن أبي عاصم - ص ٣٤٠(١٦٠باب : ما ذكر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه وعد من تمسك بأمره ورود حوضه) ح٧٦٠ وص ٤٦٣ ح٩٨٦ و٩٨٧ وص ٥٨٣ -٥٨٤ ح١٣١٩ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ٧ - ص ٤٩٤ باب١٨(فضائل علي بن أبي طالب رضي الله عنه) وص ٥٠٣ ح٥١ وص ٥٠٥(١٨ - فضائل علي بن أبي طالب رضي الله عنه(ح ٦٤ ؛ **المناقب** - الموفق الخوارزمي - ص ٣٩(الفصل الأول في بيان أساميه وكناه وألقابه وصفاته عليه السلام(ح٧ و ص ٦٩ -٧٠) الفصل السادس في محبة الرسول صلى الله عليه وآله إياه وتحريضه على محبته وموالاته ونهيه عن بغضه(ح٤٤ وص ٧٥ - ٧٦(الفصل السادس في محبة الرسول صلى الله عليه وآله إياه وتحريضه على محبته وموالاته ونهيه عن بغضه) ح٥٦ و٥٧ وص ٧٨ -٧٩ ح٦٢ وص ١٩٨ - ٢٠٠(الفصل السادس عشر في بيان محاربته مردة الكفار ومبارزته أبطال المشركين والناكثين والقاسطين والمارقين) وص ٢٨٤ وص ٣٢٤ - ٣٢٥ الفصل التاسع عشر في فضائل له شتى ح٣٣٢ و٣٣٣ وص ٣٢٧ ح٣٣٧ وص ٣٣١ -٣٣٢ الفصل التاسع عشر في فضائل له شتى ح٣٥٣ ؛ **العثمانية** - الجاحظ - ص ٣٠٨ -٣٠٩ ؛ **جواهر المطالب في مناقب الامام علي**x - ابن الدمشقي - ج ١ - ص ٦٣ -٦٤(الباب العاشر في اختصاصه [عليه السلام] بأنه من النبي صلى الله عليه وسلم بمنزلة هارون من موسى) وص ٢٤٧ -٢٥١ الباب الأربعون(١) في الحث على محبته، والزجر عن بغضه وص ٢٥٣-٢٥٤ ؛ **تحفة الأحوذي** - المباركفوري - ج ١٠ - ص ١٥١(باب مناقب علي بن أبي طالب) ؛ **تاريخ جرجان** - حمزة بن يوسف السهمي - ص ٣٦٩ ؛ **الجامع الصغير** - جلال الدين السيوطي - ج ٢ - ص ٥٥٤)حرف الميم(ح٨٣١٩ ؛ **فتح القدير** - الشوكاني - ج ٥ - ص ٤٠ ؛ **فيض القدير شرح الجامع الصغير** - المناوي - ج ٦ - ص ٤٢ -٤٣(تتمة حرف الميم -




حرف الياء(ح۸۳۱۹ وص ۲۸۲(۹۰۰۰ -(من كنت مولاه فعلي مولاه) ؛ **الوافي بالوفيات** - الصفدي - ج ۲۱ - ص ۱۷۹؛ **السيرة النبوية** - ابن كثير- ج ٤ - ص ۲۰۱(باب بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن أبي طالب وخالد بن الوليد إلى اليمن قبل حجة الوداع) ؛ **الفصول المهمة في معرفة الأئمة** - ابن الصباغ - ج ۱ - ص ۲۱۹ - ۲۲۰(فصل في مؤاخاة رسول الله(صلى الله عليه وآله) له، وسبب تسميته بأبي تراب) وص ٥٨٦ –٥٨٧ في ذكر مناقبه الحسنة وما جاء في ذلك من الأحاديث والأخبار المستحسنة وص ٥٩٢ ؛ **القول المقنع في الرد على الألباني المبتدع** - الحافظ ابن الصديق المغربي - ص ۷ ؛ **انساب الأشراف** - البلاذري - ص ٩٦ –٩٧ ح١٩ و٢٠ وص ١٢٠ –١٢١ ح٧٨ و٧٩ وص ١٨٠ –١٨١ ح٢١١ ؛ **ذكرأخبارإصبهان** - الحافظ الأصبهاني - ج ١ - ص ٥٦ ؛ **السيرة الحلبية** - الحلبي - ج ٣ - ص ٣٣٦ ؛ **الدرالمنثور**- جلال الدين السيوطي - ج ٢ - ص ٢٣٨(سورة النساء) وج ٦ - ص ٧(سورة شورى) وص ٦٦ –٦٧(سورة لقتال مدنية) ؛ **تفسيرالآلوسي** - الآلوسي - ج ١٦ - ص ١٤٣ ﴿**إن الذين ءامنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا**﴾ وج ٢٦ - ص ٧٧ –٧٨ وأما التي في قوله تعالى :(ولتعرفنهم في لحن القول) ؛ **شواهد التنزيل** - الحاكم الحسكاني - ج ١ - ص ٢٩ - ٣٠(الفصل لأول في كثرة خصائص أمير المؤمنين من قول السلف المتقدمين)ح١٢ وص ٢٥٢ –٢٥٥(٣٥ - وفيها نزل أيضا قوله جل ذكره : يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس) ح٢٤٨ وص ٤٤٦ –٤٤٩ وص ٤٩٥ - ٤٩٦(ومن أعرض عن ذكري فإن له معيشة ضنكا، ونحشره يوم القيامة أعمى) ح٥٢٣ و٥٢٤ و٥٢٥ وج ٢ - ص ٢٢٨ –٢٣٠ ح٨٦٢ وص ٢٤٨ - ٢٥٠(١٥٤) ح ٨٨٣ و٨٨٤ و٨٨٥ وص ٣٥٨ –٣٥٩ ح١٠٠٥ ؛ **تفسيرالقرطبي** - القرطبي - ج ١ - ص ٩١) القول في الاستعاذة وفيها اثنتا عشرة مسألة) الثانية عشروج ١٩ - ص ٨٦ –٨٧ قوله تعالى :(كل نفس بما كسبت رهينة) ؛ **مناقب علي بن أبي طالب(ع) وما نزل من القرآن في علي(ع)** - أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني - ص ٧٧ –٧٨) الفصل الرابع في محبة النبي إياه وتحريضه على محبته وولايته ونهيه عن بغضه وأذاه(ح٥٩ و٦٠ وص ٢٧٤(سورة الإسراء ٥٢ ؛ قوله تعالى : واستفزز من استطعت منهم بصوتك وأجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الأموال والأولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان إلا غرورا) ح٤٢٦ و ص ٣٢٠ –٣٢١ ح٥٣١ و٥٣٢ و٥٣٣ ؛ **الجوهرة في نسب الإمام علي وآله** - البري - ص ٧٣) فضائل علي ومواعظه ووصاياه رضي الله عنه) ؛ **كنزالعمال** - المتقي الهندي - ج ١١ - ص ٢٩٧ فتن الخوارج ح٣١٥٦٢ وص ٣٢٥ ح٣١٦٤٢ وص ٦٠١ –٦٠٢(فضائل علي رضي الله عنه) ح٣٢٨٩٩ و٣٢٩٠١ و٣٢٩٠٢ و٣٢٩٠٣ وص ٦٠٧ باب الاكمال ح٣٢٩٣٥ وص ٦٠٩، ح٣٢٩٤٨ وص ٦١٠، ح ٣٢٩٥٢ و٣٢٩٥٣ وص ٦١٧ ح٣٢٩٩٧ وص ٦٢٢ –٦٢٣، ح٣٣٠٢٣و٣٣٠٢٤ ٣٣٠٢٦ و٣٣٠٢٧ و ٣٣٠٢٨ و٣٣٠٢٩ و٣٣٠٣٠ و٣٣٠٣١ و٣٣٠٣٢ و٣٣٠٣٣ وج ١٣ - ص ١٠٦ فضائل علي رضي الله عنه ح٣٦٣٤٦ وج ١٣ - ص ١٢٥ –١٢٦(فضائل علي رضي الله عنه) ح٣٦٣٩٩ وص ١٣٥ ح٣٦٤٢٤ وص ١٣٨ –١٣٩(فضائل علي رضي الله عنه(ح ٣٦٤٣٧ وص ١٤٥ –١٤٦ ح٣٦٤٥٨ وص ١٥٨(فضائل علي رضي الله عنه)ح ٣٦٤٨٧ وج ١٤ - ص ٨١ ح٣٧٩٩٦ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ١ - ص ٤٧ –٤٨(الباب الأول في سبق نوررسول الله صلى الله عليه وآله وسلم(ح١٠ وص ٩٥(الباب الرابع في حديث





سفينة نوح وباب حطة بني إسرائيل وحديث الثقلين وحديث يوم الغدير(ح ٦ وص ١٤٩ - ١٥٣الباب السادس في ذكرالأحاديث الواردة في أن حب علي بن الايمان وحديث فتح خيبروحديث المنزلة ح ١ و٢ و٣ و٤ و٥ و٦ و٧ و٨ و ٩ و١٠ و١١ و١٢ و١٣ و١٤ و١٥ و١٦ وص ١٦٦ –١٦٧(الباب السابع في بيان أن عليا(كرم الله وجهه) كنفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحديث علي مني وأنا منه(ح ٥ وص ١٧٣(الباب السادس في ذكرالأحاديث الواردة في أن حب علي بن الايمان) وص ٢٣٣ –٢٣٤(الباب الخامس عشرفي عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام . وجعله وصيا(ح٣ وص ٢٣٨ –٢٣٩ ح١٠ وص ٢٥٣ - ٢٥٤(الباب الخامس عشرفي عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام . وجعله وصيا(ح ١١ وص ٢٧٠ الباب العشرون في كونه مع القرآن وبعض فضائله ح٤ وص ٢٧١(لباب العشرون في كونه مع القرآن وبعض فضائله)ح ٦ و٧ وص ٢٧٢(الباب العشرون في كونه مع القرآن وبعض فضائله(ح ١٠ وص ٣٢٧ - ٣٢٨(الباب الخامس والثلاثون في تفسيرقوله تعالى : وممن خلقنا أمة يهدون بالحق وبه يعدلون)ح٢ و٣ وص ٣٦٩-٣٧٠(الباب الحادي والأربعون في حديث " حق علي على المسلمين حق الوالد على ولده)ح ٣و٤ وص ٣٩٨(الباب الرابع والأربعون(ح١٩ وص ٤٠١ – ٤٠٢(هذه المناقب السبعين في فضائل أهل البيت: الباب الخامس والأربعون في الأحاديث الواردة على ابتلاء على(كرم الله وجهه)ح ١ وص ٤٤٤(الباب الحادي والخمسون في بيان علوهمة علي عليه السلام(ح ٩ وج ٢ - ص ٨٦(ذكرما في كنوزالحقائق للمناوي) ح ١٦٧ وص ١٥٥ - ١٥٦(ذكرفضائل الامام أميرالمؤمنين عليه السلام)ح٤٣٤ وص ١٧٩ –١٨١ ذكرما أنزل في علي(من الآي)ح ٥١٦ و٥١٧ و٥١٨ و٥٢٢ وص ١٨٢ –١٨٣(ذكرما أنزل في علي من الآي)ح٥٢٦ وص ٢٤٠(٦٧٢ -الحديث التاسع والعشرون) وص ٢٤٣ هذه المناقب السبعين في فضائل أهل البيت ح٦٨١ وص ٢٤٦(المودة السادسة) في أن عليا عليه السلام أخورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ووزيره وأن طاعته طاعة الله تعالى ح٦٩١ وص ٢٥٠(٧٠٢- الحديث التاسع والخمسون) وص ٢٧٣ –٢٧٤(المودة الثالثة) في فضائل أميرالمؤمنين علي عليه السلام إجمالاح٧٨٠ و٧٨١ و٧٨٢ وص ٢٧٥ –٢٧٦ ح٧٨٩ ٧٩٠ وص ٢٧٧ –٢٧٨ ح٧٩٥ و٧٩٦ وص ٢٧٨ - ٢٧٩(المودة الرابعة) في أن عليا أميرالمؤمنين وسيد الوصيين وحجة الله(عزوجل) على العالمين ح٧٩٩ وص ٢٨٩ ح ٨٢٥ وص ٢٩٢) هذه المناقب السبعين في فضائل أهل البيت((المودة السادسة) في أن عليا عليه السلام أخورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ووزيره وأن طاعته طاعة الله تعالى ح٨٤١ وص ٣٠١(المودة السابعة) ح ٨٦٠ وص ٣٦٣ الباب الثامن والخمسون في ذكرأن الله(عزوجل) وعد نبيه صلى الله عليه وآله وسلم أن لايعذب أهل بيته وأن لايدخلهم الناروجوب ودهم من الكتاب العظيم وفي ذكربعض ما في " جواهرالعقدين "ح ٣٧ و٣٨و٣٩ وص ٣٦٩(الباب الثامن والخمسون)ح ٥٣ وص ٣٩٦ الباب التاسع والخمسون [الحديث] السابع عشر[٢٦] [الحديث] العشرون [٢٩] وص ٤٥٨ - ٤٥٩[في خلافة الحسن وفضائله ومزاياه وكرامته] ح٢٧٢ و٢٧٣ وص ٤٨٤(وفي شرح نهج البلاغة) ح٣٦٣ وص ٤٩١ [٣٨٠] [الخبر] الخامس عشروص ٤٩٢(٣٨٢ [الخبر] السابع عشر) ؛ **تاريخ الاسلام** - الذهبي - ج ٣ - ص ٦٢١ وص ٦٣٤ وج ٢٠ - ص ٤٠ –٤١) ٤ - أحمد بن الأزهربن منيع بن سليط ن ق) ؛ **الكامل** - عبد الله بن عدي - ج ٢ - ص ٣٦٣(١٢٢ ؛ ٤٩١ حسين بن سليمان الطلحي كوفي) وص ٣٤٨ –٣٤٩(٢١٥ ؛ ١١٨٢ عبادة بن زياد كوفي وقيل



⇐

عبادة بن زياد الأسدي) وج ٥ - ص ٧٩(٢٨٩ ؛ ١٢٥٦ عمارة بن جوين أبو هارون العبدي بصري) وص ١٩٥(ه ٣٨١ ؛ ١٣٤٩ علي بن نزاربن حيان) وص ٣١٢(٤٩٥ ؛ ١٤٦٣ عبد الرزاق بن همام بن نافع أبو بكر الصنعاني) ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر، ج ١٤ - ص ١٥٥ -١٥٦(١٥٦٦ الحسين بن علي بن أبي طالب ابن عبد المطلب) وج ٢٠ - ص ١٤٨ -١٤٩ ح٢٣٩٧ وج ٤٢ - ص ١٩٤ -١٩٩ وص ٢٠٩ -٢١٠ وص ٢١٨ -٢١٩ وص ٢٣٦ و٢٤٠ وص ٢٦٧ - ٢٩٦ وص ٣٠١ وص ٣٧٤ وص ٤١٤ وج ٥٢ - ص ٧ -٨(٦٠٧٢ محمد بن إدريس بن المنذربن داود بن مهران أبو حاتم الرازي الحافظ) ؛ **تاريخ بغداد** - الخطيب البغدادي - ج ٤ - ص ٥٦ - ٥٧)١٦٩٢- محمد بن مزيد وج ٩ - ص ٧٣ -٧٤ ح٤٦٥٦ وج ١٣ - ص ٣٣ -٣٤(٦٩٨٨ - موسى بن سهل الراسبي) وص ١٥٤ -١٥٥ ح٧١٣١ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ٤ - ص ٨٣ [فصل في ذكر المنحرفين عن علي] وج ٩ - ص ١٣٥(١٥٠) **الأصل** : ومن خطبة له عليه السلام ويومئ فيها إلى الملاحم وص ١٦٦ -١٦٧ [ذكر الأحاديث والأخبار الواردة في فضائل علي] الخبر الأول وص ١٧١(١٥٤- الأصل : ومن خطبة له عليه السلام. الخبر الخامس عشر وص ١٧٢(الحديث السابع عشر) وج ١٣ - ص ٢٥١ [القول في اسلام أبى بكر وعلى وخصائص كل منهما] وج ١٨ - ص ١٧٣ ح٤٣ ؛ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ٩ - ص ١٠٦(باب قوله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلى مولاه) وص ١٢٧ - ١٢٩(باب منه جامع فيمن يحبه ومن يبغضه) وص ١٣٢(باب منه جامع فيمن يحبه ومن يبغضه) وص ١٣٣ ؛ **تهذيب الكمال** - المزي - ج ١ - ص ٢٥٩ -٢٦٠ وج ١٥ - ص ٢٣٢ -٢٣٣ وج ٢٠ - ص ٤٥٨ -٤٦٠(٤٠٨٠ - خ : علي بن سويد بن منجوف السدوسي، أبو الفضل البصري، جد أحمد بن عبد الله بن علي المنجوفي) ؛ **أسد الغابة** - ابن الأثير- ج ١ - ص ١٧٦(باب الباء والراء) وج ٤ - ص ٢٣(زهده وعدله رضي الله عنه) وص ٢٩ -٣٠ وص ٣٨٣ وج ٣ - ص ٣٠٧(س *عبد الرحمن) وج ٥ - ص ١٠١(باب الياء والثاء والحاء) وص ٢٠٥(س *أبو زينب) ؛ **البداية والنهاية** - ابن كثير- ج ٥ - ص ١٢٠ -١٢١ وص ٢٣٠ وج ٧ - ص ٣٨٠ -٣٨١ وص ٣٨٤(حديث غدير خم) وص ٣٩١ -٣٩٢(شئ من فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب) ؛ **الاستذكار**- ابن عبد البر- ج ٨ - ص ٤٤٦ ؛ **الاستيعاب** - ابن عبد البر- ج ٣ - ص ١١١٠ ؛ **إمتاع الأسماع** - المقريزي - ج ٦ - ص ١٠ -١١(فصل في ذكر ذرية رسول الله صلى الله عليه وسلم(؛ **نظم درر السمطين** - الزرندي الحنفي - ص ٧٧ و٧٩(القسم الثاني من السمط الأول في مناقب أمير المؤمنين وامام المتقين مناهج الحق واليقين ورأس الأولياء والصديقين(وص ١٠١ - ١٠٤(القسم الثاني من السمط الأول في مناقب أمير المؤمنين وامام المتقين) و١٠١ -١٠٢ القسم الثاني من السمط الأول في مناقب أمير المؤمنين وامام المتقين وص ١١٤ -١١٥(لقسم الثاني من السمط الأول في مناقب أمير المؤمنين) ؛ **كشف الخفاء** - العجلوني - ج ١ - ص ٢٠٤(حرف الهمزة مع النون) وج ٢ - ص ٣٨٤(حرف الياء التحتانية) ح٣١٩٠ ؛ **تذكرة الحفاظ** - الذهبي - ج ٢ - ص ٦٧٢ -٦٧٣ ح٦٩٢ ؛ ١٠ : ٣٨ ؛ **سبل الهدى والرشاد** - الصالحي الشامي - ج ٦ - ص ٢٣٥ - ٢٣٦الباب الحادي والسبعون وج ١١ - ص ٢٩٠ الباب العاشر في بعض فضائل أمير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب بن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف القرشي الهاشمي وص ٢٩٣(الباب العاشر في بعض فضائل أمير المؤمنين) ؛ **مقدمة فتح الباري** - ابن حجر- ص ٢٩٨(فضائل

⇐

در مستدرک حاکم نیشابوری کتب (معرفة الصحابة) و ینابیع المؤدة آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اي علي! علیه السلام، تو در دنیا و آخرت سرور و آقایي، هر کس تو را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، دوست تو دوست خدا و دشمن تو دشمن خدا است، وای بحال کسي که تو را دشمن بدارد. (۱)

ملاک تقیّه چیست؟

یکی از خرده گیریها و ایرادهایی که أهل سنت از شیعه می‌گیرد، مسئلهٔ تقیه است که متأسفانه بدون تحقیق در این باره وارد میدان تضاد با تشیع می‌شوند. لازم دانستم که این مسئلهٔ (تقیه) را برای دیگر مذاهب اسلامی روشن و تفهیم نمایم.

تقیه یعنی چه و مورد آن کجا است؟

تقیه، رفتار وکردار و گفتاری را گویند که از ترس آسیب یا گزند دشمن، بر خلاف عقیده و بر ضد آنچه که باور دارد برای حفظ جان و عرض و ناموس خود آورده شود ، مثلا اگر برای شما در زندگی خود پیش آمدی رخ داد که اگر عقیدهٔ شخصی یا مذهبی خود را دربارهٔ آن پیش آمد ابراز نمائید، جان یا عرض و



الصحابة رضي الله عنهم) ؛ **عمدة القاري** - العيني - ج ١٦ - ص ٢١٧ ح ٤٠٧٣.(محقق)

(۱) المستدرک علي الصحیحین، حاکم نیشابوري، کتاب **معرفة الصحابة**، ج ۳، ص ۱۲۸ – **الریاض النضرة**، طبري، باب رابع درمناقب امیرالمومنین، فصل ٦، ج ۲، ص ۱۲۲ – **ینابیع المودة**، ص ۲۰۵.

ناموس شما به خطر خواهد افتاد، در این مورد برای حفظ جان و عرض و ناموس خود بر خلاف عقیده یا بر ضد باور خود ناچار شوید کاری را انجام دهید یا حرفی را به زبان آورید که بوسیلهٔ آن جان خود را حفظ نموده، چنین روشی را در عُرف شرع «تقیه» می‌نامند و این خود یکی از غرایز بشر است و گوهر آدمی با آن غریزه سرشته شده است و شریعت مقدس اسلام که بنیاد دستورهای آن و ریشهٔ احکام و فرامینش بطوری تهیه شده است که با طبیعت بشر ملایم و با خرد سازگار باشد چنین روش فطری را تجویز فرموده است و هر اندازه که گوهر خرد نیرومندتر و درخت دانش برومندتر باشد، به همان اندازه با دیدهٔ تعظیم به‌چنان روش عقلائی خواهند نگریست. تقیه یکی از وظایف شرعی هر مسلمان است که ریشهٔ قرآنی دارد.

تقیه از دیدگاه قرآنی

قرآن مجید در این زمینه آیات متعددی دارد که برخی از آنها را می‌آوریم:

الف)

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِي شَيْءٍ إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً...﴾ (۱)

---

(۱) آل عمران؛ ۲۸.

اهل ایمان نباید مؤمنان را رها نموده و با کافران طرح دوستی بریزند، هر که چنین کند، با خدا رابطه‌ای نخواهد داشت مگر این که از آنان، تقیه نمائید.

ب)

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾[1]

هر کس پس از ایمان به خدا دوباره کافر گردد، مگر کسی که از روی اجبار اظهار کفر نماید در حالی که دل وی در ایمان ثابت و مطمئن باشد، و لیکن کسانی که دل خود را آکنده از کفر نمایند، خشم و عذابی سخت بر آنان خواهد بود.

تقیه ضد نفاق است و با نفاق کاملاً متضاد است؛ زیرا نفاق یعنی پنهان کردن کفر و اظهار ایمان ولی تقیهٔ برعکس آن است یعنی پنهان داشتن ایمان برای حفظ جان و ناموس و مال که قرآن مجید هر دو را مطرح کرده، اولی (نفاق) را نکوهیده و دومی (تقیه) را مدح نموده است.

در درالمنثور آمده است:

روزي مشركين «عمار بن ياسر» را گرفته رهايش نكردند تا به پيامبر دشنام داد و بت‌هاي آنها را به نيكي ياد كرد، وقتي رهايش كردند، خدمت رسولﷺ آمد و

(۱) نحل؛ ۱۰۶.

عرض کرد: يا رسول الله! کفار ما را گرفتند و تا به شما دشنام ندادم، و بت‌هايشان را به نيکي ياد نکردم ما را رها نکردند. پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: در قلب چه احساس داری؟ عرض کرد: به خدای يگانه و به نبوت شما ايمان دارم. پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: باز هم تو را اگر گرفتند همان برنامهٔ قبلي را اجرا کن، اينجا بود که اين آية کريمه نازل شد.[۱]

مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِهِ إِلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ[۲]

خدای متعال درباره روش منافقان می‌فرمايد:

﴿وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوْا إِلىٰ

---

(۱) اين مسئله درذيل آيه شريفه ونيزدرشرح حال عمارياسردركتب اهل تسنن ذكرشده است:
المستدرك - الحاكم النيسابوري - ج ۲ - ص ۳۵۷ ؛ **السنن الكبرى** - البيهقي - ج ۸ - ص ۲۰۸ - ۲۰۹ (باب المكره على الردة) ؛ **معرفة السنن والآثار** - البيهقي - ج ٦ - ص ۳۱۵ - ۳۱٦ (۱۰٦۰ - باب المكره على الردة) ح ۵۰۳۷ ؛ **تفسير السمرقندي** - أبو الليث السمرقندي - ج ۲ - ص ۲۹۳ (من كفر بالله من بعد إيمانه) ؛ **تفسير السمعاني** - السمعاني - ج ۳ - ص ۲۰٤ قوله تعالى :(من كفر بالله من بعد إيمانه) ؛ **تفسير ابن كثير** - ابن كثير - ج ۲ - ص ٦۰۹ وأما قوله " إلا من أكره وقلبه مطمئن بالايمان ؛ **الدر المنثور** - جلال الدين السيوطي - ج ٤ - ص ۱۳۱ - ۱۳۲ قوله تعالى (من كفر بالله من بعد ايمانه) ؛ **فتح القدير** - الشوكاني - ج ۳ - ص ۱۹۸ ؛ **تفسير الآلوسي** - الآلوسي - ج ۱٤ - ص ۲۳۷ - ۲۳۸ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ٤۳ - ص ۳۷۳ - ۳۷۵ (۵۱۵٦ عمار بن ياسر (ح ۹۲۳۳ و۹۲۳٤ و ۹۲۳۵ و۹۲۳٦ و ۹۲۳۷ ؛ **الكامل في التاريخ** - ابن الأثير - ج ۲ - ص ٦٦ - ٦۷ (ذكر تعذيب المستضعفين من المسلمين)(محقق)

(۲) نحل / ۱۰٦.

شَیاطِینِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَکُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ﴾[1]

آنگاه که به مؤمنین می‌رسند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم، ولی هر وقت با شیطان‌های خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما هستیم و ادعای ایمانمان به خاطر مسخره کردن است.

ج)

﴿وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ﴾[2]

مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان نگه داشته گفت ...

از این آیه و سخنان مفسران روشن می‌شود که پنهان داشتن اعتقاد باطنی به منظور حفظ جان و جلوگیری از خسارت‌های مادی و معنوی، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، رواج داشته و مورد پذیرش اسلام بوده است.

قوانین یا موارد جواز بر تقیه

شرع مقدس اسلام قانون تقیه را وضع نموده و در عین حال حدودی بر آن قائل شده است که چون از آن حدود بگذرد جان و عرض و ناموس ارزشی ندارد و باید همهٔ آنها نابود شود و گذشتن از آن حدود عبارت است از: ترویج باطل، گمراه نمودن مردم، احیای ظلم و جور، کشته شدن نفوس محترمه، از میان رفتن أعراض و نوامیس مسلمانان و مانند آنها که تقیه در این گونه موارد حرام است و

---

(۱) بقره؛ ۱۵

(۲) غافر؛ ۲۸.

باید جان را فدای حق کند و باطل را با تقیه ترویج ننماید، باید جان بدهد و مردم را بوسیلهٔ تقیه گمراه ننماید، باید جان را فدای عدالت نموده و ستم و ستمگری را با تقیه زنده نگذارد، مانند زمان «یزید بن معاویه» که اگر امام حسین بن علیؑ تقیه می‌نمود، اثری از اسلام باقی نمی‌ماند، این بود که با عدهٔ قلیلی قیام نمود و با شهادت خود از یک سو کاخ ستم را ویران نمود و از سوی دیگر اسلام را زنده گردانید و با نهضت مقدس خود ، لرزه بر اندام زمامداران بنی اُمیه و بنی عباس انداخت.

نتیجه بحث

۱- تقیه، ریشهٔ قرآنی دارد و روش اصحاب پیامبر و تأیید آن حضرت، گواه روشنی است بر تحقق و جواز آن، در صدر اسلام.

۲- انگیزهٔ تقیه نمودن شیعه، پیشگیری از کشتارهای بیرحمانهٔ شیعیان و طوفان‌های ظلم و ستمی بود که این مذهب را به نابودی تهدید می‌کرد.

۳- تقیه، تنها به گروه شیعه اختصاص ندارد بلکه درمیان سایر مسلمانان نیز وجود دارد.

٤- تقیه، به پرهیز در برابر کفار و پنهان نگاه داشتن عقاید اسلامی از مشرکان اختصاص ندارد، بلکه ملاک تقیه که حفظ جان مسلمانان است، عمومیت دارد و

کتمان عقاید درونی در برابر هر دشمن خونریزی که توان مقاومت در برابر او نباشد و شرایط مبارزه با وی فراهم نگردد، أمری لازم است.

۵- در صورت تفاهم اعضای جامعه اسلامی، زمینه‌ای برای تقیه درمیان مسلمانان باقی نخواهد ماند.

متعه (ازدواج موقت) چیست؟

نکاح پیوندی است بین زن و شوهر، چیزی که هست این پیوند، گاهی بصورت دائمی است و حد و مرزی برای مدت آن، در عقد، بیان نمی‌شود و گاهی همان ماهیت، به صورت محدود، موقت و با مدت معین است. هر دو به عنوان ازدواج شرعی انجام می‌گیرد و تفاوت این دو تنها در دائم و موقت بودن آن است، در سایر خصوصیات با یکدیگر یکسانند.

شرایطی را که اینک یاد آور می‌شویم در نکاح متعه بسان ازدواج دایم معتبر است:

۱- زن و مرد باید مانع شرعی در ازداوج از قبیل: نسب و سبب و دیگر موانع شرعی نداشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.

۲- مهریهٔ مورد رضایت طرفین در عقد ذکر شود.

۳- مدت ازدواج معین باشد.

٤- عقد شرعی اجرا گردد.

۵- فرزندی که از آنان متولد می‌شود فرزند مشروع آنان است.

٦- نفقهٔ فرزندان بعهدهٔ پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می‌برد.

۷- آنگاه که مدت ازدواج به پایان رسید، اگر زن در حد یائسه نباشد، باید عدهٔ شرعی نگه دارد و اگر در اثنای عده روشن شود که بارداراست ، باید از هر نوع ازدواج خود داری کند تا وضع حمل نماید.

حال همگی معتقدیم که آئین اسلام، شریعت جاودانی و خاتم است که پاسخگوی تمام نیازها است. اینک می‌گوئیم جوانی که به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور یا شهر غریب به سر ببرد و به علت امکانات محدود، نمی‌تواند به ازدواج دائم دست یابد، در برابر خود سه راه مشاهده می‌کند که باید یکی از آنها را انتخاب کند:

الف) به همان حالت عزب باقی بماند و با فشارهای موجود دست و پا بزند.

ب) در منجلاب فحشا و آلودگی‌ها سقوط کند.

ج) در چهار چوب شرایط یاد شده، با زنی که ازدواج با او شرعا جایز است، برای مدت معینی ازدواج نماید.

در صورت (الف) باید گفت که غالباً با شکست روبرو می‌شود، هر چند افراد انگشت شماری می‌توانند قید هر نوع عملی جنسی را بزنند و صبر و بردباری پیشه سازند ولی این روش، برای همه قابل اجرا نیست.

فرجام کسانی که راه دوم را برگزینند نیز تباهی و بیچارگی است و از دیدگاه اسلام عملی حرام است و اندیشهٔ تجویز آن به بهانهٔ ضرورت، نوعی گمراهی فکری و کج اندیشی است.

بنابراین، تنها راه سوم متعین می‌شود که اسلام آن را پیشنهاد و تجویز نموده و در زمان پیامبر اکرمﷺ نیز به آن عمل می‌شد و بعدها مورد اختلاف واقع گردید.

تا اینجا با ماهیت ازدواج متعه آشنا شدیم. اکنون وقت آن است که با دلائل حلال بودن و تشریع آن آشنا گردیم و شایسته است در اینجا در دو مرحله زیر سخن بگوئیم:

۱- مشروع بودن نکاح متعه در صدر اسلام.

۲- عدم نسخ این حکم شرعی در زمان رسول خداﷺ .

دلیل روشن مشروع بودن متعه، این آیه است:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (۱)

پس هر گاه، از آن زنان بهره‌مند شدید، مزد آنانْ را که (که مهر معین است) بپردازید.

---

(۱) نساء؛ ٢٤.

به دلایل زیر الفاظ این آیه به روشنی گواه است که این در مورد ازدواج موقت نازل شده است:

اولاً: واژهٔ «استمتاع» بکار رفته، که در مورد نکاح موقت است. اگر نکاح دائم منظور بود نیاز به قرینه داشت.

ثانیاً: لفظ « أُجُورَهُنَّ» به معنی «مزد آنان» بکار برده شده است که گواه روشنی بر متعه است؛ زیرا در مورد نکاح دائم کلماتی از قبیل «مهریه» و «صداق» بکار می‌رود.

ثالثاً: مفسران شیعه و سنی بر آنند که آیهٔ یاد شده، در مورد نکاح متعه نازل گردیده است.

جلال الدین سیوطی شافعی از ابن جریر و سدی نقل می‌کند که آیهٔ فوق در مورد متعه است.[۱]

همچنین، ابوجعفر محمد بن جریر طبری از سدی و مجاهد و ابن عباس نقل می‌کند که این آیهٔ در مورد نکاح موقت است.[۲]

رابعاً: صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی نیز این حقیقت را پذیرفته‌اند؛ به عنوان مثال مسلم بن حجاج در صحیح خود به نقل از جابر بن عبدالله و سلمة بن اکوع، روایت می‌کند که گفته‌اند:

---

(۱) سیوطي، الدرالمنثور، ج ۲، ص ۱٤۰، ذیل آیهٔ مورد بحث.

(۲) طبري، جامع البیان في تفسیر القرآن، ج ٤، ص ۹.

«خرج علينا منادي رسول اللهﷺ فقال ان رسول الله قد أذن لكم أن تستمتعوا؛ يعني متعة النساء»

منادی پیامبر به سوی ما آمد و گفت: رسول خداﷺ به شما اجازهٔ استمتاع- (بهرمند شدن از زنها)؛ یعنی نکاح متعه زنان را عنایت فرمود.[1]

روایات صحاح و مسانید در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد.

بنابراین، اصل تشریع متعه در صدر اسلام در عصر پیامبرگرامیﷺ مورد پذیرش دانشمندان و مفسران اسلامی است. بعنوان نمونه برخی از این مدارک را یاد آورمی‌شویم:

۱ - صحیح بخاری، باب تمتع و باب تفسیر القرآن باب قوله: ﴿**يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم**﴾، ج۵، ص ۱۸۹، دارالفکر بیروت، ۱٤۰۱؛

۲- مسند احمد حنبل، مسند عبد الله بن مسعود، ج ۱، ص٤۲۰، دار صادر، بیروت؛

۳- الموطأ مالک، ج ۲، ص۳۰٤، باب نکاح المتعة؛

٤- سنن بیهقی، ج ۷، باب نکاح المتعة؛

۵- نهایه ابن اثیر، ج ۲، ص۲٤۹، ۷؛

---

(۱) مسلم، **صحیح**، ج ٤، ص ۱۳۰ چاپ مصر، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة.

٦- تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص۲۰۱، ۸؛

۷- الجامع الکبیر، سیوطی، ج ۸، ص۲۹۳، ۱۲؛

۸- فتح الباری، ابن حجر، ج ۹، ص۱٤۱؛[1]

آیا مفاد آیهٔ متعه منسوخ شده است؟

شاید کمتر کسی پیدا شود که در مورد اصل مشروع بودن متعه در زمان رسول خداﷺ تردید داشته باشد، سخن دربارهٔ بقا و منسوخ نشدن این حکم است.

---

(۱) این مطلب درکتب دیگراهل تسنن نیزذکرشده است:
صحيح البخاري - البخاري - ج ٥ - ص ١٨٩(كتاب تفسيرالقرآن - باب قوله يا أيها الذين آمنوا لاتحرموا طيبات ما أحل الله لكم) وج ٦ - ص ١١٩(كتاب النكاح) ؛ **صحيح مسلم** - مسلم النيسابوري - ج ٤ - ص ١٣٠ -١٣١ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ١ - ص ٤٢٠ وص ٤٣٢ و٤٥٠ ؛ **السنن الكبرى** - البيهقي - ج ٧، ص ٧٩(باب النهى عن التبتل والاخصاء) وص ٢٠٠ -٢٠٣(باب نكاح المتعة) وص ٢٠٦ ؛ **المصنف** - عبد الرزاق الصنعاني - ج ٧ - ص ٤٩٦ -٥٠٠(باب المتعة) ح١٤٠٢٠ و١٤٠٢١ و١٤٠٢٢ و١٤٠٢٣ و١٤٠٢٤ و١٤٠٢٥ و١٤٠٢٦ و١٤٠٢٧ و ١٤٠٢٨ و١٤٠٢٩ ؛ **المعجم الكبير**- الطبراني - ج ١٠ - ص ٣٢٠(محمد بن كعب القرظي عن بن عباس) ح١٠٧٨٢ ؛ **السنن الكبرى** - النسائي - ج ٦ - ص ٣٣٦ -٣٣٧ قوله تعالى لاتحرموا طيبات ما أحل الله لكم(١١١٥٠) ؛ **صحيح ابن حبان** - ابن حبان - ج ٩ - ص ٤٤٨ -٤٥٠ ؛ **عمدة القاري** - العيني - ج ١٨ - ص ٢٠٨ ح٤٦١٥ وج ٢٠ - ص ٧٣ ح٥٧٠٥ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ٣ - ص ٢٧١(١٠ - كتاب النكاح) وص ٣٩١(١٤٦- في نكاح المتعة وحرمتها(ح ١٥ ؛ **شرح معاني الآثار**- أحمد بن محمد بن سلمة - ج ٣ - ص ٢٤باب نكاح المتعة ؛ **الاستذكار** - ابن عبد البر- ج ٥ - ص ٥٠٥ -٥٠٦ ؛ التمهيد - ابن عبد البر- ج ١٠ - ص ٩٣ -١١٥ وص ١١٧ -١١٨ ؛ **أحكام القرآن** - الجصاص - ج ٢ - ص ١٨٤ -١٨٧(باب المتعة قال الله تعالى : فما استمتعتم به منهن فآتوهن أجورهن فريضة) وص ١٨٧ -١٩٥ ؛ **تفسيرابن كثير**- ابن كثير- ج ٢ - ص ٩٠ ؛ **الدرالمنثور**- جلال الدين السيوطي - ج ٢ - ص ١٣٩ -١٤١ ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر- ج ٥٢ - ص ٢٢٧ -٢٢٩ ح٦١٧٣ ؛ **ناسخ الحديث ومنسوخه** - عمربن شاهين - ص ٤٦٧ -٤٧٠ ح٤٤٣ و٤٤٥ و٤٤٦ و٤٤٧ و٤٤٨.(محقق)

روایات و تاریخ اسلام، حاکی از آن است که عمل بـه ایـن حکـم الاهـی تـا زمان خلافت خلیفۀ دوم درمیان مسلمانان، رایج بوده و خلیفه، بنـابر مصـالحی از آن، نهی کرده است.

مسلم بن حجاج، در صحیح خود، می‌نویسد:

ابن عباس و ابن زبیر، دربارۀ متعه نسا و متعه حج، اختلاف نظر داشتند.

جابر بن عبدالله گفت:

«فعلناهما مع رسول الله ﷺ ثم نهانا عنهما عمر فلـم نعـد لهما» [۱]

ما همراه با پیامبر ﷺ هر دو را انجام می‌دادیم، سپس عمر مـا را از آن دو نهی‌کرد و از آن پس دیگر به آن دو نپرداختیم.

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود در ذیل آیۀ متعه به نقـل از عبـدالرزاق و ابو داوود و ابن جریر و آنها از (حکم) روایت می‌کنند که از وی سـوال شـد آیـا این آیۀ(متعه) نسخ شده است؟

گفت نه، و علی علیه‌السلام فرمود: **«لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی»** [۲]

---

(۱) مسلم، **صحیح**، ج ۱، ص ۳۹۵ – بیهقي، **السنن الکبري**، ج ۷، ص ۲۰٦، باب النکاح المتعه.

(۲) این قول علاوه برحضرت علي علیه‌السلام ازابن عباس با عبارات مشابه نیزنقل شده است:

الدرالمنثور- جلال الدین السیوطي - ج ۲ - ص ۱٤۰ ؛ **تفسیرالرازي** - الرازي - ج ۱۰ - ص ۵۰ قوله تعالی : *(فما استمتعتم به منهن فآتوهن أجورهن فریضة) ؛ **تفسیرالثعلبي** - الثعلبي - ج ۳ - ص ۲۸٦ ؛ **تفسیرالسمعاني** - السمعاني - ج ۱ - ص ٤۱۵ ؛ **المحررالوجیزفي تفسیرالکتاب العزیز**- ابن عطیة الأندلسي - ج ۲ - ص ۳٦ ؛ **نواسخ القرآن** - ابن الجوزي - ص ۱۲٤ –۱۲۵ ؛ **تفسیرالبحرالمحیط** - أبي حیان الأندلسي - ج ۳ - ص ۲۲۵ –۲۲٦ ؛ **تفسیر**

⟸

اگر عمر از متعه جلو گیری نکرده بود، جز افراد شقاوتمند، کسی به زنا آلوده نمی‌شد.

علی بن محمد قوشچی نیز گوید: عمر بن خطاب بر روی منبر گفت:

«أیها الناس ثلاث کن علي عهد رسول الله أنا أنهي عنهن و أحرمهن و أعاقب علیهن و هي متعة النساء و متعة الحج و حيّ علي خیر العمل»(۱)



السمرقندي - أبو الليث السمرقندي - ج ١ - ص ٣١٩ - ٣٢٠ (فما استمتعتم به منهن) ؛ **تفسير القرطبي** - القرطبي - ج ٥ - ص ١٣٠ قوله تعالى : والمحصنات من النساء الا ما ملكت أيمانكم كتاب الله عليكم وأحل.....) ؛ **جامع البيان** - إبن جرير الطبري - ج ٥ - ص ١٩ ؛ **المصنف** - عبد الرزاق الصنعاني - ج ٧ - ص ٤٩٦ - ٤٩٧(باب المتعة (ح١٤٠٢١ و ص ٥٠٠ ح١٤٠٢٩ ؛ **شرح معاني الآثار**- أحمد بن محمد بن سلمة - ج ٣ - ص ٢٦(باب نكاح المتعة) ؛ **ناسخ الحديث ومنسوخه** - عمربن شاهين - ص ٤٦٧ - ٤٦٨ ح٤٤٣ ؛ **الاستذكار**- ابن عبد البر- ج ٥ - ص ٥٠٦ ؛ التمهيد - ابن عبد البر- ج ١٠ - ص ١١٤ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ١٢ - ص ٢٥٣ - ٢٥٤ (فصل في ذكر ما طعن به على عمر والجواب عنه - الطعن الثامن) ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ١٦ - ص ٥٢٢ - ٥٢٣(المتعة (ح٤٥٧٢٨).(محقق)

(۱) در کتب روائی اهل تسنن ذکر شده است که عمر در زمان خلافت خود بعضی از چیزهایی که در زمان رسول خداﷺ بوده حرام کرده و حتی برای کسانی که مرتکب ان شود عقوبت می‌کرده است که یکی از آنها متعة النساء بوده است که به بعضی از مصادر روائی آن اشاره می‌کنیم:

مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ١ - ص ٥٢(مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه) وج ٣ - ص ٣٢٥(مسند جابر بن عبد الله رضى الله تعالى عنه) ؛ **السنن الكبرى** - البيهقي - ج ٧ - ص ٢٠٦(باب نكاح المتعة) ؛ **معرفة السنن والآثار**- البيهقي - ج ٥ - ص ٣٤٥ (٩٠١ -باب نكاح المتعة) ح٤٢٣٧ ؛ **علل الدارقطني** - الدارقطني - ج ٢ - ص ١٥٦ ؛ **أحكام القرآن** - الجصاص - ج ٢ - ص ١٩١ وأما تلاوة النبي صلى الله عليه وسلم الآية عند إباحة المتعة، وهو قوله تعالى :(لا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم) ؛ **تفسير الرازي** - الرازي - ج ٥ - ص ١٦٧ وج ١٠ - ص ٥٠ - ٥٣ قوله تعالى : *(فما استمتعتم به منهن فآتوهن أجورهن فريضة) الحجة الثانية ؛ **تفسير القرطبي** - القرطبي - ج ٢ - ص ٣٩٢ ؛ **الاستذكار**- ابن عبد البر- ج ٥ - ص ٥٠٥ - ٥٠٦(١٨ - باب نكاح المتعة) ؛ **التمهيد** - ابن عبد البر- ج ٨ - ص ٣٥٥ - ٣٥٦ وج ١٠ - ص ١١١ - ١١٤ وج ٢٣ - ص ٣٥٧ - ٣٥٨ (وأتموا الحج والعمرة لله ٢ ١٩٦ وج ٢٣ - ص ٣٦٤ - ٣٦٥ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ١ - ص ١٨٢[طرف من أخبار عمر بن الخطاب] و ج ١٢ - ص ٢٥١ - ٢٥٦(الطعن الثامن) ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ١٦ - ص ٥١٩ - ٥٢٢(المتعة) ح٤٥٧١٤ و



ای مردم، سه چیز در زمان رسول خداﷺ جایز بود که من آنها را نهي و تحریم مي‌کنم و انجام دهنده آنها را به مجازات مي‌رسانم. آنها عبارتند از متعه زنان، متعه حج و حي علي خير العمل)

«حي علي خير العمل» را به «الصلاة خير من النوم» تبديل کرد. لازم به ذکر است که روایت در این زمینه بیش از آن است که در اینجا یاد آور شویم. براي آگاهي بیشتر، به مدارک ذیل مراجعه فرمائید. [1]

شگفت از سخنان کسانی که آیات ٦ و ٥ سورهٔ مؤمنون (آیهٔ) را ناسخ آیهٔ متعه در سورهٔ نسا دانسته‌اند. در حالی که همه می‌دانیم آیهٔ ناسخ باید پس از آیهٔ منسوخ نازل شود، ولی در این مورد جریان به عکس است، سورهٔ مؤمنون که به عنوان ناسخ پنداشته شده، مکی است[2] (یعنی در مکه مکرمه، پیش از آن که

⇐

٤٥٧١٥ و٤٥٧١٧ و ٤٥٧١٨ و ٤٥٧١٩ و ٤٥٧٢٠ و٤٥٧٢١ و ٤٥٧٢٢ و٤٥٧٢٣ و ٤٥٧٢٤ و٤٥٧٢٥ و ٤٥٧٢٦؛ **شرح معاني الآثار**- أحمد بن محمد بن سلمة - ج ٢ - ص ١٤٤(باب ما كان النبي صلى الله عليه وسلم به محرما في حجة الوداع) وص ١٤٦ و١٩٥(باب من أحرم بحجة فطاف لها قبل أن يقف بعرفة) ؛ **ميزان الاعتدال** - الذهبي - ج ٣ - ص ٥٥٢ ح٥٤٥.(محقق)

(۱) ١- فخررازي، تفسيرج ٣، ص ٢٠٤-٢٠-١٢) ٢- **زاد العماد**، ابن قيم ج ١، ص ٤٤٤-٧)، ٣- **المبسوط**، سرخسي حنفي، كتاب الحج، باب القرآن،٦، ٤- **مسند**، امام احمدبن حنبل، ج٣ ص ٣٥٦-٣٦٢-٢، ٥- رسالة تصويب در صحت عود وتعصيب صفحة ٥١، شيخ محمد مردوخ كردستاني.

(۲) دركتب تفسيراهل تسنن براين مسئله اتفاق نظردارند وسوره مؤمنون را مكيه مى‌دانند كه به بعضي ازآنها اشاره مى‌كنيم:

معاني القرآن - النحاس - ج ٤ - ص ٤٤٠ –٤٤١ ؛ **تفسير السمرقندي** - أبو الليث السمرقندي - ج ٢ - ص ٤٧٣ ؛ **تفسير الثعلبي** - الثعلبي - ج ٧ - ص ٣٧ ؛ **تفسير الواحدي** - الواحدي - ج ٢ - ص ٧٤٣ ؛ **تفسير السمعاني** -

⇐

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت نماید، نازل گردیده است) و سوره نساء که آیهٔ متعه را د بر دارد مدنی است، (بدین معنا که در شهر مدینه، بعد از هجرت پیامبر فرو فرستاده شده است).

اکنون می‌پرسیم آیهٔ واقع در سورهٔ مکی چگونه می‌تواند ناسخ آیه‌ای باشد که در سوره مدنی است؟



السمعاني - ج ۳ - ص ٤٦١ ؛ **تفسير النسفي** - النسفي - ج ۳ - ص ۱۱٦ ؛ **زاد المسير** - ابن الجوزي - ج ٥ - ص ۳۱۳(۲۳) ؛ **تفسير الرازي** - الرازي - ج ۲۳ - ص ٧٦ ؛ **تفسير العزبن عبد السلام** - الإمام عزالدين عبد العزيزبن عبد السلام السلمي الدمشقي الشافعي - ج ۲ - ص ۳٦۸ ؛ **تفسير القرطبي** - القرطبي - ج ۱۲ - ص ۱۰۲ ؛ **تفسير البيضاوي** - البيضاوي - ج ٤ - ص ۱٤٦ ؛ **تفسير البحر المحيط** - أبي حيان الأندلسي - ج ٦ - ص ۳٦۲ ؛ **الدر المنثور** - جلال الدين السيوطي - ج ٥ - ص ۲ ؛ **فتح القدير** - الشوكاني - ج ۳ - ص ٤٧۳.

علاوه برموارد یاد شده دربالا روایاتي نیزوجود دارد که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله این سوره را درمکه ودرنمازصبح خود قرائت کرده‌اند.

صحيح مسلم - مسلم النيسابوري - ج ۲ - ص ۳۹ ؛ **سنن أبي داود** - ابن الأشعث السجستاني - ج ۱ - ص ۱٥۳ و ص ۱٥٤(۹۰- باب الصلاة في النعل) ح٦٤۹ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ۳ - ص ٤۱۱(أحاديث عبد الله بن السائب رضى الله تعالى عنه) ؛ **التاريخ الكبير** - البخاري - ج ٥ - ص ۱٥۲ ح٤٦۱ ؛ **السنن الكبرى** - النسائي - ج ۱ - ص ۳٤٥ (قراءة بعض السورة(۱۰۷۹)؛ **السنن الكبرى** - البيهقي - ج ۲ - ص ٥۹ - ٦۰(باب الاقتصار على قراءة بعض السورة) وص ۳۸۹ (جماع أبواب القراءة)(باب طول القراءة وقصرها) ؛ المجموع - محيى الدين النووي - ج ۳ - ص ۳۸۳ ؛ نيل الأوطار - الشوكاني - ج ۲ - ص ۲٥٥ ؛ **عمدة القاري** - العيني - ج ٦ - ص ۳۹ – ٤۰(۱۰٦- باب الجمع بين السورتين في الركعة والقراءة بالخواتيم وبسورة قبل سورة وبأول سورة) ؛ **تحفة الأحوذي** - المباركفوري - ج ۲ - ص ۱۸۳ - ۱۸٤(باب ما جاء في القراءة في الصبح) ؛ **المصنف** - عبد الرزاق الصنعاني - ج ۲ - ص ۱۰۲ - ۱۰۳(باب كيفية القراءة في الصلاة ؟ وهل يقرأ ببعض السورة ؟) ح۲٦٦٧ وص ۱۱۲باب القراءة في صلاة الصبح ۲۷۰۷ ؛ تغليق التعليق - ابن حجر- ج ۲ - ص ۳۱۰ –۳۱۱(باب الجمع بين السورتين في الركعة)(محقق)

دلیل روشن دیگری که بر نسخ نشدن آیهٔ متعه در زمان پیامبرﷺ گواهی می‌دهد، همان روایات فراوانی است که نسخ شدن آن را در زمان رسول خداﷺ انکار می‌کنند، نظیر روایتی که جلال الدین سیوطی در (**در المنثور**) نقل نمود و شرح آن گذشت.

در پایان این نکته را یاد آور می‌شوم که امامان أهل بیتﷺ که به حکم حدیث ثقلین، موجب هدایت اُمت و قرین جدایی ناپذیر قرآنند، به مشروع بودن و نسخ نشدن ازدواج متعه، تصریح نموده‌اند.(۱)

و این که اسلام، در هر زمانی توانایی حل شکل جوامع بشری را دارد، مشروعیت چنین نکاحی را با رعایت شرایط یاد شده تأئید می‌نماید؛ زیرا امروز

---

(۱) همچنین روایاتی که بیان می‌کند متعه درزمان رسول خداﷺ وخلیفه اول بوده وعمرآن را نهی کرده. یکی از اصحاب امام صادقؑ درروایتی به شبهات ابی حنیفه درباره متعه با ادله عملی جواب داده‌اند که ذکرآن در اینجا باعث روشن شدن مطلب ودفع شبهات می‌شود:

... سأل أبو حنيفة أبا جعفرمحمد بن النعمان صاحب الطاق فقال له : يا أبا جعفرما تقول في المتعة أتزعم أنها حلال ؟ قال : نعم، قال : فما يمنعك أن تأمرنساءك أن يستمتعن ويكتسبن عليك، فقال له أبوجعفر: ليس كل الصناعات يرغب فيها و إن كانت حلالا وللناس أقداروهراتب يرفعون أقدارهم ولكن ما تقول يا أبا حنيفة في النبيذ أتزعم أنه حلال ؟ فقال : نعم، قال : فما يمنعك أن تقعد نساءك في الحوانيت نباذات فيكتسبن عليك ؟ فقال أبو حنيفة : واحدة بواحدة وسهمك أنفذ ثم قال له : يا أبا جعفرإن الآية التي في سأل سائل(٣) تنطق بتحريم المتعة والرواية عن النبيﷺ قد جاءت بنسخها، فقال له أبوجعفر: يا أبا حنيفة إن سورة سأل سائل مكية وآية المتعة مدنية وروايتك شاذة ردية، فقال له أبوحنيفة : وآية الميراث أيضا تنطق بنسخ المتعة، فقال أبوجعفر: قد ثبت النكاح بغيرميراث(٤)، قال أبوحنيفة : من أين قلت ذاك ؟ فقال أبوجعفر: لوأن رجلا من المسلمين تزوج امرأة من أهل الكتاب ثم توفي عنها ما تقول فيها ؟ قال : لا ترث منه، قال : فقد ثبت النكاح بغيرميراث ثم افترقا .(الكافي - الشيخ الكليني - ج ٥ - ص ٤٥٠-أبواب المتعة -ح ٨)(محقق)

یکی از روش‌های نجات جوانان از منجلاب فساد و تباهی، همان ازدواج موقت در چهار چوب شرایط خاص است.

جعل احادیث کاذب عامل تفرقه در اسلام

یکی از وسیله‌های تحریف اسلام جعل حدیث است. در حقیقت همهٔ تحریف با این وسیله انجام می‌شود؛ زیرا می‌دانیم که قرآن کریم در حفظ و حراست الاهی از هر گونه خطر و حمله‌ای مصون می‌ماند، اما جایی که ممکن است مورد حمله قرار گیرد و حمله در آن مؤثر باشد. بیان و توضیح و تفسیر قرآن یعنی احادیث و سنت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله است و این را نیز می‌دانیم که اسلام دو رکن اساسی دارد، و آن قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

بنابراین حمله به سنت حدیث حمله به اسلام و تحریف در آن تحریف در اسلام است؛ زیرا افرادی برای اینکه جیره‌شان از کیسهٔ ارباب وقت‌شان قطع نشود و جیره‌خوار امرای ستمگر بوده‌اند احادیثی را برای شادکرن و چاپلوسی جعل نموداند که یکی از بزرگ‌ترین عوامل تفرقه وجدایی در اسلام شده است.

عزیزان، ما به جای اینکه بیائیم اسلام را در سراسر جهان گسترش دهیم و به دین جهانی مبدل سازیم خلافش را عمل می‌کنیم و همدیگر را به کفر و دشمنی متهم می‌کنیم، غافل از اینکه همه مسلمان ، برادر و هم دین هستیم و دشمنان اسلام بیشتر آتش عداوت و کینه را بین مسلمانان بوسیلهٔ اسلام نماهای ظاهری

شعله‌ور می‌کنند و به این وسیله و ترفند خیال‌شان راحت و آسوده است که دیگر اسلام دین جهانی نمی‌شود و مسلمانها غافل از اینکه اسلام را فنا و نابود می‌سازند با هم‌کیشان و برادران مسلمان خود جنگ تعصب و جهالت براه می‌اندازند.

آیا ما مسلمانها اعم از شیعه و سنی معتقد به کلمهٔ طیبهٔ «**لا الا الله و محمد رسول الله**ﷺ» نیستیم؟

پس چرا با هم تفرقه و دشمنی داشته باشیم و به جای صلح و صفا آرامش بر علیه همدیگر کینه توزی و مخالفت کنیم.

چرا راه رسول خداﷺ و اهل بیت او -که راه نجات و صراط مستقیم - است رها ساخته‌ایم و به عده‌ای ریاست طلب و جاعل روی آورده و به اصل حقیقت رسول خداﷺ پشت نموده‌ایم؟

چرا ما با این همه جمعیت در سراسر جهان ضعیف و زیر سلطهٔ بیگانگان و یهودیان باشیم؟.

چرا دستور رسول خداﷺ که اتحاد و یکپارچگی و أخوت بوده را به تفرقه و عداوت تبدیل کرده‌ایم؟

چرا ریشهٔ تفرقه و دشمنی را نمی‌کَنیم؟

عزیزان بیائیم با هم اتحاد داشته باشیم و با همدیگر مجالست و در تقریب مذاهب شرکت بنمائیم و مشکلات خود را با همدیگر برادرانه و دلسوزانه حل بنمائیم نه اینکه ادیان دیگر در مشکلات ما دخالت کنند.

زیرا آنها چنین آرزوی دیرینه‌ای را داشته و دارند و بجز شعله‌ور کردن آتش تفرقه و کینه در بین مسلمین جهان هدف دیگری ندارند، پس ما اگر دلسوز دین اسلام نباشیم، چطور انتظار داشته باشیم ادیان دیگر دلسوز دین ما و مسلک ما باشند؟

انشاء الله خداوند بوسیلهٔ محبت پیغمبرﷺ و اهلبیتﷺ در دل ما چراغ اُخوت و حقیقت و اتحاد را روشن بنماید و چراغ کینه و عداوت و تفرقه را خاموش نماید تا دلهایمان بوسیلهٔ علم و یقین و اخلاص و ایمان و محبت خدا پاک و منزه گردد.

«نژاد پرستی» و «تعصب فرقه‌ای» دو عامل بزرگ تفرقه مسلمین

۱- مسئله نژاد پرستی:

آن چیز مهمی که دول اسلامی را بیچاره کرده و از ظل قرآن کریم دور می‌کند، نژاد گرایی است.

این نژاد ترک است، باید نمازش را هم ترک بخواند؛ این نژاد ایرانی است باید الفبایش چه جور باشد. آن نژاد عرب است، عربیت باید حکومت کند نه

اسلام، نژاد آریایی باید حکومت کند نه اسلام، نژاد آریا باید بر جهان حکومت کند، و...، نژاد پرستی یک مسأله بچه‌گانه است که سران دول را دارند بازی می‌دهند.

آقا تو ایرانی هستی، آقا تو کُرد هستی، آقا تو عرب هستی، و یا ترک هستی و... غافل از آن نکته اتکایی که همه مسلمین داشتند، افسوس که این نکته اتکا را از مسلمین گرفتند، همین نژاد گرایی که اسلام خط قرمز بر آن کشید و میان سیاه و سفید و عرب و عجم هیچ فرقی نگذاشت و فقط میزان را تقوا قرار داد: ﴿إِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللَّهِ أَتْقَكَمْ﴾

اسلام فقط اتکاست، ترک و کرد و فارس و عرب و عجم ندارد. قضیه نژاد گرایی، مسئله‌ای ارتجاعی است.

چرا مسلمین با هم می‌جنگند؟ برای این که تحت لوای اسلام نیستند.

تاریخ گذشته و تاریخ عرب در قرن اخیر ثابت کرده است که این مشکل منشأ بسیاری از بدبختی‌ها و بلاهاست که جنگ جهانی تنها یکی از آثار آن بود. لذا کسانی که به انسانیت اخلاص می‌ورزند، بشر را دعوت به ترک تعصب نموده‌اند.

در حالیکه ما به دعوت مدعیان به ایسم‌ها و تعصبات نژادی گوش‌فرا داده و در برابر تحریکات آنان ساکت نشسته‌ایم، در صورتی که اسلام ، ما را از آن بر حذر ساخته و مقرر داشته که هیچ چیز جز تقوا و پرهیز کاری موجب برتری

سفید بر سیاه نیست و هیچ امتیازی برای عرب‌ها بر سایر مسلمان وجود ندارد مگر به تقوا و عمل نیک.

۲- تعصب فرقه‌ای یا اختلاف طایفه‌ای

اگر حب ریاست نبود، این تعصب از حدود معقول خود تجاوز نمی‌کرد و به صورت یک مشکل در نمی‌آمد اما سیاست آن چنان از آن بهره برداری کرده است که مسلمان از برادرش بیشتر از دشمن می‌گریزد، و بیشتر از دشمن کینه و دشمنی برادر را در دل می‌گیرد.

چه بسیار مصیبت‌هایی که تعصبات فرقه‌ای بر سر مسلمین آورده است و چه خون‌هایی که بوسیلهٔ آن ریخته شده، و شمشیرهایی که به جای جنگ با مشرکین در راه جنگ با فرزندان توحید بکار رفته است، با اینکه اگر توجه کنیم و انصاف دهیم، می‌بینیم که اختلافات مذهبی هیچ نسبتی با اصول عقاید که ایمان به آنها لازم و واجب است، ندارد. اگر اهل سنت با برادران شیعی خود آشنایی حاصل کنند، و نیز شیعه برادران سنی خود را بشناسد، روشن خواهد شد که بسیاری از شبهه‌هایی که در افکار آنها ایجاد گردیده جز افترا چیزی دیگر نبوده است.

با از بین رفتن این بدبین‌ها و آگاه شدن مردم با حقیقت مطلب ، این جو دشمنی و تکفیر که بعضی منافع خود را در آن جستجو می‌کنند از بین می رود و فضای وحدت و هم دلی فراهم می‌شود و مسلمانان قدرت واحده می‌شوند.

وقتی مسلمانان توانستند در برابر اختلاف‌های فقهی و عقیدتی خـود در ایـن عصر در مقام گفتگو و مدارا بر آیند، و بـا یکـدیگر عـداوت و دشـمنی نورزنـد، مسلماً قادرند که در آراء و نظریه‌های فکری و علمی خود که ارتباطی بـه عقایـد نداشته و شرط ایمان نیست، تفاهم کنند.

سزاوار است کـه مسـلمانان دریابنـد بـا رهـایی از ایـن دو مشـکل خواهنـد توانست از میوه و ثمره درخت اخوت وهمبستگی استفاده کنند، و یک نهضـت و حرکت مثبت و پر برکتی را بوجود آورند، و دشمنان را از کشور هـای خـود دور کنند. مسلمان وقتی تعالیم خود را حفظ کرد، برای خود امتی خواهد بـود، و هـر گاه از اسلام صحیح و واقعی آگاهی و برخوردار شد، خود به دژ محکمی تبـدیل خواهد شد و اگر امت اسلامی بر اساس کتاب خدا حکم کنـد، بـه نیـروی کامـل اسلامی تبدیل خواهند شد که می‌توانند تـوازن را در جهـان حفـظ کـرده و بـین بلوک شرق و غرب حکم نمایند. و هر یک از آنها را سر جای خود نشـانده و در این راه به ثروت، منابع وسیع کشـورهای اسـلامی، موقعیـت عـالی جغرافیـایی و کثرت جمعیت مسلمین کمـک نماینـد، تنهـا پرتـو امیـد و اخـلاص عمیقـی کـه می‌تواند در دلهای فرزندان این اُمت روشن شود، فروغ دینشان، یعنی دین حنیـف و پاک اسلام است.

اعتقاد به مهدی، مصلح آخر الزمان عامل وحدت اسلامی

تمام گروه‌های اسلامی اتفاق نظر دارند که در آخر الزمان، مـردی از نسـل پیـامبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ظهور می‌کند که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. و دولـت حـق را برپـا می‌سازد که در تمام جهان فرا گیر می‌شود، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ﴾ [1]

و ما پس از ذکر، در زبور نوشتیم کـه بنـدگان صـالح مـا وارث زمین خواهند شد.

اصل مهدویت و اعتقاد به ظهور مهدی را تمام مسلمین - خواه شیعه و خواه سنی - از هر فرقه و مذهب بر حسب روایات فراوان غیر قابل انکار یا تاویل کـه از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است اجمالاً قبول دارند، چـه آنهـائی کـه أصـل امامـت را پذیرفته و معتقد باشند یا نه.

فلسفه (مهدویت) در اسلام

بشریت بسوی تکامل معنوی نهایی روان است و ایمان به خدا و حق و درستی و اسلام کامل، زمانی بر کلِ بشریت حاکم خواهد شد و سراسر جهان انسان بـدنبال یک انقلاب عینی و غیبی تحت رهبری مـردی الاهـی از خانـدان رسـالت از هـر

---

(۱) انبیاء ؛ ۱۰۵.

گونه ظلم وگناه و شرک و نارواییی این به سوی ایمان مطلق و عدل مطلق و معنویت و سعادت مطلق رو می‌کنند..

امام عصر مهدی موعود محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف که به لقب‌های حجت – مهدی- قائم- منتظر- صاحب الزمان- بقیة الله – امام العصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز نام برده می‌شود، در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا متولد گردید.(۱)

پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام و مادر مکرمه‌اش (ملیکه) که به لقب (نرجس) نیز خوانده می‌شود و نوادهٔ یکی از با فضیلت‌ترین حواریین و أوصیای حضرت عیسی بن مریم علیه السلام است.

پس از شهادت پدر بزرگوارش و بر حسب أمر الاهی و أحادیث نصوص امامت و مهدویت و وصایا و تصریحات مکرر و عدیدهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و یکایک أئمهٔ معصوم عهده‌دار أمر امامت و لوای مهدویت گردید.

ابن طولون دمشقی حنفی می‌نویسد:

> «دوازدهمین ایشان فرزند او (یعني حضرت عسکري علیه السلام)
> محمد بن الحسن، یعني همان محمد بن الحسن بن الهادي علیه السلام
> آخرین امام است و ولادت او روز جمعه نیمهٔ شیعبان
> سال– ۲۵۵ هجری واقع شده هنگام وفات پدر بزرگوار

---

(۱) ابن خلکان، **وفیات الاعیان**، ج ۳، ص ٥٣٤.

شان پنج ساله بود».[۱]

اعتقاد و روایات ادیان و مذاهب دربارهٔ منجی موعود

از مسائلی که شرایع آسمانی بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله «مصلح جهانی» است که در آخر الزمان ظهور می‌کند. نه تنها جامعه اسلامی بلکه جامعه‌های یهود و نصاری و دیگر ادیان نیز منتظر آمدن این عدل گستر جهان هستند. با مراجعه به کتابهای عهد عتیق و عهد جدید، این حقیقت روشن می‌گردد.

۱- عهد عقیق: مزامیر داوود نبیﷺ مزمور۹۶و ۹۷ و کتاب دانیال نبیﷺ باب۱۲.

۲- عهدی جدید: انجیل متی باب ۲٤، انجیل مرقوس باب ۱۲، انجیل لوقا باب ۲۱، به نقل از موعودی که جهان در انتظار اوست.[۲]

پاره‌ای از اخبار اهل سنت

۱- ابن جوزی می‌نویسد: رسول خداﷺ فرمود:

« يخرج في آخر الزمان رَجُلٌ مِنْ وُلْدِيْ اسْمُهُ كإِسْمِيْ وَكُنْيَتُهُ كَكُنْيَتِيْ يَمْلاَءُ الأرْضَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً

---

(۱) ابن طولون دمشقي حنفي، الشذورات الذهبيه، ص ۱۱۷، چاپ بیروت.

(۲) درارتباط با اعتقاد ادیان به مصلح آخرالزمان کتابهایی مستقل به رشته تحریردرآمده وعلمای اسلامی به این مسئله اهتمام ویژه‌ای نموده واعتقاد ادیان را دراین باره جمع نموده‌اند وحتی درسمینارهایی که برای ایجاد تفاهم بین اسلام ومسحیت برگزار گردیده اعتقاد به مصلح آخرالزمان را یکی ازعوامل وحدت بین ادیان الاهی بر شمرده‌اند که برای اطلاع بیشترمی‌توانید به کتاب «مصلح آخرالزمان» مراجعه نمایید.(محقق)

فَذَلِکَ هُوَالْمَهدِيُّ »[۱]

در آخر الزمان مردی از فرزندان من خروج می‌کند که اسمش مانند اسم من وکنیه‌اش مانند کنیهٔ من است زمین را پرُ از عدل و داد می‌کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد و این همان مهدی است.

و این حدیث مشهور است .

۲- شیخ سلیمان حنفی قندوزی در کتاب ینابیع المودة به نقل از کتاب «فرائد السمطین» به نقل از جابر بن عبدالله انصاری چنین می‌نویسد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

«مَنْ اَنْکَرَ خُرُوجَ المَهْدِيْ فَقَدْ کَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَ مُحَمَّدٍ»[۲]

هر کس خروج مهدی را انکار کند همانند آنست که به تمام آنچه بر محمد ﷺ نازل شده کافر شده است.

---

(۱) تذکرة، الخواص، ص ۲۰٤.

- روایات زیادی درکتب اهل تسنن به این مطلب دلالت دارد که حضرت مهدي ؑ دنیا را پرازعدل وداد می‌کند:

مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۹۹(ومن مسند علي بن أبي طالب رضي الله عنه) وج ۳ - ص ۳۷(مسند أبي سعيد الخدري رضي الله تعالى عنه) وص ٥۲ ؛ **سنن أبي داود** - ابن الأشعث السجستاني - ج ۲ - ص ۳۱۰(۳۱ - کتاب المهدی) ح ٤۲۸۳ و٤۲۸٥ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ٤ - صص ٤٤۲ و٥٥۷ و ٤٦٤ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ۸ - ص ٦۷۸ -٦۷۹(۲- ما ذكر في فتنة الدجال(ح۱۸٤ و۱۹٤ ؛ **المعجم الأوسط** - الطبراني - ج ۲ - ص ۱٥ وج ۸ - ص ۱۷۸ ؛ **المعجم الصغير**- الطبراني - ج ۲ - ص ۱٤۸(محقق).

(۲) ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۹٥، الباب الثامن السبعون، ح ۱؛ وص ۳۸۳ الباب الرابع التسعون، ح۱.(محقق)

۳- در صحیح أبی داوود جلد چهارم صفحهٔ ۸۷ آمده است:

«عَنِ النَّبيْ ﷺ قَالَ: لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُنْيَا اِلاَّ يَومٌ لَطَوَّلَ ذَلِکَ الْيَوْمِ حَتَّى يَبْعَثُ فِيْهِ رَجُلاً مِنِّي»[1]

پیامبر ﷺ فرمود: اگر حتی یک روز از عمر دنیا باقی بماند، همان روز را خداوند طولانی می‌کند که تا اینکه مردی از خاندان من در آن بر انگیخته شود.

٤- شیخ سلیمان حنفی قندوزی در کتاب خود به نقل از مسند امام احمد بن حنبل چنین می‌نویسد:[2]

«عَنْهُ ﷺ اَنَّهُ قَالَ: لاتَقُومُ السَاعَةَ حتی تَمْلاَءَ الأَرْضَ ظُلْماً وَ عُدواناً ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ عِتْرَتِيْ مَنْ يَمْلاَءُها قِسْطاً وَ عَدْلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»[3]

پیامبر ﷺ فرمود: قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه زمین از دشمنی و ظلم پر شود که در این هنگام فردی از سلاله من خروج می‌کند و آن را از عدل و داد پر می‌کند.

---

(۱) اعیان اشیعه، سید محسن امین عاملي، ج ٤، ص ۲۸، قسمت دوم.

- درباره خروج حضرت مهدي ﷺ درکتب اهل تسنن روایات زیادي وارد شده که دربعضي ازکتب بعنوان باب مستقلي ذکرگردیده ودربعضي دیگرتحت عناوین علائم ظهورمهدي، باب خروج دجال، باب ملاحم والفتن، قیام المهدي وذکرشده است.(محقق)

(۲) **ينابيع المودة لذوي القربي**، ج ۳، ص ۲٦۲، باب الثالث والسبعون، ح ۷.(محقق)

(۳) درکتاب **مسند احمد** سه روایت دربخش مسند ابوسعید خدری به مضمون این روایت ذکرشده است: **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ۳ - ص ۱۷ و۲۸و۳٦.(محقق)

٥- در صحیح ترمذی جلد نهم صفحهٔ ۷٤ و سنن ابـو داوود ج ٤ ص ۱۰۷ و مسند امام أحمد بن حنبل ج ۱ صص ۳۷٦و ۳۷۷ آمده است که حضـرت رسـول ﷺ فرمود: « **دنیا تمام نمي‌شود مگر اینکه یک نفر از عرب حکومت کند، او مـردي ازأهلبیت من و نامش، نام من است.**»[1]

در صحیح مسلم ج ،۱ ص ۳۷۳ حدیث ۲٤٤، باب نزول عیسی بـن مـریم عليه السلام چنین آمده است:

«... قال رسول الله ﷺ :

کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم»

---

(۱) به این مضمون روایات زیادی درکتب اهل تسنن ذکرشده که به بعضی ازآنها اشاره می‌کنیم: **سنن أبي داود** - ابن الأشعث السجستاني - ج ۲ - ص ۳۰۹ –۳۱۰(۳۱ - کتاب المهدی) ح ٤۲۸۲ ؛ **سنن الترمذي** - الترمذي - ج ۳ - ص ۳٤۳(٤٤ - باب ما جاء في المهدی) ح ۲۳۳۱ و۲۳۳۲ ؛ **مسند احمد** - الإمام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۳۷٦ - ۳۷۷(مسند عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه) وص ٤۳۰ وص ٤٤۸ ؛ **المستدرك** - الحاكم النيسابوري - ج ٤ - ص ٤٤۲ و٤٦٤ ؛ **صحيح ابن حبان** - ابن حبان - ج ۱۳ - ص ۲۸٤(۱ - باب ما جاء في الفتن) وج ۱٥ - ص ۲۳٦ –۲۳۷(ذکرالإخبارعن وصف اسم المهدي واسم أبيه ضد قول من زعم أن المهدي عيسى ابن مريم) وص ۲۳۷ –۲۳۸(ذكرالبيان بأن المهدي يشبه خلقه خلق المصطفى صلى الله عليه وسلم) ؛ **المعجم الكبير** - الطبراني - ج ۱۰ - ص ۱۳۱ ح۱۰۲۰۸ وص ۱۳۳-۱۳۷ ح۱۰۲۱۳ و۱۰۲۱٤ و۱۰۲۱٥ و۱۰۲۱۷ و۱۰۲۱۸ و ۱۰۲۱۹ و۱۰۲۲۰ و۱۰۲۲۱ و۱۰۲۲۲ و۱۰۲۲۳ و۱۰۲۲٤ و۱۰۲۲٥ و۱۰۲۲٦ و۱۰۲۲۷ و۱۰۲۲۷ ؛ ۲ و۱۰۲۲۸ و۱۰۲۲۹ و۱۰۲۳۰ وج ۱۹ - ص ۳۲ –۳۳ ؛ **المصنف** - ابن أبي شيبة الكوفي - ج ۸ - ص ٦۷۸(۲- ما ذكرفي فتنة الدجال(ح ۱۹۲و ۱۹۳)(محقق).

ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری چنین می‌نویسد: أخبار به تواتر رسیده است که مهدی از این خاندان است و عیسی بن مریم﷤ نازل می‌شود و پشت سر او نماز می‌خواند.[۱]

آیت الله مرعشی نجفی در کتاب شرح احقاق الحق ج ۱۳، صص ۱۱۹ تا ۱۲۳ این مطلب را از حافظ ابن ماجه در «سنن المصطفی» ج ۲ ص ۵۱۹ و امام بخاری در «تاریخ الکبیر» ج ۱ ص ۳۱۷. و حافظ ابونعیم در (حلیة الاولیاء) ج ۳ ص ۱۷۷ نقل کرده است.

ابن صباغ مالکی در کتاب «الفصول المهمة» می‌نویسد:

«خلف ابو محمد الحسن من الولد ابنه الحجة القائم المنتظر لدولة الحق و كان قد اخفي مولده و ستر امره لصعوبة الوقت و (خوف السلطان) و شدة طلب السلطان تطلبه للشيعة و حبسهم و القيض عليهم»[۲]

باقی گذاشت ابو محمد حسن عسکری﷤ از نظر اولاد، فرزندش حجهٔ قائم را که انتظار ظهور دولت حق از او میرود و به سبب سختی اوضاع و ترس از زمامدار و باز جویی و زندانی

---

(۱) **فتح الباري**، ابن حجر، ج ٦، ص ۳۵۸، باب قول الله تعالي ﴿واذكر في الكتاب مريم اذ انتذت من اهلها﴾.
علماي بسیاری ازاهل تسنن درباره احادیث حضرت مهدي﷤ نقل تواتر کرده‌اند ازآن جمله عظیم آبادی در کتاب **عون المعبود**، ج ۱۱، ص ۳۰۸ باب خروج دجال و درباره شوکانی نقل می‌کند که رساله‌ای را نوشته ودرآن به اثبات تواتر اخباری که درباب حضرت مهدي﷤ آمده پرداخته است. (محقق)

(۲) **الفصول المهمة في معرفة الأئمة**، ابن الصباغ مالكي، ج ۲، ص ۱۰۹۲، الفصل الحادي عشر، دارالحديث، قم. (محقق)

و توقیف شدن شیعه محل ولادت آنحضرت پوشیده و کار او پنهان شد.

مورخ شهیر قاضی زنگنه بهلول بهجت أفندی شافعی در کتاب «**تشریح و محاکمه**» در تاریخ آل محمدﷺ » ص ۱۹۵ چنین می‌نویسد:

امام «**ابوالقاسم محمد المهدی**» در تاریخ دویست و پنجاه و پنج (۲۵۵) هجری در پانزدهم ماه شعبان متولد شد. مادرش ام ولد اسمش «**نرجس خاتون**» و پنج ساله بود که والد بزرگوارش «امام حسن عسکریؑ» از دار فانی رحلت فرمود»

همین دانشمند شافعی مذهب در کتابش صفحهٔ ۱۹۸ چنین می‌نویسد:

ظهور مهدی قائم آل محمد در میان أمت اسلامیه مسئله متفق بوده و محتاج تشریح و محاکمه ما نیست؛ زیرا حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات جاهلیه) متفق علیه علمای عامه و خاصه است.

تألیفات دانشمندان و علمای اهل سنت

محققان و محدثان فراوانی از اهل سنت از قرون اولیهٔ اسلامی به بعد مجموع احادیث نبوی و مسائل مربوط به امام مهدیؑ و علائم و ویژگیهای زمان ظهور او را در یک رساله یا کتاب خاص گرد آوردند به تألیف کتابی مستقل دربارهٔ مهدی و مهدویت پرداخته‌اند مانند این کتابها:

۱- **البیان فی علامات مهدی آخر الزمان**، «بن حسدام الدین متقی هندی»؛

۲- **البیان فی أخبار صاحب الزمان**،« حافظ محمد یوسف گنجی شافعی»؛

۳- **الاتحاف بحب الاشراف**، «شبهاوی شافعی»؛

٤- **تلخيص البيان في علامات الآخر الزمان**، «ابن کمال باشا الحنفی»؛

٥- **الرد علی من حکم و قضی بان المهدي جاء و مضي**، «ملا علی القاری»

٦- **عقد الدرر في أخبار المهـدي المنتظـر**، «یوسـف بـن یحیـی بـن علـی المقدسي الشافعي»

٧- **أخبار المهدي** «ابو نعیم اصفهانی»؛

٨- **التوضیح فی تواتر ما جاء في المنتظر والمسیح** «ادریس العراقی مغربی»؛

٩- **العطر الورد فی اوصاف المهدی**، «محمد بن محمد بلیسی»؛

١٠- **العرف الوردی فی اخبار المهدی**، «جلال الدین سیوطی شافعی»؛

١١- **اصول الایمان**، «دهلوی بخاری»؛

١٢- **أحياء الميت بفضائل اهل البيت**، «سیوطی»؛

١٣- **فرائد الفکر فی المهدی المنتظر**،« مقدسی الشافعی»؛

١٤- **القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر**، «أحمد بن علی بن حجر الهیثمی الشافعی»؛

١٥- **المشرب الوردی في أخبار المهدي**، «علی بن سلطان القاری الحنفی»؛

١٦- **المهدی**، «ابن قیم»؛

منکران مهدویت

جای بسی تأسف است که عده‌ای حتی احادیث اهل سنت را که در متون روائی آنان نقل شده نادیده می‌گیرند؛ اگر روایات مربوط به حضرت مهدی﷼ ساخته و پرداخته شیعه است، پس چرا أهل سنت آنها را روایت کرده‌اند. اخباری که در کتب عامه دربارۀ آن حضرت وارد شده است اگر بیشتر از أخبار کتب شیعه نباشند کمتر نیست و در هیچ موضوعی این‌همه روایات و أخبار وارد نشده است. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به تألیفات دانشمندان اهل سنت و اعتقادات ادیان و مذاهب دربارۀ منجی موعود مراجعه شود.[۱]

و جای بسی تأسف که عده‌ای شخصیت حضرت مهدی ارواحنا فداه که فرزند امام عسکری﷼ است را موهوم بیان کرده در غیبت آن حضرت تشکیک کرده‌اند که در جواب باید گفت: اگر مسئله مهدویت اسطوره و خرافه است، پس نخستین عامل خرافه نعوذ بالله رسول خداﷺ بوده است!

اما (شیخ منصور علی ناصب) از علمای مشهور و بزرگ در کتاب «**التاریخ لجامع الاصول**» ج ۵، ص ۳۴۱ به نقل از دانشمندان عامه و در (مهدی موعود) می‌نویسد: احادیث مهدی را گروهی از برگزیدگان صحابۀ پیغمبر روایت کرده‌اند و بزرگان و محدثان همانند: ابو داوود، ترمذی، ابن ماجه، ابویعلی، احمد بن

---

(۱) برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب «مصلح آخر الزمان» مراجعه فرمائید. (محقق)

حنبل و حاکم نیشابوری در کتب خود آورده‌اند کسانی که تمام أحادیث مهدی موعود را ضعیف شمرده‌اند مانند ابن خلدون وغیره، راه خطا پیموده‌اند.

أحمد محمد شاکر مصری در حاشیهٔ جلد پنجم مسند أحمد حنبل صفحهٔ ۱۹۷ می‌نویسد:

> «اما ابن خلدون به آن چه که دربارهٔ آن چیزی نمی‌دانسته پشت کرده و امور سیاسي و دولتی او را مشغول کرده و خدمت به خدمتگزاران أمراء و پادشاهان او را از واقعیت دور کرده است و لذا گمان کرده که (مهدی و مهدویت) پرداخته شیعه است».

پس اگر جامعهٔ اهل سنت چنین عقیده‌ای دارند، کارِ یکی دو نفر از آنان غیر از انحراف از خط مشی رهبران و از واقعیت‌های اعتقاد مهدویت، چه چیز دیگر می‌تواند باشد؟

پرسشهای مخالفین حضرت مهدیؑ و مهدویت و پاسخ به آن

در رابطه با اصل مهدویت و مهدیؑ و بویژه غیبت کبرای امام و طول حیات آن حضرت شبهات و سوالاتی بخصوص از جانب مخالفان عنوان می‌شود که طرح آنها و پاسخ به آن در تکمیل این مبحث سودمند بنظر می‌رسد:

بعضی از نویسندگان معاصر أهل سنت که مهدویت را ساخته و پرداخته شیعه می‌دانند، در پی این برداشت سؤالات زیر را مطرح کرده‌اند:

۱- مگر اسلام کامل نیست یا رهبری پیامبر ناتمام است که برای تجلی کمال اسلام نیاز به ظهور مهدی و امام زمان باشد؟

پاسخ

۱- ما نسبت به أصل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و مهدویت چنان که صدها حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله در صدها کتاب معتبر جهان اسلام و کتب سنن و صحاح اهل سنت نیز موجود و شهادت می‌دهند، امامت و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و مهدویت از متن اسلام و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و ساختهٔ شیعه نیست و اما دربارهٔ کمال اسلام باید گفت: ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تجلی دهندهٔ تمامیت و کمال اسلام است نه آنکه اسلام ناقص باشد و یا رهبری و رسالت پیامبر ناتمام(نعوذ بالله) بلکه اسلام کامل بنحو کامل در مقام عمل پیاده نشده است و مسلمانی ما ناقص است و نه اسلام، مهدویت و ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پیاده کنندهٔ کل اسلام و تجلی دهنده تمامیت و کمال اسلام است.[۱]

---

(۱) به بیان دیگر امام کسی است که بیان کننده احکام قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به تمام نیازهای علمی و عملی بشریت پاسخ داده است و هیچ کس غیر از امام این مقام را ندارد و از طرفی پاکی اجرای احکام اسلام را داشته و در انجام آن دچار اشتباه و هوای نفس و... نمی‌شود و حقیقت اسلام را آشکار می‌کند. البته پیرامون تبیین شخصیت امام زمان ارواحنا فداه و پاسخ به سؤالات مربوط به آن حضرت کتابهای مستقلی به رشته تحریر در آمده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتابهائی چون «امامت و مهدویت» و «مصلح غیبي» مراجعه نمایید.(محقق)

۲- پرسیده می‌شود با توجه به اینکه أصل امامت برای هدایت و راهنمائی و ارشاد خلق و تبیین معارف اسلام است، امام غایب چه فایده‌ای دارد؟ و اساساً امام غایب در این غیبت طولانی چه می‌کند؟

در پاسخ ، قرآن به صراحت از دو نوع رهبری و رسالت سخن می‌گوید:

۱- رسالت و رهبری ظاهری و رسولان و رهبران ظاهری مانند حضرات نوح – ابراهیم – موسی – عیسی – محمدصلى الله عليه وآله.

۲- رهبری و رسالت و هدایت غیبی و رسولان غایب مانند، حضرات خضر– الیاس– عیسی و دیگر هادیان غایب.[1]

در اینکه امام غایب در زمان غیبت خود نیز به وظایف الاهی خود مشغول است تردیدی نیست و ناآگاهی مردم از امور او در اصل آن مشکلی پیش نمی‌آورد چنان که ندانستن و بی‌خبری حضرت موسیعليه السلام و مردم از وظایف حضرت خضر نبیعليه السلام مشکلی پیش نیاورد.

اما متأسفانه این افراد در اشتباه بوده‌اند؛ زیرا این گفته، توهین به پیامبران بزرگی همچون خضر و عیسی بن مریمعليهما السلام است.

۳- چگونه ممکن است شخصی حدود دوازده قرن عمر کند و بعد از قرنها و در زمان ظهورش مانند یک فرد چهل ساله باشد؟

---

(۱) کهف ؛ ۸۲ و ٦٥.

پاسخ:

اولاً: طول عمر امام زمان ارواحنا فداه، همانند تولد بدون پدر حضرت عیسیعليه السلام، و یکی از معجزه‌ها و بیانگر این است که چنین شخصی باید از جانب خداوند عهده‌دار مأموریتی ویژه و مسؤلیتی بزرگ گردد. خدای متعال همهٔ انبیاء و أوصیاء و أئمه را به قرینهٔ این گونه خرق عادت و معجزات و دیگر شواهد و بینات به مردم می‌شناساند تا از نشانه‌های صدق آنها باشد.

ثانیاً: طولانی شدن عمر فی حد نفسه از ممتنعات و محالات نیست، دانش بشری از دیر زمان می‌کوشد تا با توسعه بهداشت و درمان بیماری‌ها عمرها را طولانی سازد. زیست شناسان بزرگ در اینکه سلولها ونسوج یک انسان تاچه اندازه استعداد دارد و می‌تواند عمر کند، نظرهای مختلف اظهار داشتند:

مجید کوفی می‌گوید: «یکصد و پنجاه تا دویست سال»، کوفلاند زیست شناس آلمانی می‌گوید: «دویست سال» و فلوگر می‌گوید: «ششصد سال»، و بیکن دانشمند انگلیسی می‌گوید: هزار سال.[۱]

---

(۱) همچنین علمای آگاه شیعه که دراین زمینه تحقیق کرده‌اند درارتباط با این مسئله می‌فرمایند که چون امام عالم به تمام مسائل وحقایق وعلوم است ازنظرتغذیه نیزآگاهی کامل به خواص غذاها دارند وبه آنچه که برای سلامتی بدن لازم است آگاهند واستفاده می‌کنند وازطرفی آنچه که برای بدن مضراست آگاهی دارند وازآن اجتناب می‌کند علاوه برآن بجهت عصمت وعظمت روحی که دارند هیچ گاه جسم شریف‌شان متأثرازتألمات روحی ناشی ازصفات رذیله روحی قرارنمی‌گیرد واین شرایط نیزاگردرهرشخص دیگری وجود داشت به عمر طولانی می‌رسید برای آگاهی بیشترمی‌توانید به کتاب مصلح غیبی، قسمت پاسخ به سؤال سی ویکم مراجعه نمایید.(محقق)

ثالثاً:

این مسئله برای خدا پرستان - که به مشیت و ارادهٔ فوق سنت‌های طبیعی باور دارند - ثابت شده است؛ زیرا خداوند اگر به أمری، اراده فرماید، اسباب و علل آن را فراهم می‌سازد،

«ان الله اذا اراد شیئا هَیئا اسَبَابه»

حال در جواب اینکه چگونه ممکن است پس از قرنها عمر طولانی، در قیافه چهل سالگی ظهور می‌کند، باید گفت: معمولاً موی ابرو مژه در صورت ما ده‌ها سال ثابت است و هیچ رشدی ندارد، در حالی که موی سر و صورت در کنار آن هر لحظه در حال رشد و تغییر و تحول است. هر دو از یک پوست و گوشت و خون و غذا و اکسیژن تغذیه می‌کنند اما خداوند متعال قادر اراده کرده است که یک مو ثابت و در کنار آن موی دیگر متغیر باشد.

علاوه بر آنکه هیچ دلیل عقلی و نقلی و تجربی بر محدودیت عمر انسان نداریم، عمر مانند حرکت است مرز ندارد، همان گونه که نور محدودیت ندارد. خداوند در قرآن، عمر هزار ساله را برای حضرت نوح و خواب سیصد ساله را برای اصحاب کهف و زنده بودن حضرت خضرؑ و حضرت عیسی بن مریمؑ مطرح کرده است.

٤- چگونه ممکن است قیام و ظهور یک فرد بتواند تحولی در کل (جمع) و سراسر جهان انسانی پدید آورد؟

پس عزیزان من این بزرگواران وسیلهٔ رساندن برکت و منشاء خیر الاهی هستند، پس هر کس که طالب خیر و برکت باشد، متوسّل این بزرگواران دین می‌شود؛ زیرا در قرآن آمده است:

﴿يَاأَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيْله﴾ (۱)

⇒

ص ۱٥٤ — ۱٥٥ ح ۱۸۲ ؛ **إمتاع الأسماع** - المقريزي - ج ٥ - ص ۳۷۷ — ۳۷۸ وج ٦ - ص ۱۳ — ۱٦ فصل في ذكر عترة رسول الله صلى الله عليه وسلم عترة الرجل أسرته وفصيلته ؛ **منتخب مسند عبد بن حميد** - عبد بن حميد بن نصر الكسي - ص ۱۰۷ — ۱۰۸ ح(۲٤۰) ؛ **دستور معالم الحكم** - ابن سلامة - ص ۸٥ - ۸۹(وصيته كرم الله وجهه لما ضربه ابن ملجم) ؛ **تاريخ مدينة دمشق** - ابن عساكر - ج ٥٤ - ص ۹۲؛ **تاريخ بغداد** - الخطيب البغدادي - ج ۸ - ص ٤٤۳ وج ۱٤ - ص ۳۲۲ ح۷٦٤۳ ؛ **الكامل** - عبد الله بن عدي - ج ٤ - ص ٦۹ وج ٦ - ص ٦۷؛ **الطبقات الكبرى** - محمد بن سعد - ج ۲ - ص ۱۹٤ ؛ **ينابيع المودة لذوي القربى** - القندوزي - ج ۱ - ص ۷۳ — ۷٤ ح ۹ و ص ۹٤ — ۹٥ ح ٥ وص ۹۹ — ۱۰۰ ح۱۳ و۱٤ وص ۱۰۲ — ۱۰٦ ح ۱۷ و۲۰و۲۱ و۲۲ و۲۳ و۲٤ و۲٥ وص ۱۰۹ ح ۳۱ وص ۱۱۲ — ۱۲٦ ح ۳٤ و۳٥ و۳۷ و۳۸ و۳۹ و٤۰ و٤۱ و٤۲ و٤۳ و٤٤ و٤٥ و٤٦ و٤۷ و٤۸ و٤۹ و٥۰ و٥۱ و٥۲ ؛ **سبل الهدى والرشاد** - الصالحي الشامي - ج ۱۲ - ص ۲۳۲؛ **رياض الصالحين** - يحيى بن شرف النووي - ص ۲۱۱ — ۲۱۲ ح۳٤٦ ؛ **الجامع الصغير** - جلال الدين السيوطي - ج ۱ - ص ۲٤٤ ح۱٦۰۸ ؛ **كنز العمال** - المتقي الهندي - ج ۱ - ص ۱۷۲ — ۱۷۳(الباب الثاني في الاعتصام بالكتاب والسنة) ح ۸۷۰ و۸۷۱ و۸۷۲ و۸۷۳ وص ۱۷۸ ح۸۹۸ و ص ۱۸٥ — ۱۸۸ ح۹٤۳ و۹٤٤ و۹٤٥ و۹٤٦ و۹٤۷ و۹٤۸ و۹٤۹ و۹٥۰ و۹٥۱ و۹٥۲ و۹٥۳ و۹٥٤ و۹٥٥ و۹٥٦ و۹٥۷ و۹٥۸ وص ۳۸۱ ح۱٦٥۷ وج ٥ - ص ۲۸۹ — ۲۹۰ ح ۱۲۹۱۱ وج ۱۳ - ص ۱۰٤ ح۳٦۳٤۰(مسند زيد بن أرقم) وص ٦٤۱ ح۳۷٦۲۱ ؛ **شرح نهج البلاغة** - ابن أبي الحديد - ج ۹ - ص ۱۳۳؛ **البداية والنهاية** - ابن كثير - ج ٥ - ص ۲۲۸ — ۲۲۹ وج ۷ - ص ۳۸٥ — ۳۸٦ ؛ **سير أعلام النبلاء** - الذهبي - ج ۹ - ص ۳٦٥ **مجمع الزوائد** - الهيثمي - ج ۱ - ص ۱۷۰ وج ۹ - ص ۱٦۲ - ۱٦٥(باب في فضل أهل البيت رضي الله عنهم) وج ۱۰ - ص ۳٦۳ **الفصول المهمة في معرفة الأئمة** - ابن الصباغ - ج ۱ - ص ۲۳٦ — ۲۳۹ ؛ **فضل آل البيت** - المقريزي - ص ٦٦ — ٦۷(وأما دليل العصمة في جميعهم - أعني عليا، وفاطمة، وولديهما) ؛ **السيرة الحلبية** - الحلبي - ج ۳ - ص ۳۳٦ وج ٤ - ص ٤۱٦.(محقق)

(۱) مائده ؛ ۳۹.

پس عزیزان توسل شیعیان به آن خاندان جلیل القدر و عصمت بر حسب دستور رسول گرامی اسلام ﷺ است. و استمداد شیعیان از آنان به این معنی نیست که (العیاذ بالله) آنها را در خداوند (ذوالجلال) بدانند بلکه آنها را وسیله رحمت الاهی می‌دانند؛ زیرا این بزرگواران در پیشگاه خدا صاحب قرب و عزت هستند. پس امیدواریم (انشاء الله) این سوء تفاهم برای برادران عزیز که این مسئله را مطرح کردند، رفع شود.[۱]

آیا بوسیدن و زیارت قبور أنبیاء و أئمه حرام است؟

در یکی از مباحث جناب دکتر سماوی تیجانی تونسی (حفظه الله) با حضرت آیت الله شهید سید محمد باقر صدر «قدس سره» آمده است:

آقای دکتر می گوید: به آیت الله شهید سید محمد باقر صدر رحمه‌الله گفتم: علمای سعودی می‌گویند: دست کشیدن به قبور و حاجت خواستن از صاحبان آن و تبرک جستن به آنها، شرک به خداست. حال نظر حضرت عالی چیست؟

آیت الله صدر پاسخ داد: اگر دست کشیدن به قبور و خواندن صاحبان آنها به قصد این که آنها بدون اذن الاهی ضرر و سود می‌رسانند، تردیدی نیست که این شرک است اما مسلمانان که - به یگانگی خداوند (عزوجل) اعتقاد دارند -

---

(۱) درارتباط با حقیقت توسل وپاسخ به شبهات مطرح شده دراین ارتباط کتابهای زیادی به رشته تحریردر آمده که می‌توانید برآگاهی بیشتربه آنها مراجعه کنید.

می‌دانند که نفع و ضرر تنها به دست اوست و اگر اولیاء خدا را می‌خوانند، بدین جهت است که آن بزرگواران را وسیلهٔای برای تقرب به خدای سبحان می‌دانند، و این شرک نیست و شیعه و سنی از زمان پیامبرﷺ تا کنون بر این معنا اتفاق نظر دارند، به جز وهابی‌ها که آنها مسلک جدید و نو ظهوری دارند و با اجماع و اتفاق مسلمانان مخالف هستند.

مرحوم علامّه سید شرف الدین موسوی - یکی از علمای بزرگ شیعه - در زمان ملک عبدالعزیز آل سعود هنگامی که به حج بیت الله الحرام مشرف شده بود، از علمایی بود که طبق معمول، برای شاد باش و تبریک به مناسبت عید قربان به کاخ پادشاهی سعودی دعوت شده بود. وقتی نوبت به وی رسید و با پادشاه سعودی دست داد؛ قرآن را با جلد چرمین به او هدیه داد. پادشاه آن را گرفت و بوسید و برای احترام به قرآن، آن را بر پریشانی خود گذاشت. در آن لحظه (سید شرف الدین) گفت: ای پادشاه! چرا شما پوست را بوسیده و تعظیم می‌کنی؟ این که پوست بزغاله‌ای بیش نیست؟ عبدالعزیز در جواب گفت: منظور من، تعظیم پوست نیست بلکه قصد من قرآن است که درون آن قرار دارد!

در این هنگام (سید شرف الدین) گفت: بسیار خوب! ای ملک ! ما هم وقتی که در پنجرهٔ ضریح پیامبرﷺ را می‌بوسیم به همین نیت است. ما می‌دانیم که آهن نفع و ضرر نمی‌رساند، اما قصد احترام به رسول اکرمﷺ را داریم؛ درست مانند شما که با بوسیدن پوست بزغاله‌ای که قرآن در آن وجود داشت، منظور تان

احترام به قرآن بود، حاضران با شگفتی تکبیر گفتند و اظهار داشتند: راست گفتی! از این رو پادشاه سعودی مجبور شد به حاجیان اجازه دهد تا به آنچه مربوط به پیامبر است، تبرک جویند و این کار تا به قدرت رسیدن پادشاه و ملک بعدی ادامه داشت سپس او به همان روش اول برگشت.

اگر بوسیدن ضریح پیامبر و خاندانش به معنی شرک است، پس تبرک به حجر الاسود و بوسیدن ورقهای قرآن نیز باید شرک باشد.

و اگر بوسیدن حجر الاسود و ورقهای قرآن جایز است پس بناچار باید به جواز بوسیدن ضریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندانش نیز قائل شد که این عمل برای تکریم و تعظیم شخصیت الاهی آنهاست، علاوه بر این بوسیدن ضریح پیامبر نه به معنی بوسیدن سنگ و آهن که به معنی بوسیدن شخصیت پیامبر و بزرگداشت مقام محمود وی در پیشگاه خداوند متعال (ذوالجلال) است. از همین رو هیچ کس از مسلمانان هیچ سنگ و آهن دیگری را نمی‌بوسند و فقط سنگ قبر و ضریح انبیاء ائمه معصومین علیهم‌السلام را می‌بوسند.

امام جعفر صادق علیه‌السلام و جایگاه والایش نزد پیشوایان مذاهب

امام جعفر بن محمد ملقب به صادق و «صادق آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله» و مکنی به «ابوعبدالله» بر اساس تاریخ مشهور در هفدهم ماه ربیع الاول سال ۸۳هـ ق در مدینه منوره متولد شد. پدرش چنانکه می‌دانیم، امام محمد باقر علیه‌السلام نوهٔ حضرت

امام حسین‌علیه السلام است و مادر گرامیش (ام فروه) دختر قاسم بن محمد ابن ابی‌بکر نوهٔ خلیفه اول است.

بسیاری از ائمه مذاهب اسلامی و فقهای بزرگ از جمله ابوحنیفه نعمان بن ثابت پیشوای حنفیان، نزد ائمه أهل بیت‌علیهم السلام، مخصوصاً نزد امام جعفر صادق‌علیه السلام درس خوانده و شاگردی کرده بودند. حافظ ابن عقده نام چهار هزار نفر از فقها و کسانی را که از امام صادق‌علیه السلام روایت کرده یا نزد او درس خوانده‌اند، ذکر کرده است.[۱]

مالک ابن انس اصبحی - پیشوای مالکیان - یحیی ابن سعید، ابن جُریح، سفیان ثوری، شعبهٔ ابن الحجاج، عبدالله عمرو، روح ابن قاسم، سفیان ابن عینه، اسماعیل ابن جعفر، ابراهیم بن طحان و دیگران.... .[۲]

ابو حنیفه پیشوای مذهب حنفی (أهل سنت) می‌گوید:

«لولا السنتان لهلک النعمان»[۳]

شاید این سخن او، اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک می‌شد، اشاره به دوسال شاگردی وی نزد امام جعفر صادق‌علیه السلام باشد، و نشان می‌دهد که تا چه اندازه ائمه أهل بیت‌علیهم السلام بر فضای علمی اُمت اسلامی در زمان خود تأثیر داشته‌اند.

---

(۱) **الرجال**، ابن عقده زيدي، به نقل ازاعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱ صفحة ٦٦١.

(۲) **حلية الأولياء**، ابونعیم، به نقل از **المناقب**، ابن شهرآشوب، ج ٤، صفحة ٢٤٧.

(۳) **تحفة الآلوسي**، ص ۸ ومصادرتاریخی دیگر؛ و **قصة التقريب**، محمد تقی قمي.

سخن مالک ابن انس پیشوای مذهب مالکی(أهل سنت) هم شاهد دیگری بر این مطلب است:

«ما رأت عين ولا سمعت أذن ولا خطر علي قلب بشر افضل من جعفر ابن محمد الصادق علماً و عبادةً و ورعاً»[1]

«هیچ دیده‌ای ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است، کسی که در علم و عبادت و ورع بالاتر از جعفر ابن محمد الصادق عليه‌السلام باشد».

سخن ابو زهره

شیخ محمد ابوزهره- استاد دانشگاه الأزهر مصر- این واقعیت را این گونه توضیح می‌دهد:

«كان ابوحنيفة يروي عن الامام الصادق عليه‌السلام، و يراه اعلم الناس باختلاف الناس، و اوسع الفقهاء احاطه، و كان مالك يتخلف اليه دارسا راويا، ومن كان له فضل الأستاذية علي ابي حنيفة و مالك فحسبه ذلك فضلاء، ولا يمكن ان يؤخر عن نقص ولا يقدم عليه غيره عن فضل. و هو فوق هذا حفيد علي زين العابدين عليه‌السلام الذي كان سيد أهل المدينه في عمره

---

(۱) شیخ صدوق، **الامالي**، ص ٦٣٦، ١٤١٧ ه.ق؛ ابن شهرآشوب، **مناقب آل ابی طالب**، ج ۳، ص ۳۷۲ باب امامة ابن عبد الله جعفر الصادق عليه‌السلام.(محقق)

فضلا و شرفا و دینا و علما، وقد تتلمذ له ابن شهاب الزهري و کثیرون من التابعین، وهو ابن محمد الباقر عليه السلام الذي بقر العلم و وصل الی لبه فهو من جمع الله تعالی له الشرف الذاتي و الشرف الاضافي بکریم النسب و القرابة والهاشمیة والعترة المحمدیة.»[1]

ابوحنیفه از امام صادق عليه السلام روایت می‌کرد، و او را داناترین کس به اختلاف‌های علمی مردم (دانشمند) و دانشمند ترین فقیهان می‌دانست.

مالک ابن انس نیز، هم در مقام راوی و هم شاگرد، نزد او رفت و آمد داشت. و کسی که فضل استادی بر ابوحنیفه و مالک را داشته باشد، مرتبت او تمام است و ممکن نیست که از دیگران عقب بماند، و یا کسی در فضیلت بر او پیشی گیرد.

از همه بالاتر، او نوهٔ علی ابن الحسین عليه السلام زین ا لعابدین است کسی که سید أهل مدینه در فضیلت و شرف و دین و دانش در زمان خود بود. ابن شهاب زهری و بسیاری از تابعان شاگردان بودند. او پسر محمد باقر است که دل دانش را شکافت و به مغز آن رسید. او کسی است که خداوند (جل جلاله) شرف ذاتی و نسبی را در او جمع کرده بود. هم از بنی هاشم و هم از عترت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله.

فتوای چهار امام اهل سنت و جماعت

رؤسای مذاهب اربعه یعنی ابو حنیفه، مالک بن أنس، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل خود معترفند که فتواهای‌شان وحی منزل نیست که نشود مخالف

---

(۱) الامام جعفر الصادق×، محمد ابوزهره، ص ۳.

آن عمل کرد بلکه خود با صراحت گفته‌اند ما هم چون دیگر انسانها هستیم و در فتوا اشتباه می‌کنیم. بنابر این اگر دلیل گواهی داد که ما اشتباه کرده‌ایم و از پیامبر حدیثی بر خلاف فتوای ما رسیده، فتوای ما را کنار بگذارید و به آن حدیث متمسک شوید.

پس با توجه به این مطلب روشن می‌گردد که این ادعا را دارند که بر خلاف دستور خدا و رسولش فتوایی را صادر ننموده‌اند. اگر فتوایی هم باشد که خلاف شرع باشد به اسم آنها جعل کرده‌اند وعده‌ای برای ایجاد تفرقه دست به جعل چنین مواردی زده‌اند و یا ا ینکه در طریق استنباط حکم دچار خطا و اشتباه شده‌اند، مانند اینکه می‌گویند: ابو حنیفه فتوا داده که ریختن خون شیعه حلال است. عزیزان من مگر ابوحنیفه در مکتب چه کسی کسب فیض نمود؟ همه - چه شیعه و چه سنی - بر این عقیده‌ایم که او شاگرد حضرت امام جعفر صادق عليه السلام بوده است. پس عزیزان تقلید از فتوای پیروان اهل بیت که از امام صادق عليه السلام گرفته شده ضروری و جایز است.

به برخی از سخنان آنان توجه کنید:

سخنان ابوحنیفه

۱- «وَ لاَ يَحِلُّ لِاَ حَدٍ أَنَّ يَأْخُذَ بِقَوْلِنَا يَعْلَمْ مِنْ اَينَ اَخَذْنَاهُ»

«برای احدی حلال نیست که به گفته ما متمسک شود، ما دام که نداند ما آن را از کجا گرفته، و دلیل آن کدام بوده است».[۱]

۲- «اِذَا قُلْتُ قَوْلاً يُخَالِفُ كِتَابَ اللّهِ تَعَالىَ وَخَبَرَ الرَّسُول فَاتْرُكُوا قَوْلِيْ»

«هر گاه فتوایی دادم که با کتاب خدا و یا خبری که از پیامبرﷺ رسیده مخالف بود، فتوای ما کنار بگذارید.[۲]

سخنان مالک بن أنس

«إنما انا بَشَرٌ اخْطِيْ و اُصِيبُ فَانْظُرُوا فِي رَأْيِيْ فَكُلُّ مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ السُنَةَ فَخُذُوْهُ وَ كُلُّ مَالَمْ يُوْافِقِ الْكِتَابَ وَ السُنَّةَ فَاتْرُكُوْهُ.»[۳]

«من بشرم، گاهی درست درک می‌کنم و گاه اشتباه می‌نمایم، در فتوایم دقت کنید، آنچه، موافق کتاب و سنت بود، بگیرید و آنچه موافق قرآن و سنت نبود، ترک نمائید».

سخنان محمد بن ادریس شافعی

۱- « اذا وجدتُمْ فِيْ كِتَابِي خلافَ سُنَّةِ رَسُولِ اللّهِ فَقُوْلُوْا بِسُنَّةِ رَسُوْلِ اللّهِ وَ دَعُوا مَا قُلْتُ»[٤]

---

(۱) ابن عبدالبر در«الانتقاء في فصائل الثلاثة الأمة الفقهاء صفحة ١٤٥ و ابن القيم دراعلام الموقعين(٢؛ ٣٠٩) ودر اسم المفتحا صفحة ٢٩و٣٢ و شعراني درالميزان ١١؛٥٥)

(۲) عباس دوری درتاریخ ابن معین(٦؛٧٧؛١). با سند صحیح از(زفر) نقل کرده است.

(۳) ابن عبدالبر در کتاب جامعه ج ٢ ص ٣٢ و ابن حزم دراصول الاحكام ج٦ ص ١٤٩

(٤) الاحتجاج بالشافعي(٢؛٨) ابن عساكر(١٥؛٩؛١٠)

«هرگاه در کتاب من خلاف سنت پیامبرﷺ را یافتید، سنت پیامبر را بگیرید و گفتهٔ مرا رها سازید».

۲- «إذا رأيْتُمُوْنِيْ اَقُوْلُ قَوْلاً وَقَدْ صَحَّ عَنِ النَّبِيْﷺ خِلاَفَهُ فَاعْلَمُوا اَنَّ عَقْلي قَدْ ذَهَبَ» (۱)

هرگاه مشاهده کردید من چیزی را گفته‌ام و از پیامبرﷺ خلاف گفته من رسیده، بدانید که عقل من اشتباه کرده یا به اشتباه افتاده است.

سخنان احمد بن حنبل

۱- «لاَ تُقَلّدُنِي وَلاَ تَقَلِد مَالِكاً وَلاَ الشَافِعِيَّ وَلاَ الْاَوزاعي وَلاَ الثَّوري و خُذْ مِنْ حَيْثُ اَخَذُوا» (۲)

از من تقلید مکن، از مالک، شافعی، اوزاعی و ثوری نیز تقلید مکن بلکه مدرک عمل و فتوای خود را از آنجا اتخاذ کن که آنها اتخاذ نموده‌اند

دعوت برای ایجاد اتحاد و وحدت اسلامی

بجز صلح و صفایم، در جهان جان نمی‌باشد

بجز ایجاد وحدت، در دلم پنهان نمی‌باشد

(۱) ابوالقاسم سمرقندی در(امالي) آن را آورده همانطورکه ابوحفص مؤدب در(منتفي) ۲۳٤:۱

(۲) ابن قیم دار(الاعلام)(۲؛ ۳۰۲) و هروی در(ذّم الکلام)(٤٧؛ ۱).

برادران عزیز بهتر می‌دانید که امروزه چقدر بـه الفـت و اتحـاد و همبسـتگی احتیاج داریم. متحد شدن جامعهٔ اسلامی به این است که صادقانه به کتاب خـدا و روایات و سفارشات رسول خدا ﷺ عمل کنیم و بدانیم کـه خـدای تعـالی نـاظر اعمال ماست و در قیامت در محضر او حاضر می‌شویم و بهتر می‌دانید کـه فعـلاً در موقعیتی هستیم که دشمنان دین دل خود را مـالا مـال از کینـه نسـبت بـه مـا ساخته‌اند و از هر راهی که توانسته‌اند برای نابودی ما قدم برداشته‌اند، و آنها برای این کار آراء و نظریات و نقشه‌های خویش را مهیا ساخته و افکار و دلهای خـود را از خواب غفلت باز داشته‌اند اما مسلمانان هم‌چنان غافـل مانـده‌انـد؛ گـویی در دریای نادانی و جهالت خود دست و پا می‌زنند و دشمنان را بر ضد خویش یاری می‌کنند، چه اینکه ملت‌های خویش را پراکنده ساخته، با تحزب و دسـته‌بنـدی و تعصب پرچم وحـدت خـود را پـاره پـاره نمـوده، اتحـاد را از دسـت داده و بـه حزب‌ها و دسته‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند، بعضی‌هـا برخـی دیگـر را گمـراه می‌شمارند، و بعضی دیگر از دیگری برائت و بیزاری می‌جوید.

پس عزیزان من بهترین و صحیح‌ترین راه برای ایجاد وحدت بین فرقـه‌هـای مسلمان این است که از راه عقل و بینش یکدیگر را درک کنـیم و سـعی کنـیم از راه کینه و عداوت قضاوت نکنیم، و برای همدیگر احترام قائل باشیم و همچـون بزرگ مرد اسلام و صاحب شریعت محمدی با میانه روی و اعتـدال بـین حـق و باطل قضاوت کنیم. بنابراین بحـث منطقـی و علمـی ، همـراه بـا بیـنش صـحیح

اسلامی، دور از تعصب و گزافه گویی، پیراسته از تعصبات کورکورانه، نه تنها اشکال ندارد بلکه می‌تواند دو گروه از اُمت را بهم نزدیکتر سازد پس هرگز نباید لبهٔ حمله را به بحث‌های علمی و منطقی متوجه نمود، بلکه باید جلو نویسندگان بی‌هدفی را که جز دامن زدن بر آتش اختلاف، هدف دیگری ندارند، گرفت.

زیرا عده‌ای از کسانی که بعد از تحصیلات دینی به شهرت رسیدند، برای اینکه خود را نشان دهند و در بین مردم معروف شوند. متأسفانه از خود قوانینی پیاده نمودند که با اسلام مطابقت ندارد و چیزی جز تعصب خشک و واهی نیست.

برادران عزیز من اعم از شیعه و سنی ! بیائید از دستور رهبر خویش خاتم الانبیاء والمرسلین حضرت محمدمصطفیﷺ که فرمود : « اتحاد تنها راهی است که مسلمین را موفق و سلامت نگه می‌دارد. و از تفرقه دوری جوئید » پیروی نمائیم - که پیروی از دستورهای این بزرگوارﷺ سراسر منفعت و برکت است.

ولی متأسفانه دستورات خدا و پیغمبر را کنار گذاشته و به جان همدیگر افتاده‌ایم. پس عزیزان ! تنها راه سعادت ما این است که به حبل و ریسمان الاهی چنگ زنیم، و در زیر پرچم حق به سوی علم و عمل بشتابیم. برادرانی که به یک مبدا متصلند و عقیدهٔ واحدی دارند، حیات و زندگی آنان میدان تاخت و تاز یک مشت افراد متخاصم و دشمن سرسخت شده است، که در بحث جدل همچون افراد جاهل و نادان سخن را از حد می‌گذرانند؛ به آن گونه که گویی زد و خورد

و شمشیر روی هم کشیدن در راه بحث‌های علمی از آداب بحث و مناظره بشمار می‌رود و یا قاطع‌ترین دلیل است!

پس آنچه که همه در آن اتفاق نظر دارند این است که دو طایفه شیعه و سنی مسلمانند و بدون تردید به دین حنیف اسلام معتقدند و به خدای واحد و قبله واحد و پیامبر واحد و کتاب واحد اعتقاد دارند و جای هیچ نزاعی درمیان آنان وجود ندارد، و به جز آن مقدار اختلافی که مجتهدان در طرز استنباط احکام و بعضی از مسائل اعتقادی که از کتاب، سنت اجماع و عقل دارند، و این اختلاف جزئی بحدی نیست که موجب دوری و شقاق شود و یا اُمت را در گودال و درهٔ عمیق هلاکت بیندازد بنابراین چه باعث شده که باید شعله خصومت و اختلاف، از زمانی که این دو نام (شیعه و سنی) بوجود آمده تا این زمان بین این دو گروه زبانه بکشد؟ متأسفانه اختلاف و فاصله میان این دو طایفه (تشیع و تسنن) هیچ فایدای ندارد؛ زیرا مهم‌ترین چیزی که باعث تفرقه شده است، موضوع خلافت و وصایت بلافصل و نایب خاص بودن بعد از رسول اکرمﷺ است که شیعه آن را حق حضرت علی‌ؑ پسر عم و داماد پیامبرﷺ می‌دانند و پیروان مکتب خلفا (اهل تسنن) آن را رد می‌کنند؛ زیرا برای هیچ کدام از اصول و مبانی دینی در اسلام، مثل خلافت، شمشیر کشیده نشده است ، بنابراین مسئله خلافت بزرگترین اسباب این اختلاف است. پس اگر هر کدام از دو طائفه با نظر تحقیق نه با نظر خشم و دشمنی در ادله یکدیگر نظر می‌افکندند، حق آشکار می‌شد و صبح

حقیقت برای کسانی که چشم حقیقت بین داشتند، روشن می‌شد. باشد که سائر پیشوایان تسنن هم تعصب و تجمد خشک و خشن را رها کرده به دل همت گمارند و آفت خانمانسوز (اختلاف) را خاتمه دهند، و گروهی که در دوزخ افکار و عقاید پوسیده اسیر شده‌اند، نجات یافته قدم به عرصه حقایق گذارند و رو به بهشت سعادت و اخوت و حُسن تفاهم پیش بروند(انشاء الله)؛

زیرا امامت مغز و هستهٔ نبوت است، و نبوت هم اصل دین ؛ پس اگر امامت را حذف کنیم دیگر نبوت هم ناقص می‌شود بعنوان مثال آب که به دو عنصر (هیدروژن و اکیسژن) تجزیه شود هیچ یک از آن دو عنصر خاصیت آب را که مایه حیات تمام جانداران می‌باشد را ندارند.

اینک به عموم برادران دینی خود - خواه شیعه باشند و خواه سنی - برادرانه توصیه می‌نمایم که باکمال متانت رشتهٔ مهربانی و اتحاد را میان خودتان محکم گردانید که به این وسیلهٔ شر دشمنان اسلام به خود شان بر می‌گردد؛

موجب توفیق هر کس، همت است

رمز پیروزی زعزم ملت است

عزم و همت را تو از وحدت بجوی

راز کثرت در وجود وحدت است

متأسفانه این دو دوسته به شناخت ماهیت یکدیگر به اشتباه افتاده‌اند، تنها چیزی که مورد مطالعه آنان قرار می‌گیرد، نوشته‌های بعضی از مستشرقین مغرض

و تفرقه انداز و یا گفته‌ها و نوشته‌هایی است که بیشتر حمله به طرف مقابل را در بر دارد، بی‌آنکه منطق، عقل واقعیت و تاریخ آن را تصدیق کند.

جای بسی تعجب است در عصری که کنجاوی بشر تا بدان جا رسیده که به ماه و کرات آسمانی می‌رود تا به حقیقت سنگ و خاک آنها دست یابد و از اسرار خلقت آگاه گردد اما مسلمانان از همسایگان هم‌کیش خود بی اطلاعند؛ با اینکه گاهی در یک شهر زندگی می‌کنند و در صدد نیستند که تحقیق کنند که آیا واقعاً قرآن شیعه غیر از قرآن أهل سنت است؟ آیا حجّ شیعه کربلا است و شیعه علی علیه السلام را خدا می‌دانند؟ و شبهاتی از این قبیل که با دیدگان بد بین ، تفرقه ایجاد کرده است.

آیا شیعه این گونه است که آن را نشان داده‌اند؟ آیا شیعه دارای چنین عقایدی است که به او بسته‌اند؟ هرگز!

چرا این خرافات و اوهام را به شیعه نسبت می‌دهند؟ چرا رهبران اسلامی اجازه این همه تبلیغات سوء را علیه شیعه داده‌اند؟ و چرا نویسندگانی که خواسته‌اند دربارۀ شیعه نکته‌ای بنویسند اگر مغرض نبوده‌اند ، در تحقیق و بررسی عقاید شیعه از مصادر و مآخذ معتبر، از مصادر دشمنان شیعه اقتباس کرده، و انعکاس نادرستی را از شیعه در افکار عمومی مجسم نموداند؟

اینهاست شکوه های شیعه و اینهاست نقاط حساسی که اساس مشکلات را باید در آنها جست و به رفع آنها پرداخت. یقین دارم که اگر عقاید ناروا نسبت به شیعه از ذهن‌ها دور شود، حقوق مساوی در عالم اسلامی بدست خواهد آمد.

بنابراین مشکل از اینجا سر چشمه می‌گیرد که شیعه را مغرضانه معرفی کرده‌اند، بدیهی است چنانچه عقاید شیعی را – آن گونه که هست – برای مردم بیان می‌کردند همه می‌دانستند که عقاید شیعه در اصول جز عقاید عامه مسلمانان نیست. و در مسائل هم بدعتی از خود نداشته و جز پیروی از خاندان نبوت و خاندان وحی و رسالت که بعضی از خواص اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن معتقد بوده‌اند، ندارند، اما در احکام فرعی اختلاف پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام با برادران پیرو مکتب خلفا، اختلاف فتوایی و اجتهادی است که نظیر آن را در بین خود مذاهب چهار گانهٔ أهل تسنن بسیار می‌بینیم. از این گذشته پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در تمسک به دین، در توحید و خدا شناسی و احترام به قرآن کریم بسیار اهتمام ورزیده و بارها نشان داده است که احترام به دین و مقدسات دین، از هر مورد دیگر اولی تر است. صدمات و فشارهایی را در ادوار مختلف بر شیعه وارد کرده و چه عقایدی را به آنها نسبت داده‌اند، کتاب‌هایی مملوّ از تهمت علیه آنان منتشر کردند و چگونه عقاید شیعه را با ناووسیه، کیسانیه، مفوضه، باطنیه و طوایف انقراض یافته غلاة مانند خطابیه و غرابیه برابر دانسته و عقاید آنها را به حساب شیعه گذاشته‌اند؟!

یکی به تهمت و افترا می‌نویسد، «شیعه در معنا بـه خـدا بـودن علـی معتقـد است (العیاذ بالله)!!؛ دیگری تهمتی می‌زند که شیعه معتقد است که جبرئیل مـأمور بود که بر علی نازل شود اما اشتباهاً بر پیغمبر نازل شـد!!؛ دیگـری شـیعه را یـک گروه سیاسی معرفی کرده که برای محو اسلام به وجود آمده اسـت!! و آن دیگـر شیعه را آمیخته‌ای از یهود و زرتشت می‌داند!!.

مثلاً نویسـنده‌ای تمـام کوشـش خـود را در تحریـف حقـایق بکـار بـرده و می‌نویسد: «شیعه سوره‌هایی را جزء قرآن دانسته و می‌داند که در قرآن ما نیست»!!

در صورتی که این عقیده بسیار ضعیف است و بزرگان شیعه و علمـای کبیـر آنها بر رد آن کتابها نوشته‌اند مانند «**صیانت قرآن از تحریف**» بقلم یکی از مراجع بزرگ شیعه، ولی این ادعای ضعیف و نادرست را عده‌ای به قدری بـزرگ جلـوه داده‌اند که بسیاری تصور می‌کردند قرآن شیعه غیر از قرآن سایر مسلمانان است با اینکه قرآن در نزد تمام مسلمانان یکی است و در این مورد مسلمانان باید به خود ببالند.

جمعی دیگر چنین مقدر کرده‌اند که اگر عقیده درستی هم از شـیعه شـنیدند، آن را از روی تقیه بدانند، مگر نه اینکه تقیه نزد شیعه معمول است! بی‌آنکه بدانند تقیه از دیدگاه شیعه چیست و جایگاه آن کجا است. بدین ترتیب، عقاید شـیعه را به بدترین چهـره جلـوه داده و هرگونـه اعمـالی را بـر خـلاف حقیقـت وانمـود کرده‌اند. مثلاً، مهر گذاشتن در نماز که یک عمل ساده و مبنای آن را باید در فقـه

شیعه جستجو نمود که سجده به غیر زمین و چیزهای غیر زمینی را جایز نمی‌داند، و هیچ قیدی را هم در نظر ندارد که حتماً پیشانی خود را به روی مهر یا تربت بگذارد، اما آنها این عمل را طوری به مردم فهمانده‌اند که شیعه به جای سجدهٔ به خدا، بر تربت علی‌ﷺ یا تربت حسین‌ﷺ (تربت کربلا) سجده می‌کند و نخواسته‌اند بدانند که شیعه به درگاه خداوند سجده می‌کند و چون مقدر است که پیشانی را به روی چیزی بگذارد که از نظر فقه سجده بر آن صحیح است، قطعه خاکی همراه خود بر می‌دارد.

بنابراین ، درست نیست که اختلاف در مسائل فرعی و جزئی موجب برانگیختن جنگ و نزاع داخلی شود، بلکه این اصل رویداد های جزئی تنها با گفتگو و تبادل نظر و اقامه دلیل باید رفع گردد.

آیا عجیب و تأسف آور نیست ملتی که دارای یک آفریدگار و یک پیامبر و یک کتابند، در مسائل جزئی به نزاع و پیکار برخاسته و یکدیگر را مورد تکفیر و لعن، و در اقامهٔ دلیل و برهان دست به اسلحه ببرند؟

آیا اسلحه و تکفیر و لعن دلیل و حجت و وسیلهٔ اقناع است مسلماً این رفتار از تنگ نظری، تعصب کورکورانه، انحراف از اصول اساسی دین و از سیاست تفرقه‌انگیزی و جهالت و نادانی سر چشمه می‌گیرد اگر این کوته فکریها در عصر تاریک جاهلیت، قابل اغماض بود اما در این عصر نورانی (عصر فضا) قابل بخشش نیست و اگر این اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها از پیروان دینی که قائل به

تعدد خدا هستند روا باشند، از پیروان دین اسلام که قائل به توحید و یگانگی پروردگارند، سزاوار نخواهد بود.

البته عزیزان! معنای رفع اختلاف این نیست که هر یک از طرفین منتظر باشد دیگری دست از عقاید خود بردارد و به او ملحق شود، خیر! بلکه هدف این است که هر یک از شیعه و سنی آن گونه به یکدیگر نگاه کنند که دو برادر دینی باید به یکدیگر بنگرند، و بدانند که هر دو بنده یک خدا، پیرو یک پیغمبر یک کتاب و به طرف یک قبله نماز می‌خوانند.

بنابراین آنچه بیان شد بخشی از زیانهای اختلاف و تفرقه‌ای است که متأسفانه تا به امروز مسلمانان به آن مبتلا هستند، و در اثر آن رو به ضعف رفته و طمع دشمنان را بسوی خود جلب نموده‌اند. اکنون مسلمانان در برابر غرب احساس حقارت و زبونی می‌کنند، و برای آنها عظمت و عزت قائلند در صورتیکه،

﴿وَلِلَّهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ...﴾[1]

و عزت و سربلندی از آن خدا(عزوجل) و پیغمبر صلی الله علیه و آله و افراد با ایمان است. سیاست بیگانه هم همیشه از بحرانها و تفرقه نتیجه گرفته، تلاش می‌کند، در دینی که عظمت و نفوذ آن باعث هراس دشمنان می‌گردد، تفرقه و جدایی

---

(۱) المنافقون / ۸

ایجاد کند تا از این جهت در امان باشد و در سایهٔ این پراکندگی به آسانی و سهولت سیاستهای استعماری خود را اجرا نماید. در هر حال هر از گاهی درخت این اختلاف بارور گشته، میوهٔ تلخ آن را چیده و شاهد آن بوده‌ایم.

امید است با اتحاد و همبستگی درختی جز درخت برادری و وحدت نروید وثمره‌ای جز ثمرهٔ شیرین اخوت و مودت به دست مسلمین نرسد.

البته برای ما مسلمانان ممکن نیست که از این مهلکه‌ها رهایی یابیم، و از خطری که ما را احاطه کرده مصون بمانیم. مگر اینکه دست از اختلاف‌ها برداریم تعصبات را فراموش کرده و دلهایمان با یکدیگر نزدیک، و با یکدیگر تشریک مساعی کنیم و به سوی حقیقت باز گردیم، و در راه آن خالصانه بکوشیم و بخاطر آوریم که همگی مسلمانیم، دین و پروردگار و کتاب و پیامبر و اهداف ما در زندگی یکی است. و دشمنان اینان، دشمنان ما هستند نه به این نظر که شیعه یا سنی هستیم، بلکه به حکم اینکه همه مسلمانیم و در اهداف و اصول اسلام اتفاق داریم و اصول و هدف‌های اسلام تمام مسلمانان را زیر یک پرچم جمع می‌کند.

بنابراین وظیفهٔ جمعیت علماء (اعم از شیعه و سنی) این است که آنچه را موجب این افتراق و پراکندگی است از اذهان مردم دور سازند و عامل به این دستور قرآن باشند که فرمود: ﴿**واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا**﴾ و بدانند که در قیامت در محضر الاهی باید پاسخگوی آنچه کرده‌اند باشند.

فهرست منابع و مؤاخذ

اسلوب معرفی کتب

کتاب، نویسنده، جلد، وفات، گروه، تحقیق، چاپ، سال چاپ، چاپخانه، ناشر، شابك، توضیحات

(١) *الآحاد والمثاني*، الضحاك، ١ ج، ص ٢٨٧، مصادر حديث سنى - عام، باسم فيصل أحمد الجوابرة، الأولى، ١٤١١ - ١٩٩١ م، دار الدراية للطباعة والنشر والتوزيع،

(٢) *أحكام القرآن*، الجصاص، ج ٢، ص ٣٧٠، مصادر تفسير سنى، عبد السلام محمد علي شاهين، الأولى، ١٤١٥ - ١٩٩٤ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(٣) *أسباب نزول الآيات*، الواحدي النيسابوري، ص ٤٦٨، مصادر تفسير سنى، ١٣٨٨ - ١٩٦٨ م، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع - القاهرة، توزيع : دار الباز للنشر والتوزيع - مكة المكرمة

(٤) *الاستذكار*، ابن عبد البر، ج ٥، ص ٤٦٣، مصادر حديث سنى - عام، سالم محمد عطا - محمد علي معوض، الأولى، ٢٠٠٠م، بيروت - دار الكتب العلمية، دار الكتب العلمية،

(۵) *الاستيعاب*، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۴۶۳، مصادر حديث سنى - عام، علـي محمـد البجـاوي، الأولى، ۱۴۱۲، بيروت - دار الجيل، دار الجيل.

(۶) *أسد الغابة*، ابن الأثير، ج ۲، ص ۶۳۰، مهمترين مصـادر رجـال سـنى، دار الكتـاب العـربي، بيروت، لبنان، انتشارات إسماعيليان، طهران.

(۷) *الإصابة*، ابن حجر، ج ۴، ص ۸۵۲، مهمترين مصادر رجال سـنى، الشـيخ عـادل أحمـد عبـد الموجود ، الشيخ علي محمد معوض، الأولى، ۱۴۱۵، دار الكتب العلمية، بيروت،

(۸) *أضواء البيان*، الشنقيطي، ج ۳، ص ۱۳۹۳، مصادر تفسير سني، مكتب البحوث والدراسـات.، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵م، بيروت. - دار الفكر للطباعة والنشر.، دار الفكر للطباعة والنشر،

(۹) *أضواء على السنة المحمدية*، محمود أبو رية، ۱۳۸۵، مصادر حديث سنى - عـام، الخامسـة، نشر البطحاء، الطبعة الخامسة ، مزيدة محققة

(۱۰) *الإمام علي (ع) في آراء الخلفاء*، الشيخ مهدي فقيه إيماني، معاصر، مصادر سيره پيامبر وائمه، ترجمة : يحيى كمالي البحراني، الأولى، ۱۴۲۰، پاسدار إسلام، مؤسسة المعارف الإسـلامية، ۹۶۴-۶۲۸۹-۵۰-۹،

(۱۱) *الامامة والسياسة*، ابن قتيبة الـدينوري ، تحقيـق الـزيني، ج ۱، ص ۲۷۶، مصـادر سـيره پيامبر وائمه، طه محمد الزيني، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع،

(۱۲) *إمتاع الأسماع*، المقريزي، ج ۵، ص ۸۴۵، مصادر تـاريخ، تحقيـق وتعليـق : محمـد عبـد الحميد النميسي، الأولى، ۱۴۲۰ - ۱۹۹۹ م، منشورات محمد علي بيضون ، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(۱۳) *الإنباه على قبائل الرواة*، ابن عبد البر، ص ۴۶۳، مصادر حديث سـنى - عـام، إبـراهيم الأبياري، الأولى، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵م، بيروت - لبنان - دار الكتاب العربي، دار الكتاب العربي،

(١٤) *انساب الأشراف*، البلاذري، ص ٢٧٩، مصادر انساب ومعاجم مختلف، تحقيق وتعليق : الشيخ محمد باقر المحمودي، الأولى، ١٣٩٤ - ١٩٧٤ م، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان،

(١٥) *البداية والنهاية*، ابن كثير، ج ٣، ص ٧٧٤، مصادر تاريخ، تحقيق وتدقيق وتعليق : علي شيري، الأولى، ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان،

(١٦) *البداية والنهاية*، ابن كثير، ج ٥، ص ٧٧٤، مصادر تاريخ، تحقيق وتدقيق وتعليق : علي شيري، الأولى، ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان،

(١٧) *تاريخ الإسلام*، الذهبي، ج ٣، ص ٧٤٨، مصادر تاريخ، د. عمر عبد السلام تدمرى، الأولى، ١٤٠٧ - ١٩٨٧م، لبنان/ بيروت - دار الكتاب العربي، دار الكتاب العربي،

(١٨) *تاريخ الطبري*، الطبري، ج ٢، ص ٣١٠، مصادر تاريخ، مراجعة وتصحيح وضبط : نخبة من العلماء الأجلاء، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان، قوبلت هذه الطبعة على النسخة المطبوعة بمطبعة "بريل" بمدينة لندن في سنة ١٨٧٩ م)

(١٩) *التاريخ الكبير*، البخاري، ج ٦، ص ٢٥٦، مهمترين مصادر رجال سنى، ، المكتبة الإسلامية - ديار بكر - تركيا،

(٢٠) *تاريخ بغداد*، الخطيب البغدادي، ج ٨، ص ٤٦٣، مهمترين مصادر رجال سنى، دراسة وتحقيق : مصطفى عبد القادر عطا، الأولى، ١٤١٧ - ١٩٩٧ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(٢١) *تاريخ جرجان*، حمزة بن يوسف السهمي، ص ٤٢٧، مصادر تاريخ، الرابعة، ١٤٠٧، عالم الكتب للطباعة والنشر - بيروت، عالم الكتب للطباعة والنشر - بيروت،

(٢٢) *تاريخ مدينة دمشق*، ابن عساكر، ج ٤٢، ص ٥٧١، مهمترين مصادر رجال سنى، علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان،

(۲۳) *تحفة الأحوذي*، المباركفوري، ج ۱۰، ص ۱۲۸۲، مصادر حديث سني - فقه، الأولى، ۱۴۱۰ - ۱۹۹۰ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(۲٤) *تخريج الأحاديث والآثار*، الزيلعي، ج ۱، ص ۷۶۲، مصادر حديث سني - عام، عبد الله بن عبد الرحمن السعد، الأولى، ۱٤۱٤، الرياض - دار ابن خزيمة، دار ابن خزيمة،

(۲٥) *تذكرة الحفاظ*، الذهبي، ج ۳، ص ۷٤۸، مهمترين مصادر رجال سني، ، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان، صحح عن النسخة المحفوظة في مكتبة الحرم المكي تحت

(۲٦) *تذكرة الموضوعات*، الفتني، ص ۹۸٦، مصادر حديث سني - عام، ،

(۲۷) *ترجمة الإمام الحسين (ع)*، ابن عساكر، ص ٥۷۱، مصادر سيره پيامبر وائمه، الشيخ محمد باقر المحمودي، الثانية، ۱٤۱٤، فروردين، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم - ايران،

(۲۸) *التسهيل لعلوم التنزيل*، الغرناطي الكلبي، ج ۱، ص ۷٤۱، مصادر تفسير سني، الرابعة، ۱٤۰۳ - ۱۹۸۳م، لبنان - دار الكتاب العربي، دار الكتاب العربي،

(۲۹) *تغليق التعليق*، ابن حجر، ج ۲، ص ۸٥۲، مصادر حديث سني - عام، سعيد عبد الرحمن موسى القزقي، الأولى، ۱٤۰٥، بيروت ، عمان - الأردن - المكتب الإسلامي ،دار عمار، المكتب الإسلامي ،دار عمار،

(۳۰) *تفسير ابن زمنين*، أبي عبد الله محمد بن عبد الله بن أبي زمنين، ج ۲، ص ۳۹۹، مصادر تفسير سني، أبو عبد الله حسين بن عكاشة - محمد بن مصطفى الكنز، الأولى، ۱٤۲۳ - ۲۰۰۲م، مصر / القاهرة - الفاروق الحديثة، الفاروق الحديثة،

(۳۱) *تفسير ابن عربي*، ابن العربي، ج ۲، ص ٦۳۸، مصادر تفسير سني، ضبطه وصححه وقدم له الشيخ عبد الوارث محمد علي، الأولى، ۱٤۲۲ - ۲۰۰۱م، لبنان/ بيروت - دار الكتب العلمية، دار الكتب العلمية،

(۳۲) *تفسير ابن كثير*، ابن كثير، ج ۲، ص ۷۷٤، مصادر تفسير سني، تقديم : يوسف عبد الرحمن المرعشلي، ۱٤۱۲ - ۱۹۹۲ م، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان،

تمتاز هذه الطبعة بالمراجعة والتنقيح والتنضيد الجديد وقد قام بفهرسة الأحاديث النبوية مكتب التحقيق بدار المعرفة

(۳۳) *تفسير الآلوسي*، الآلوسي، ج ١٦، ص ١٢٧٠، مصادر تفسير سنى، ،

(٣٤) *تفسير البحر المحيط*، أبي حيان الأندلسي، ج ٢، ص ٧٤٥، مصادر تفسير سنى، الشيخ عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ علي محمد معوض، شارك في التحقيق ١) د.زكريا عبد المجيد النوقي ٢) د.أحمد النجولي الجمل، الأولى، ١٤٢٢ - ٢٠٠١م، لبنان/ بيروت - دار الكتب العلمية، دار الكتب العلمية،

(٣٥) *تفسير البغوي*، البغوي، ج ٢، ص ٥١٠، مصادر تفسير سنى، خالد عبد الرحمن العك، بيروت - دار المعرفة، دار المعرفة،

(٣٦) *تفسير البيضاوي*، البيضاوي، ج ٢، ص ٦٨٢، مصادر تفسير سنى، بيروت - دار الفكر، دار الفكر،

(۳۷) *تفسير الثعالبي*، الثعالبي، ج ٥، ص ٨٧٥، مصادر تفسير سنى، الدكتور عبد الفتاح أبو سنة - الشيخ علي محمد معوض - والشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الأولى، ١٤١٨، دار إحياء التراث العربي - بيروت، دار إحياء التراث العربي ، مؤسسة التاريخ العربي - بيروت - لبنان،

(۳۸) *تفسير الجلالين*، المحلي ، السيوطي، ص ٨٦٤، مصادر تفسير سنى، تقديم ومراجعة : مروان سوار، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، مذيلا بكتاب لباب النقول في أسباب النزول للسيوطي

(۳۹) *تفسير الرازي*، الرازي، ج ١٢، ص ٦٠٦، مصادر تفسير سنى، الثالثة، ،

(٤٠) *تفسير السمرقندي*، أبو الليث السمرقندي، ج ١، ص ٣٨٣، مصادر تفسير سنى، د.محمود مطرجي، بيروت - دار الفكر، دار الفكر،

(٤١) *تفسير السمعاني*، السمعاني، ج ٢، ص ٤٨٩، مصادر تفسير سني، ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، الأولى، ١٤١٨ - ١٩٩٧م، السعودية - دار الوطن - الرياض، دار الوطن - الرياض،

(٤٢) *تفسير العز بن عبد السلام*، الإمام عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام السلمي الدمشقي الشافعي، ج ٢، ص ٦٦٠، مصادر تفسير سني، الدكتور عبد الله بن إبراهيم الوهبي، الأولى، ١٤١٦ / ١٩٩٦م، بيروت - دار ابن حزم، دار ابن حزم،

(٤٣) *تفسير القرطبي*، القرطبي، ج ١٦، ص ٦٧١، مصادر تفسير سني، تصحيح : أحمد عبد العليم البردوني، ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان، مؤسسة التاريخ العربي

(٤٤) *تفسير النسفي*، النسفي، ج ١، ص ٥٣٧، مصادر تفسير سني، ،

(٤٥) *تفسير الواحدي*، الواحدي، ج ١، ص ٤٦٨، مصادر تفسير سني، صفوان عدنان داوودي، الأولى، ١٤١٥، دمشق ، بيروت - دار القلم ، الدار الشامية، دار القلم ، الدار الشامية،

(٤٦) *تهذيب التهذيب*، ابن حجر، ج ٧، ص ٨٥٢، مهمترين مصادر رجال سني، الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان،

(٤٧) *تهذيب الكمال*، المزي، ج ١١، ص ٧٤٢، مهمترين مصادر رجال سني، تحقيق وضبط وتعليق : الدكتور بشار عواد معروف، الثانية، ١٤٠٨ - ١٩٨٧ م، مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان،

(٤٨) *جامع البيان*، إبن جرير الطبري، ج ٥، ص ٣١٠، مصادر تفسير سني، تقديم : الشيخ خليل الميس / ضبط وتوثيق وتخريج : صدقي جميل العطار، ١٤١٥ - ١٩٩٥ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان،

(٤٩) *الجامع الصغير*، جلال الدين السيوطي، ج ١، ٩١١، مصادر حديث سني - عام، الأولى، ١٤٠١ - ١٩٨١ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت،

(٥٠) *الجرح والتعديل*، الرازي، ج ٥، ص ٣٢٧، مهمترين مصادر رجال سنى، الأولى، ١٣٧٢ – ١٩٥٣ م، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية – بحيدر آباد الدكن – الهند، دار إحياء التراث العربي – بيروت، عن النسخة المحفوظة في كوپريلي (تحت رقم ٢٧٨) وعن النسخة المحفوظة في مكتبة دار الكتب المصرية (تحت رقم ٨٩١)

(٥١) *جزء الحميري*، علي بن محمد الحميري، ٣٢٣، مصادر حديث سنى – عام، أبو طاهر زبير بن مجدد عليزئي، الأولى، ١٤١٣، دار الطحاوي ، حديث أكادمي – الرياض،

(٥٢) *جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (ع)*، ابن الدمشقي، ج ١، ص ٨٧١، مصادر سيره پيامبر وائمه، الشيخ محمد باقر المحمودي، الأولى، ١٤١٥، دانش، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية – قم – ايران،

(٥٣) *خصائص الوحي المبين*، الحافظ ابن البطريق، ص ٦٠٠، مصادر تفسير شيعه، الشيخ مالك المحمودي، الأولى، ١٤١٧، نگين – قم، دار القرآن الكريم،

(٥٤) *خصائص أمير المؤمنين (ع)*، النسائي، ص ٣٠٣، مصادر حديث سنى – عام، تحقيق وتصحيح الأسانيد ووضع الفهارس : محمد هادي الأميني، مكتبة نينوى الحديثة – طهران،

(٥٥) *الدر المنثور*، جلال الدين السيوطي، ج ١، ص ٩١١، مصادر تفسير سنى، ، دار المعرفة للطباعة والنشر – بيروت – لبنان،

(٥٦) *الدرر*، ابن عبد البر، ص ٤٦٣، مصادر حديث سنى – عام، ،

(٥٧) *دستور معالم الحكم*، ابن سلامة، ص ٤٥٤، مصادر حديث سنى – عام، ، مكتبة المفيد – قم،

(٥٨) *دقائق التفسير*، ابن تيمية، ج ٢، ص ٧٢٨، مصادر تفسير سنى، د. محمد السيد الجليند، الثانية، ١٤٠٤، دمشق – مؤسسة علوم القرآن، مؤسسة علوم القرآن،

(٥٩) *الديباج على مسلم*، جلال الدين السيوطي، ج ١، ص ٩١١، مصادر حديث سنى – فقه، الأولى، ١٤١٦ – ١٩٩٦ م، دار ابن عفان للنشر والتوزيع – المملكة العربية السعودية،

(٦٠) *ذكر أخبار إصبهان*، الحافظ الأصبهاني، ج ١، ص ٤٣٠، مصادر تاريخ، ١٩٣٤ م، بريل - ليدن المحروسة،

(٦١) *ذيل تاريخ بغداد*، ابن النجار البغدادي، ج ٢، ص ٦٤٣، مهمترين مصادر رجال سنى، دراسة وتحقيق : مصطفى عبد القادر يحيى، الأولى، ١٤١٧ - ١٩٩٧ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(٦٢) *ذيل تاريخ بغداد*، ابن النجار البغدادي، ج ٥، ص ٦٤٣، مهمترين مصادر رجال سنى، دراسة وتحقيق : مصطفى عبد القادر يحيى، الأولى، ١٤١٧ - ١٩٩٧ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(٦٣) *الرواة عن سعيد بن منصور*، أبو نعيم الأصبهاني، ص ٤٣٠، مصادر حديث سنى - عام، عبد الله يوسف الجديع، الأولى، ١٤٠٩، دار العاصمة - الرياض،

(٦٤) *رياض الصالحين*، يحيي بن شرف النووي، ص ٦٧٦، مصادر حديث سنى - عام، الثانية، ١٤١١ - ١٩٩١ م، دار الفكر المعاصر بيروت لبنان،

(٦٥) *ريح الأحاديث والآثار*، الزيلعي، ج ٣، ص ٧٦٢، مصادر حديث سنى - عام، عبد الله بن عبد الرحمن السعد، الأولى، ١٤١٤، الرياض - دار ابن خزيمة، دار ابن خزيمة،

(٦٦) *زاد المسير*، ابن الجوزي، ج ٢، ص ٥٩٧، مصادر تفسير سنى، محمد بن عبد الرحمن عبد الله، الطبعة الأولى، جمادى الأولى ١٤٠٧ - كانون الثاني ١٩٨٧ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، تخريج الأحاديث أبو هاجر السعيد بن بسيوني زغلول

(٦٧) *سبل الهدى والرشاد*، الصالحي الشامي، ج ١٢، ص ٩٤٢، مصادر سيره پيامبر وائمه، تحقيق وتعليق : الشيخ عادل أحمد عبد الموجود ، الشيخ علي محمد معوض، الأولى، ١٤١٤ - ١٩٩٣ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(٦٨) *سنن ابن ماجة*، محمد بن يزيد القزويني، ج ١، ص ٢٧٣، مصادر حديث سنى - فقه، تحقيق وترقيم وتعليق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع،

(٦٩) *سنن أبي داود*، ابن الأشعث السجستاني، ج ٢، ص ٢٧٥، مصادر حديث سنى - فقه، تحقيق وتعليق : سعيد محمد اللحام، الأولى، ١٤١٠ - ١٩٩٠ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، طبعة جديدة منقحة ومفهرسة / أخرجه وراجعه ووضع فهارسه : مكتب الدراسات والبحوث في دار الفكر

(٧٠) *سنن الترمذي*، الترمذي، ج ٤، ص ٢٧٩، مصادر حديث سنى - فقه، تحقيق وتصحيح : عبد الرحمن محمد عثمان، الثانية، ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، سنن الترمذي وهو جامع الصحيح

(٧١) *سنن الدارقطني*، الدارقطني، ج ٤، ص ٣٨٥، مصادر حديث سنى - عام، تعليق وتخريج : مجدي بن منصور سيد الشوري، الأولى، ١٤١٧ - ١٩٩٦ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(٧٢) *سنن الدارمي*، عبد الله بن بهرام الدارمي، ج ٢، ص ٢٥٥، مصادر حديث سنى - فقه، ١٣٤٩، مطبعة الحديثة - دمشق، طبع بعناية محمد أحمد دهمان

(٧٣) *السنن الكبرى*، البيهقي، ج ٢، ص ٤٥٨، مصادر حديث سنى - فقه، ، دار الفكر،

(٧٤) *السنن الكبرى*، النسائي، ج ٥، ص ٣٠٣، مصادر حديث سنى - عام، دكتور عبد الغفار سليمان البنداري وسيد كسروي حسن، الأولى، ١٤١١ - ١٩٩١ م، دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، يطلب من : دار الكتب العلمية بيروت - لبنان / ص . ب : ٩٤٢٤ / ١١ تلكس : Le Nasher ٤١٢٤٥ / هاتف : ٣٦٦١٣٥ - ٨١٥٥٧٣

(٧٥) *سير أعلام النبلاء*، الذهبي، ج ١، ص ٧٤٨، مهمترين مصادر رجال سنى، إشراف وتخريج : شعيب الأرنؤوط / تحقيق : حسين الأسد، التاسعة، ١٤١٣ - ١٩٩٣ م، مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان،

(٧٦) *سير أعلام النبلاء*، الذهبي، ج ٦، ص ٧٤٨، مهمترين مصادر رجال سنى، إشراف وتخريج : شعيب الأرنؤوط / تحقيق : حسين الأسد، التاسعة، ١٤١٣ - ١٩٩٣ م، مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان،

(۷۷) *سير أعلام النبلاء*، الذهبي، ج ۹، ص ۷٤۸، مهمترين مصادر رجال سنى، إشراف وتخريج : شعيب الأرنؤوط / تحقيق : كامل الخراط، التاسعة، ۱٤۱۳ - ۱۹۹۳ م، مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان،

(۷۸) *السيرة الحلبية*، الحلبي، ج ۲، ص ۱۰٤٤، مصادر سيره پيامبر وائمه، ۱٤۰۰، بيروت - دار المعرفة، دار المعرفة،

(۷۹) *السيرة النبوية*، ابن كثير، ج ۱، ص ۷۷٤، مصادر سيره پيامبر وائمه، مصطفى عبد الواحد، ۱۳۹٦ - ۱۹۷٦ م، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان،

(۸۰) *شرح معاني الآثار*، أحمد بن محمد بن سلمة، ج ۳، ص ۳۲۱، مصادر حديث سنى - عام، تحقيق وتعليق : محمد زهري النجار، الثالثة، ۱٤۱٦ - ۱۹۹٦ م، دار الكتب العلمية، مصدر بكتاب أماني الأخبار بشرح معاني الآثار

(۸۱) *شرح نهج البلاغة*، ابن أبي الحديد، ج ۱۹، ص ٦٥٦، مصادر حديث سنى - عام، محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع،

(۸۲) *شواهد التنزيل*، الحاكم الحسكاني، ج ۱، ص ٥، مصادر تفسير سنى، الشيخ محمد باقر المحمودي، الأولى، ۱٤۱۱ - ۱۹۹۰ م، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي - مجمع إحياء الثقافة الإسلامية،

(۸۳) *صحيح ابن حبان*، ابن حبان، ج ۱٥، ص ۳٥٤، مصادر حديث سنى - عام، شعيب الأرنؤوط، الثانية، ۱٤۱٤ - ۱۹۹۳ م، مؤسسة الرسالة،

(۸٤) *صحيح ابن خزيمة*، ابن خزيمة، ج ٤، ص ۳۱۱، مصادر حديث سنى - عام، تحقيق وتعليق وتخريج وتقديم : الدكتور محمد مصطفى الأعظمي، الثانية، ۱٤۱۲ - ۱۹۹۲ م، المكتب الإسلامي،

(۸٥) *صحيح البخاري*، البخاري، ج ٤، ص ۲٥٦، مصادر حديث سنى - فقه، ۱٤۰۱ - ۱۹۸۱ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، طبعة بالأوفست عن طبعة دار الطباعة العامرة بإستانبول

(٨٦) *صحيح مسلم*، مسلم النيسابوري، ج ٧، ص ٢٦١، مصادر حديث سنى - فقه، ، دار الفكر - بيروت - لبنان، طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة

(٨٧) *الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)*، السيد جعفر مرتضى، ٤، معاصر، مصادر سيره پيامبر وائمه، الرابعة، ١٤١٥ - ١٩٩٥ م، دار الهادي للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان / دار السيرة - بيروت - لبنان،

(٨٨) *ضعفاء العقيلي*، العقيلي، ج ٤، ص ٣٢٢، مهمترين مصادر رجال سنى، الدكتور عبد المعطي أمين قلعجي، الثانية، ١٤١٨، دار الكتب العلمية - بيروت، دار الكتب العلمية . بيروت،

(٨٩) *الطبقات الكبرى*، محمد بن سعد، ج ١، ص ٢٣٠، مهمترين مصادر رجال سنى، دار صادر - بيروت، دار صادر - بيروت،

(٩٠) *طبقات المحدثين بأصبهان*، عبد الله بن حبان، ج ١، ص ٣٦٩، مهمترين مصادر رجال سنى، عبد الغفور عبد الحق حسين البلوشي، الثانية، ١٤١٢، مؤسسة الرسالة - بيروت، مؤسسة الرسالة - بيروت،

(٩١) *العثمانية*، الجاحظ، ص ٢٥٥، مصادر تاريخ، تحقيق وشرح : عبد السلام محمد هارون، دار الكتاب العربي - مصر، مكتبة الجاحظ،

(٩٢) *العجاب في بيان الأسباب*، ابن حجر العسقلاني، ج ٢، ص ٨٥٢، مصادر تفسير سنى، عبد الحكيم محمد الأنيس، الأولى، ١٤١٨ - ١٩٩٧م، السعودية - دار ابن الجوزي، دار ابن الجوزي،

(٩٣) *علل الدارقطني*، الدار قطني، ج ٣، ص ٣٨٥، مهمترين مصادر رجال سنى، محفوظ الرحمن زين الله السلفي، الأولى، ١٤٠٥، دار طيبة - الرياض، دار طيبة - الرياض،

(٩٤) *عمدة القاري*، العيني، ج ١٨، ص ٨٥٥، مصادر حديث سنى - فقه، بيروت - دار إحياء التراث العربي، دار إحياء التراث العربي،

(۹۵) *الفايق في غريب الحديث*، جار الله الزمخشري، ج ۲، ۵۳۸، مصادر حديث سنى - عام، الأولى، ۱۴۱۷ - ۱۹۹۶ م، دار الكتب العلمية - بيروت،

(۹۶) *فتح الباري*، ابن حجر، ج ۷، ص ۸۵۲، مصادر حديث سنى - فقه، الثانية، دار المعرفة للطباعة والنشر بيروت - لبنان، دار المعرفة للطباعة والنشر بيروت - لبنان،

(۹۷) *فتح القدير*، الشوكاني، ج ۱، ص ۱۲۵۵، مصادر تفسير سنى، عالم الكتب، عالم الكتب،

(۹۸) *فتح الملك العلى*، أحمد بن الصديق المغربي، ص ۱۳۸۰، مصادر حديث سنى - عام، تحقيق وتعليق وتصحيح الأسانيد : محمد هادي الأميني، الثالثة، ۱۴۰۳ - ۱۳۶۲ ش، مطابع نقش جهان - طهران، مكتبة الإمام أمير المؤمنين علي (ع) العامة - اصفهان،

(۹۹) *الفصول المهمة في معرفة الأئمة*، ابن الصباغ، ج ۱، ص ۸۵۵، مصادر سيره پيامبر وائمه، سامي الغريري، الأولى، ۱۴۲۲، سرور، دار الحديث للطباعة والنشر، ۹۶۴-۵۹۸۵-۹۹-۴، المؤلف : علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن الصباغ / مركز الطباعة والنشر في دار الحديث - قم - شارع معلم - قرب ساحة الشهداء - الرقم ۱۲۵ الهاتف : ۰۲۵۱۷۷۴۰۵۴۵ - ۰۲۵۱۷۷۴۰۵۲۳ ص . ب : ۴۴۶۸ / ۳۷۱۸۵ / عنوان الاينترنت : www.hadith.net/mizan البريد الالكتروني : hadith@hadith.net

(۱۰۰) *فضائل الصحابة*، النسائي، ص ۳۰۳، مصادر حديث سنى - فقه، ، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(۱۰۱) *فضائل أمير المؤمنين (ع)*، ابن عقدة الكوفي، ص ۳۳۳، مصادر سيره پيامبر وائمه، تجميع عبد الرزاق محمد حسين فيض الدين، ،

(۱۰۲) *فضل آل البيت*، المقريزي، ص ۸۴۵، مصادر سيره پيامبر وائمه، السيد علي عاشور، ،

(۱۰۳) *الفوائد المنتقاة*، محمد بن علي الصوري، ص ۴۴۱، مصادر حديث سنى - عام، عمر عبد السلام تدمري، الأولى، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ م، دار الكتاب العربي - بيروت،

(١٠٤) *فيض القدير شرح الجامع الصغير*، المناوي، ج ٥، ص ١٠٣١، مصادر حديث سنى - عام، تصحيح أحمد عبد السلام، الأولى، ١٤١٥ - ١٩٩٤ م، دار الكتب العلمية - بيروت،

(١٠٥) *قاموس شتائم*، حسن بن علي السقاف، معاصر، مصادر حديث سنى - عام، الأولى، ١٤١٤ - ١٩٩٣ م، دار الإمام النووي - عمان - الأردن، ويليه الرد علي "الأنوار الكاسفة" المسمى : البراهين الناسفة للأنوار الكاسفة / ويلي هذا أيضا الرد الثاني علي " الإيقاف " المسمى : اللاحق الماحق المنقص على إيقاف الزاهق

(١٠٦) *الكافي*، الشيخ الكليني، ج ٥، ص ٣٢٩، مصادر حديث شيعه - فقه، تصحيح وتعليق : علي أكبر الغفاري، الثالثة، ١٣٦٧ ش، حيدري، دار الكتب الإسلامية - طهران،

(١٠٧) *الكامل في التاريخ*، ابن الأثير، ج ٣، ص ٦٣٠، مصادر تاريخ، ١٣٨٦ - ١٩٦٦م، دار صادر - دار بيروت، دار صادر للطباعة والنشر - دار بيروت للطباعة والنشر،

(١٠٨) *الكامل*، عبد الله بن عدي، ج ٤، ص ٣٦٥، مهمترين مصادر رجال سنى، قراءة وتدقيق : يحيى مختار غزاوي، الثالثة، محرم ١٤٠٩ - ١٩٨٨ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، الطبعة الأولى تحقيق : الدكتور سهيل زكار ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م / الثانية ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م / الثالثة منقحة وبها تعليقات وزيادات كثيرة - قرأها ودققها على المخطوطات يحيى مختار الغزاوي - محرم ١٤٠٩ - ١٩٨٨ م

(١٠٩) *كتاب الأوائل*، الطبراني، ص ٣٦٠، مصادر حديث سنى - عام، محمد شكور بن محمود الحاجي أمرير، الأولى، ١٤٠٣، مؤسسة الرسالة ، دار الفرقان - بيروت،

(١١٠) *كتاب الإيمان*، محمد بن يحيى العدني، ص ٢٤٣، مصادر حديث سنى - عام، حمد بن حمدي الجابري الحربي، الأولى، ١٤٠٧، الدار السلفية - الكويت،

(١١١) *كتاب السنة*، عمرو بن أبي عاصم، ص ٢٨٧، مصادر حديث سنى - عام، بقلم : محمد ناصر الدين الألباني، الثالثة، ١٤١٣ - ١٩٩٣ م، المكتب الإسلامي - بيروت - لبنان،

(۱۱۲) *الكشاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل*، الزمخشري، ج ۱، ص ۵۳۸، مصادر تفسير شيعه، ۱۳۸۵ – ۱۹۶۶ م، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر ، عباس ومحمد محمود الحلبي وشركاهم – خلفاء،

(۱۱۳) *كشف الخفاء*، العجلوني، ج ۲، ص ۱۱۶۲، مصادر حديث سنى – عام، الثالثة، ۱٤۰۸ – ۱۹۸۸ م، دار الكتب العلمية – بيروت،

(۱۱٤) *كشف الغمة*، ابن أبي الفتح الإربلي، ج ۱، ص ۶۹۳، مصادر سيره پيامبر وائمه، الثانية، ۱٤۰۵ – ۱۹۸۵ م، دار الأضواء – بيروت – لبنان،

(۱۱۵) *كنز العمال*، المتقي الهندي، ج ۱، ص ۹۷۵، مصادر حديث سنى – عام، ضبط وتفسير : الشيخ بكري حياني / تصحيح وفهرسة : الشيخ صفوة السقا، ۱٤۰۹ – ۱۹۸۹ م، مؤسسة الرسالة – بيروت – لبنان،

(۱۱۶) *كنز العمال*، المتقي الهندي، ج ۱، ص ۹۷۵، مصادر حديث سنى – عام، ضبط وتفسير : الشيخ بكري حياني / تصحيح وفهرسة : الشيخ صفوة السقا، ۱٤۰۹ – ۱۹۸۹ م، مؤسسة الرسالة – بيروت – لبنان،

(۱۱۷) *لباب النقول*، السيوطي، ص ۹۱۱، مصادر تفسير سنى، بيروت – دار إحياء العلوم، دار إحياء العلوم،

(۱۱۸) *لسان الميزان*، ابن حجر، ج ٤، ص ۸۵۲، مهمترين مصادر رجال سنى، الثانية، ۱۳۹۰ – ۱۹۷۱ م، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات – بيروت – لبنان، الطبعة الأولى بمطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة في الهند بمحروسة حيدر آباد الدكن عمرها الله إلى أقصى الزمن سنة ۱۳۳۰ هجرية

(۱۱۹) *مجمع الزوائد*، الهيثمي، ج ۱۰، ص ۸۰۷، مصادر حديث سنى – فقه، ۱٤۰۸ – ۱۹۸۸ م، دار الكتب العلمية – بيروت – لبنان، طبع بإذن خاص من ورثة حسام الدين القدسي مؤسس مكتبة القدسي بالقاهرة

(۱۲۰) *المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز*، ابن عطية الأندلسي، ج ۵، ص ۵۴۶، مصادر تفسير سنى، عبد السلام عبد الشافي محمد، الأولى، ۱۴۱۳ - ۱۹۹۳م، لبنان - دار الكتب العلمية، دار الكتب العلمية،

(۱۲۱) *المختصر من تاريخ ابن الدبيثي*، الذهبي، ص ۷۴۸، مهمترين مصادر رجال سنى، دراسة وتحقيق : مصطفى عبد القادر عطا، الأولى، ۱۴۱۷ - ۱۹۹۷ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان، المختصر المحتاج إليه من تاريخ ابن الدبيثي / الحافظ محمد بن سعيد بن يحيي بن علي ابن الدبيثي (وفاة ۶۳۷)

(۱۲۲) *المراجعات*، السيد شرف الدين، ص ۱۳۷۷، مصادر حديث شيعه - عام، حسين الراضي، الثانية، ۱۴۰۲ - ۱۹۸۲ م،

(۱۲۳) *المستدرك*، الحاكم النيسابوري ، ج ۳، ص ۴۰۵، مصادر حديث سنى - فقه، إشراف : يوسف عبد الرحمن المرعشلي، ، طبعة مزيدة بفهرس الأحاديث الشريفة

(۱۲۴) *مسند ابن الجعد*، علي بن الجعد بن عبيد، ص ۲۳۰، مصادر حديث سنى - عام، رواية وجمع : أبي القاسم عبد الله بن محمد البغوي (وفاة ۳۱۷) / مراجعة وتعليق وفهرسة : الشيخ عامر أحمد حيدر، الثانية، ۱۴۱۷ - ۱۹۹۶ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(۱۲۵) *مسند ابن راهويه*، إسحاق بن راهويه، ج ۵، ص ۲۳۸، مصادر حديث سنى - عام، الدكتور عبد الغفور عبد الحق حسين برد البلوسي، الأولى، ۱۴۱۲، مكتبة الإيمان - المدينة المنورة، مكتبة الإيمان - المدينة المنورة،

(۱۲۶) *مسند أبي حنيفة*، أبو نعيم الأصبهاني، ص ۴۳۰، مصادر حديث سنى - عام، نظر محمد الفاريابي، الأولى، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۴ م، مكتبة الكوثر - الرياض،

(۱۲۷) *مسند أبي داود الطيالسي*، سليمان بن داود الطيالسي، ص ۲۰۴، مصادر حديث سنى - عام، ، دار المعرفة - بيروت - لبنان، طبعة مزيدة بفهارس للأحاديث النبوية الشريفة

(١٢٨) *مسند أبي يعلى*، أبو يعلى الموصلي، ج ١، ص ٣٠٧، مصادر حديث سني - عام، حسين سليم أسد، دار المأمون للتراث،

(١٢٩) *مسند احمد*، الإمام احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٢٤١، مصادر حديث سني - فقه، ، دار صادر - بيروت - لبنان،

(١٣٠) *مسند الحميدي*، عبد الله بن الزبير الحميدي، ج ١، ص ٢١٩، مصادر حديث سني - عام، تحقيق وتعليق : حبيب الرحمن الأعظمي، الأولى، ١٤٠٩ - ١٩٨٨ م، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان، طبعة جديدة محلاة بفهارس علمية كاملة

(١٣١) *مسند الشهاب*، ابن سلامة، ج ٢، ص ٤٥٤، مصادر حديث سني - عام، حمدي عبد المجيد السلفي، الأولى، ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م، مؤسسة الرسالة - بيروت،

(١٣٢) *مسند سعد بن أبي وقاص*، أحمد بن إبراهيم الدورقي، ص ٢٤٦، مصادر حديث سني - عام، حققه وخرج أحاديثه : عامر حسن صبري، الأولى، ١٤٠٧، دار البشائر الإسلامية - بيروت،

(١٣٣) *المصنف*، ابن أبي شيبة الكوفي، ج ٧، ص ٢٣٥، مصادر حديث سني - عام، تحقيق وتعليق : سعيد اللحام، الأولى، جماد الآخرة ١٤٠٩ - ١٩٨٩ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، طبعة مستكملة النص ومنقحة ومشكولة ومرقمة الأحاديث ومفهرسة / راجعه وصححه وأشرف على إخراجه : مكتب الدراسات والبحوث في دار الفكر

(١٣٤) *المصنف*، عبد الرزاق الصنعاني، ج ١١، ص ٢١١، مصادر حديث سني - عام، تحقيق وتخريج وتعليق : حبيب الرحمن الأعظمي، منشورات المجلس العلمي،

(١٣٥) *مطالب السؤول في مناقب آل الرسول (ع)*، محمد بن طلحة الشافعي، ص ٦٥٢، مصادر سيره پيامبر وائمه، ماجد ابن أحمد العطية، ، سنن الترمذي، الترمذي، ج ٥، ص ٢٧٩، مصادر حديث سني - فقه، تحقيق وتصحيح : عبد الرحمن محمد عثمان، الثانية، ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، سنن الترمذي وهو جامع الصحيح

(١٣٦) *معاني القرآن*، النحاس، ج ٤، ص ٣٣٨، مصادر تفسير سنى، الشيخ محمد علي الصابوني، الأولى، ١٤٠٩، جامعة أم القرى - المملكة العربية السعودية،

(١٣٧) *المعجم الأوسط*، الطبراني، ج ٣، ص ٣٦٠، مصادر حديث سنى - عام، قسم التحقيق بدار الحرمين، ١٤١٥ - ١٩٩٥ م، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع،

(١٣٨) *المعجم الصغير*، الطبراني، ج ٢، ص ٣٦٠، مصادر حديث سنى - عام، ، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان،

(١٣٩) *المعجم الكبير*، الطبراني، ج ١٢، ص ٣٦٠، مصادر حديث سنى - عام، تحقيق وتخريج : حمدي عبد المجيد السلفي، الثانية ، مزيدة ومنقحة، دار إحياء التراث العربي،

(١٤٠) *معرفة السنن والآثار*، البيهقي، ج ٥، ص ٤٥٨، مصادر حديث سنى - عام، سيد نيل الأوطار، الشوكاني، ج ٢، ص ١٢٥٥، مصادر فقهى مستقل، ١٩٧٣، دار الجيل - بيروت - لبنان،

(١٤١) *معرفة علوم الحديث*، الحاكم النيسابوري، ص ٤٠٥، مصادر حديث سنى - عام، لجنة إحياء التراث العربي في دار الآفاق الجديدة وتصحيح السيد معظم حسين، الرابعة، ١٤٠٠ - ١٩٨٠ م، منشورات دار الآفاق الحديث - بيروت،

(١٤٢) *المعيار والموازنة*، أبو جعفر الإسكافي، ص ٢٢٠، مصادر حديث سنى - عام، الشيخ محمد باقر المحمودي، الأولى، ١٤٠٢ - ١٩٨١ م،

(١٤٣) *مقدمة فتح الباري*، ابن حجر، ص ٨٥٢، مصادر حديث سنى - فقه، الأولى، ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان، الطبعة الأولى بالمطبعة الكبرى الميرية ببولاق مصر المحمية سنة ١٣٠١ هجرية

(١٤٤) *مناقب علي بن أبي طالب (ع) وما نزل من القرآن في علي (ع)*، أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني، ص ٤١٠، مصادر انساب ومعاجم مختلف، جمعه ورتبه وقدم له : عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، الثانية، ١٤٢٤ - ١٣٨٢ش، دار الحديث، دار الحديث،

۹۶٤-۷٤۸۹-۰۸--۰، دار الحديث - قم - شارع معلم - رقم ۱۲٥ / هاتف : ۷۷٤۰٥۲۳ ، فاكس : ۷۷٤۰٥۷۱ / ص . ب ٤٤٦۸ - ۳۷۱۸٥.

(۱٤٥) *المناقب*، الموفق الخوارزمي، ص ٥٦۸، مصادر سيره پيامبر وائمه، الشيخ مالك المحمودي - مؤسسة سيد الشهداء (ع)، الثانية، ربيع الثاني ۱٤۱٤، مؤسسة النشر الإسلامي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة،

(۱٤٦) *منتخب مسند عبد بن حميد*، عبد بن حميد بن نصر الكسي، ص ۲٤۹، مصادر حديث سنى - عام، حققه وضبط نصه وخرج أحاديثه : السيد صبحي البدري السامرائي ، محمود محمد خليل الصعيدي، الأولى، ۱٤۰۸ - ۱۹۸۸ م، مكتبة النهضة العربية،

(۱٤۷) *منهاج السنة النبوية* - ابن تيمية - موسسة القرطبة - طبعة الاولي - ۱٤۰٦

(۱٤۸) *ميزان الاعتدال*، الذهبي، ج ٤، ص ۷٤۸، مهمترين مصادر رجال سنى، علي محمد البجاوي، دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت - لبنان،

(۱٤۹) *ناسخ الحديث ومنسوخه*، عمر بن شاهين، ص ۳۸٥، مصادر حديث سنى - عام، الدكتورة كريمة بنت علي،

(۱٥۰) *نظم درر السمطين*، الزرندي الحنفي، ص ۷٥۰، مصادر حديث سنى - عام، الأولى، ۱۳۷۷ - ۱۹٥۸ م،

(۱٥۱) *نفحات الأزهار*، السيد علي الميلاني، ص ۲۰، معاصر، مصادر عقائد شيعه، الأولى، ۱٤۲۰ - ۱۳۷۸ ش، ياران، المؤلف، نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار للعلم الحجة آية الله السيد حامد حسين اللكهنوي

(۱٥۲) *نواسخ القرآن*، ابن الجوزي، ص ٥۹۷، مصادر تفسير سنى، ، دار الكتب العلمية . بيروت،

(۱٥۳) *الوافي بالوفيات*، الصفدي، ج ۱۰، ص ۷٦٤، مصادر تاريخ، أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى، ۱٤۲۰ - ۲۰۰۰م، بيروت - دار إحياء التراث، دار إحياء التراث،

(١٥٤) *وقعة صفين*، ابن مزاحم المنقري، ص ٢١٢، مصادر سيره پيامبر وائمه، تحقيق وشرح : عبد السلام محمد هارون، الثانية، ١٣٨٢، المدني - مصر، المؤسسة العربية الحديثة للطبع والنشر والتوزيع - القاهرة، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم - ايران ١٤٠٣

(١٥٥) *ينابيع المودة لذوي القربى*، القندوزي، ج ١، ص ١٢٩٤، مصادر سيره پيامبر وائمه، سيد علي جمال أشرف الحسيني، الأولى، ١٤١٦، أسوه، دار الأسوة للطباعة والنشر،

(١٥٦) *مصلح غيبى*، آيت الله سيد حسن ابطحي خراساني، ناشر حاذق، نوبت چاپ دهم، ١٣٧٦.

(١٥٧) *مصلح آخرالزمان*، آيت الله سيد حسن ابطحي خراساني، ناشر حاذق، نوبت چاپ طكم، ١٣٧١.

(١٥٨) *امامت و مهدويت*، آيت الله لطف الله صافي گلپايگاني.